

سبیل السلام

مجموعه‌ی نامه‌ها و گفتارهای فارسی
حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ

نام کتاب: **سُبُل السَّلام**؛ مجموعه‌ی نامه‌ها و گفتارهای فارسی حضرت
علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی
ناشر: دفتر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی
نسخه: سوم
زمان چاپ: عید الفطر ۱۴۴۴ هجری قمری
مکان چاپ: طالقان؛ افغانستان

هشدار!

این کتاب وقف بر مسلمانان است و شرعاً قابل فروش نیست، ولی چاپ و نشر آن، مشروط به حفظ کامل محتوای آن و حقوق معنوی نویسنده، به صورت رایگان یا بدون دریافت سود، جایز است.

سُبُلِ السَّلام

مجموعه‌ی نامه‌ها و گفتارهای فارسی
حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

سخن ناشر

خدای را سپاس می‌گزاریم که در سالروز کمال دین و تمام نعمت، ما را به برداشتن گامی دیگر در راه نشر معارف اسلام ناب و معرفی دین خالص به جهانیان از طریق نشر اثری دیگر از آثار نورانی و حیات‌بخش حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی - این بنده‌ی صالح خود- موفق فرمود.

کتاب پیش رو با نام قرآنی «سُبُلُ السَّلَام» به معنای «راه‌های سلامت»، گنجینه‌ای ارزشمند از نامه‌ها و گفتارهای فارسی حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی است که توسط دفتر آن جناب به صورت کتاب جمع‌آوری و تدوین شده است تا مایه‌ی روشنی چشم طالبان علم و حکمت و تعلیم و تربیت مسلمانان فارسی‌زبان باشد. بدون شک هماهنگی و همانندی این آموزه‌ها با آموزه‌های پیامبران و امامان هدایت، بر هیچ خواننده‌ی منصف و مطلق‌پوشیده نیست و از هماهنگی و همانندی اندیشه، سیره و روحیه‌ی این انسان بزرگ، با اندیشه، سیره و روحیه‌ی آنان برخاسته است و از شکل‌گیری شخصیت او بر پایه‌ی تبعیت کامل از آنان حکایت می‌کند و به روشنی نمایان می‌سازد که او مردی از تبار آنان است و پا بر جای پای آنان می‌گذارد؛ همچنانکه نه تنها نامه‌ها و گفتارهای او از سنخ نامه‌ها و گفتارهای آنان است، بلکه نهضت عملی او نیز استمرار نهضت عملی آنان برای اقامه‌ی اسلام حقیقی در جهان و مبارزه با ظلم و بدعت‌هاست.

انتظار می‌رود که این اثر گران‌بها، با عنایت به ظرایف علمی، عجایب تربیتی و بدایع ادبی فراوانی که در آن نهفته است، با قدرشناسی و استفاده‌ی ویژه‌ی اهل علم و ادب همراه شود؛ همچنانکه امید می‌رود به اصلاح عقاید و اعمال همه‌ی مسلمانان در این قرن پرآشوب کمک کند.

و من الله التوفیق

دفتر منصور هاشمی خراسانی

۱۸ ذی الحجة ۱۴۴۰ هجری قمری

فهرست

نامه‌ها ۱۱

نامه‌ی یکم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب درباره‌ی اینکه با اندیشه‌ها و آموزه‌هایش شناخته می‌شود، نه با نام و نشان. ۱۳

نامه‌ی دوم؛ نامه‌ای از آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از دنیاگرایی بر حذر می‌دارد. ۱۵

نامه‌ی سوم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن مسلمانان را از ناآگاهی بر حذر می‌دارد و به سوی کسب علم و شناخت حق و باطل فرا می‌خواند. ۱۹

نامه‌ی چهارم؛ فرازی دیگر از نامه‌ی آن جناب که در آن بر ضرورت شناخت حق و باطل پای می‌فشارد. ۲۶

نامه‌ی پنجم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب درباره‌ی ضرورت معیار شناخت و کمال آن ۲۸

نامه‌ی ششم؛ نامه‌ای از آن جناب که در آن یاران خود را پند می‌دهد. ۲۹

نامه‌ی هفتم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب در نکوهش عالمان زمان ۳۳

نامه‌ی هشتم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن مردم را از گمراهی بیم می‌دهد و به شناخت حق و پذیرش آن فرا می‌خواند. ۳۴

نامه‌ی نهم؛ نامه‌ای از آن جناب در تشبیه کار خود برای مهدی به کار مسلم بن عقیل برای حسین ۳۶

نامه‌ی دهم؛ نامه‌ای از آن جناب که در آغاز حرکت خود نوشت و در آن مقصود خود را برای جهانیان تبیین کرد. ۳۸

نامه‌ی یازدهم؛ نامه‌ای از آن جناب در توصیف عدالت و دعوت به سوی عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۴۰

نامه‌ی دوازدهم؛ فرازهایی از نامه‌ی آن جناب در نکوهش حاکمان ظالم و عالمان وابسته به آنان ۴۹

نامه‌ی سیزدهم؛ نامه‌ای از آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از رذائل اخلاق بر حذر می‌دارد. ۵۵

نامه‌ی چهاردهم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن به سوی حکومت خداوند دعوت می‌کند و از حکومت غیر او باز می‌دارد. ۵۷

نامه‌ی پانزدهم؛ نامه‌ای ارزشمند از آن جناب که حاوی سی دستور اخلاقی است. ۶۳

نامه‌ی شانزدهم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از اهل پُمپئی یاد می‌کند و پیروان شهوات را بیم می‌دهد. ۶۶

نامه‌ی هفدهم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از فرجام گذشتگان یاد می‌کند و به حاکمان زمین هشدار می‌دهد. ۶۸

نامه‌ی هجدهم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از روز رستاخیز یاد می‌کند و از فرجام دنیاگرایی بیم می‌دهد. ۷۳

نامه‌ی نوزدهم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب برای مردم که در آن احوالشان را وصف می‌کند و از عاقبت کارشان بیم می‌دهد. ۷۵

نامه‌ی بیستم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از خداوند می‌ترساند. ۷۶

نامه‌ی بیست و یکم؛ نامه‌ای شگفت از آن جناب در عتاب با کسانی که حقانیتش را می‌بینند و به یاری‌اش نمی‌شتابند. ۷۸

نامه‌ی بیست و دوم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از همنشین بد بر حذر می‌دارد. ۸۰

نامه‌ی بیست و سوم؛ فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن درباره‌ی شدت گرفتن بلا هشدار می‌دهد و علت آن و راه جلوگیری از آن را تبیین می‌کند. ۸۲

گفتارها ۸۷

گفتار یکم؛ خطبه‌ای از آن جناب که در آن از عواقب غیاب مهدی بیم می‌دهد و به سوی زمینه‌سازی برای ظهور او دعوت می‌کند. ۸۹

- گفتار دوم؛** گفتاری از آن جناب درباره‌ی کسانی که اینک قدر او را نمی‌دانند و دعوت او به سوی مهدی را به سخره می‌گیرند. ۹۲
- گفتار سوم؛** سخنی از آن جناب حاکی از اینکه از مردم نمی‌خواهد او را موعود بدانند، بل می‌خواهد که او را یاری کنند؛ چرا که یاری او بر آنان واجب است، اگر چه او را موعود ندانند. ۹۳
- گفتار چهارم؛** پیامی از آن جناب برای جمعی از جوانان دوستدار مهدی که از او هدایت خواستند. ۹۵
- گفتار پنجم؛** سفارشی از آن جناب برای یاران و پیروانش ۹۶
- گفتار ششم؛** گفتاری از آن جناب در وصف نیکان روزگار ۹۸
- گفتار هفتم؛** خطبه‌ای از آن جناب که در آن جوامع حکمت را گرد آورده است. ۱۰۱
- گفتار هشتم؛** گفتاری از آن جناب درباره‌ی مدعیان دروغین ۱۰۴
- گفتار نهم؛** گفتاری از آن جناب در وصف بهشت و اهل آن ۱۰۵
- گفتار دهم؛** خطبه‌ای از آن جناب که مردم را در آن پند می‌دهد و از دلبستگی به دنیا و فراموشی آخرت بر حذر می‌دارد. ۱۱۰
- گفتار یازدهم؛** خطبه‌ای از آن جناب خطاب به کسانی که دعوت او را نپذیرفتند و به ضدیت با آن پرداختند. ۱۱۳
- گفتار دوازدهم؛** گفتاری از آن جناب در بیان اینکه با باطل مدارا نمی‌کند و در برابر ضلالت ساکت نمی‌نشیند، هر چند همه‌ی مردم از اطراف او پراکنده شوند. ۱۱۵
- گفتار سیزدهم؛** گفتاری از آن جناب در مذمت عالمان بد که از دعوت او به سوی مهدی حمایت نمی‌کنند. ۱۱۷
- گفتار چهاردهم؛** خطبه‌ای از آن جناب که در آن مردم را به سوی مهدی دعوت می‌کند و از فتنه‌ی داعش خبر می‌دهد. ۱۱۹
- گفتار پانزدهم؛** گفتاری از آن جناب در بیان ارزش حکمت و نکوهش کسانی که از آن بهره‌ای نمی‌برند. ۱۲۲
- گفتار شانزدهم؛** گفتاری از آن جناب درباره‌ی اهمّیت نماز گزاردن و نکوهش کسانی که نماز نمی‌گزارند. ۱۲۶
- گفتار هفدهم؛** خطبه‌ای از آن جناب خطاب به عالمان ریاکار که در برابر دعوت او به سوی مهدی سکوت پیشه کرده‌اند. ۱۲۹

- گفتار هجدهم؛** گفتاری از آن جناب هنگامی که شنید دشمنانش او را احاطه کرده‌اند. ۱۳۲
- گفتار نوزدهم؛** گفتاری از آن جناب درباره‌ی فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی ۱۳۴
- گفتار بیستم؛** خطبه‌ای از آن جناب درباره‌ی اینکه امام مسلمانان تنها مهدی است و هر امامی بجز او دجال شمرده می‌شود، اگرچه در ظاهر صاحب معجزات باشد. ۱۳۶
- گفتار بیست و یکم؛** گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه دعوت او به سوی مهدی آزمونی برای کشورها و گروه‌های اسلامی است. ۱۴۳
- گفتار بیست و دوم؛** گفتاری از آن جناب در نهی از دنیاگرایی و امر به کار برای آخرت ۱۴۷
- گفتار بیست و سوم؛** گفتاری از آن جناب در شکایت از حاکمان، عالمان و مدعیان دروغین که با بدی خود، مردم را از دین‌گریزان کرده‌اند و دعوت او به سوی مهدی را لوٹ نموده‌اند. ۱۵۲
- گفتار بیست و چهارم؛** نصیحتی از آن جناب برای زنان ۱۵۷
- گفتار بیست و پنجم؛** خطبه‌ای از آن جناب هنگامی که شنید از او رویگرداندند و او را با مدعیان دروغین قیاس می‌کنند. ۱۵۹
- گفتار بیست و ششم؛** سفارشی از آن جناب برای یارانش هنگامی که چیزی ناخوشایند درباره‌ی‌شان شنید. ۱۶۳
- گفتار بیست و هفتم؛** خطبه‌ای از آن جناب که در آن از طلب ریاست باز می‌دارد و به طلب مهدی امر می‌کند و دجالان را می‌شناساند. ۱۶۵
- گفتار بیست و هشتم؛** گفتاری از آن جناب در نکوهش این زمان و اهلش ۱۶۷
- گفتار بیست و نهم؛** گفتاری بسیار مهم از آن جناب هنگامی که وبای کرونا جهان را فرا گرفت و بسیاری از مردم را هلاک کرد. ۱۷۰
- گفتار سی‌ام؛** سفارشی از آن جناب برای یارانش، هنگامی که از شدت هجمه‌ها به او شکایت آوردند. ۱۷۵

نامہ





نامه‌ی یکم

فرازی از نامه‌ی آن جناب درباره‌ی اینکه با اندیشه‌ها و آموزه‌هایش شناخته می‌شود، نه با نام و نشان.

بنده‌ی صالح خداوند منصور هاشمی خراسانی، در سرآغاز نامه‌ی خود خطاب به مسلمانان پارسی، پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبرش نوشت:

«و اما بعد.. ای گروه خردمندان! ای برادران و خواهران مسلمان! با شما درباره‌ی شما سخن می‌گویم. آیا سختم را می‌شنوید و دل می‌سپارید یا گوش خود را می‌گیرید و ره می‌سپارید؟! به خدا سوگند اگر دشمنِ انسان برای او نامه‌ای بنویسد، او آن را با دقت می‌خواند تا بداند که دشمن او برایش چه نوشته است، در حالی که من دوست دلسوز و برادر خیرخواه شما هستم و سزاوارترم تا بدانید برای شما چه نوشته‌ام. اگر شما من را نمی‌شناسید من شما را می‌شناسم و اگر شما من را دوست نمی‌دارید من شما را دوست می‌دارم. به سختم گوش بسپارید و نپرسید که کیستم؛ چراکه کیستیِ انسان در سخن او آشکار می‌شود و عاقل به سخن می‌نگرد نه به گوینده‌ی آن!

چه بسیار سخنِ راستی که کودکی گوید و چه بسیار سخنِ دروغی که بزرگان گویند! سخنِ راست، راست است اگر چه کودکی گوید و سخنِ دروغ، دروغ است اگر چه بزرگان گویند! از این رو، اگر سخنی را بشناسید، شناختن گوینده‌ی آن به شما زبانی نمی‌رساند، همچنانکه اگر سخنی را نشناسید شناختن گوینده‌ی آن به شما سودی نمی‌رساند! پس به سختم گوش بسپارید تا من را بشناسید؛ چراکه انسان در زیر زبانِ خویش پنهان است و کسی شناخته نمی‌شود تا آن‌گاه که به سخن در آید.



شما گوش داده نشده‌اید مگر برای شنیدن و چشم داده نشده‌اید مگر برای دیدن و عقل داده نشده‌اید مگر برای تمییز آن چه می‌شنوید و می‌بینید که کدامین راست و کدامین ناراست است. پس سخنم را با گوش خود بشنوید و با عقل خود برسید تا اگر راست بود بپذیرید و اگر ناراست بود نپذیرید. خداوند به شما توفیق دهد؛ چراکه شیطان می‌خواهد شما نشنوید تا ندانید و ندانید تا بدبخت شوید و آیا بدبختی جز در پی نادانی است؟!

من می‌دانم کسانی که پیش از من بوده‌اند، سخن، بسیار گفته‌اند و شما را رنجانده‌اند؛ چراکه بسیاری از سخنان آنان دروغ بوده است و چیزهایی گفته‌اند که به آن دانشی نداشته‌اند و گروهی از آنان کسانی هستند که شما را نمی‌خواهند مگر برای خودهایشان و سخن نمی‌گویند مگر برای فریب. شما را به سوی حقیّی فرا می‌خوانند که خود از آن بیگانه‌اند و برای شما خیری می‌خواهند که خود از آن بی‌بهره‌اند! اینان دین را تکیه‌گاهی برای قدرت و آخرت را دست‌آویزی برای دنیا کرده‌اند؛ و گرنه، نه دین را چنانکه باید می‌شناسند و نه آخرت را چنانکه شاید می‌خواهند.

اکنون من برای شما سخن می‌گویم، در حالی که نه امید قدرتی و نه طمع دنیایی دارم. یکی هستم از میان شما که مانند شما در زمین ضعیف شمرده می‌شوم و در پی برتری یافتن بر شما یا تباهی انگیختن در زمین نیستم. جز این نمی‌خواهم که امر به معروف و نهی از منکر کنم، تا خداوند هر که را خواهد بشنوند و هر که را خواهد کر نماید و شما چه می‌دانید؟! شاید چیزهایی را دگرگون سازد و از روی چیزهایی پرده بگیرد؛ چراکه او بر هر کاری توانا و به هر چیزی داناست.»





نامه‌ی دوم

نامه‌ای از آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از دنیاگرایی بر حذر می‌دارد.

عبد الله پسر حبیب ما را خبر داد، گفت: حضرت منصور هاشمی خراسانی برای من نامه‌ای نوشت و در آن پس از نام خداوند و ستایش او و درود بر پیامبر و خاندانش فرمود: «و اما بعد..»

ای عبد الله پسر حبیب! بدان که رستگاری، عاقبت پرهیزکاران است و پرهیزکاری عنوان عبادت خداوند و عبادت خداوند، همان اطاعت اوست و اطاعت او، عمل به واجبات و پرهیز از محرماتی است که در کتاب خود و سنت پیامبرش بیان فرموده است. پس بندگان خداوند، پرهیزکارانی هستند که نیکوکارانی راست‌گفتار و پارسایانی خویش‌ن‌دارند؛ آن‌ها که دل‌هاشان از بیم خداوند لرزیده و به امید او در جای خود قرار یافته؛ آن‌ها که لب‌هاشان از ذکر بسیار خشکیده و شکم‌هاشان از روزه‌ی پیایی لاغر گردیده؛ آن‌ها که نفس‌هاشان از دام هوس گسسته و بر رخسارشان غبار فروتنی نشسته؛ آن‌ها که یاد مرگ دل‌هاشان را پرداخته و آخرت دنیا را از چشمشان انداخته؛ دغدغه‌ی تکالیف، خواب را از آن‌ها ربوده و پروای حقوق، خوراک را از آن‌ها گرفته است. با آن‌چه مردم گریزانند، مأنوسند و از آن‌چه مردم مأنوسند، گریزانند. می‌دانند که به زودی رهسپار دیار دیگری هستند و باید برای این سفر توشه‌ای بگیرند. می‌دانند که راه درازی در پیش دارند و باید از گردنه‌های صعب العبوری بگذرند؛ راهی که روندگانش هرگز باز نگشتند و گردنه‌هایی که گویی مسافران را بلعید. آه که چه امروز به فردا نزدیک است! پس آن‌ها در اندیشه‌ی این سفر می‌گیرند و خود را برای آن مهیا می‌سازند؛ چنانکه گویی نفس‌های آخر را می‌کشند یا پیش از آنکه بمیرند، مرده‌اند.

ای عبد الله! آن‌ها دنیا را شناخته‌اند و ارزش آن را سنجیده‌اند؛ پس آن را کالایی بی‌ارج یافته‌اند و از آن روی برتافته‌اند.





ای عبد الله! تو نیز دنیا را بشناس؛ زیرا کسی که چاه را می‌شناسد خود را در آن نمی‌اندازد و کسی که از زهر آگاه است آن را نمی‌نوشد.

ای عبد الله! من دنیا را به تو می‌شناسانم. دنیا چون زنی است که کابین او مرگ است یا روسپی بی‌آبرویی است که اجرت او ننگ است. زنهار! او را به همسری نگیر و با او همبستر نشو؛ چرا که این بی‌وفا، شوهرانش را کشته و میراث‌شان را به تاراج برده و عاشقانش را خواب کرده و دارایی‌شان را به سرقت برده است. زنهار! با آرایش خود دلت را نرباید و با عشوه‌هایش تو را نفریبد.

ای عبد الله! من دنیا را به تو می‌شناسانم. دنیا چون چاهی است خشکیده یا به انواع نجاسات آلوده؛ پس دلو خود را در آن نینداز و آن را آبشخور خود قرار نده.

ای عبد الله! من دنیا را به تو می‌شناسانم. دنیا نردبانی است فرسوده که بر آن اعتمادی نیست؛ یا سوراخ مار را ماند که هر کس در آن دست برده، گزیده؛ یا مرداری که گفتار را می‌خواند و مگس را گرد می‌آورد، ولی شیر را می‌راند و آدمی را نفرت می‌افزاید.

ای عبد الله! دنیا زنی است که نمی‌زاید و درختی است که میوه نمی‌دهد و ابری است که نمی‌بارد و سایه‌ای است که نمی‌پاید. زنهار! آن را تکیه‌گاه خود مگیر؛ چرا که تکیه بر دنیا، تکیه بر باد است و دوستی با آن دوستی با گرگ است و با گرگ چه کسی دوستی تواند کرد؟!

ای عبد الله! دنیا را دوست ندار؛ زیرا دنیا آن را که بیش از همه دوستش داشته، وا گذاشته است. اگر باورت نمی‌آید به گذشتگان بنگر؛ آن‌هایی که روزگاری در کنار بودند و امروز اثری از آن‌ها نیست. پس سرگذشت آن‌ها را مرور کن و از عواقب آن‌ها عبرت بگیر؛ زیرا آن‌ها انسان‌هایی چون تو بودند که مرگ گلویشان را گرفت و قبر، اجسادشان را بلعید و زمان، آثارشان را محو کرد. آیا می‌پنداری که آنچه بر سر آن‌ها آمد بر سر تو نخواهد آمد؟! چگونه؟! در حالی که بسیاری از آن‌ها قدرتمندتر از تو و بسیاری دیگر ثروتمندتر از تو بودند و با این حال، قدرت و ثروت‌شان به آن‌ها سودی نرساند و سرانجام به درون دزّه‌ی مرگ سرنگون گردیدند. زنهار! معاشرت با زندگان تو را از مردگان غافل نکند، تا با آن‌ها در تحصیل مال مسابقه دهی و در ساختن خانه‌ها و خریدن ابزارها و گرفتن زن‌ها و فرو رفتن در لذت‌ها؛ چرا که زندگان، مردگان آینده هستند؛ همچنانکه مردگان، زندگان گذشته‌اند.



ای عبد الله! چه بسیار خفتگانی که برنخاستند و روندگانی که باز نگشتند و بیمارانی که بهبود نیافتند. همانا هر که زنده است می‌میرد و هر که می‌خورد، خوراک خاک می‌شود.

ای عبد الله! از مرگ غافل نباش؛ چراکه مرگ از تو غافل نیست و خود را برای آن مهیا کن؛ چراکه نمی‌دانی در کدامین لحظه سر می‌رسد. آرزوهای دراز را رها کن و در پی خواهش‌های نفس نرو. نه به اقبال دنیا شاد شو و نه از اِدبار آن غمگین. مهار خود را از شیطان بگیر و به خلیفه‌ی خداوند در زمین بسپار؛ چرا که شیطان تو را به سوی آتش می‌راند و خلیفه‌ی خداوند در زمین، تو را به سوی بهشت می‌خواند.

ای عبد الله! یاران مهدی کسانی نیستند که معصیت خداوند می‌کنند؛ یاران او کسانی هستند که از گناهان کوچک و بزرگ می‌پرهیزند؛ شب‌ها را به نماز بر می‌خیزند و روزها را به تحصیل علم و تعلیم آن به دیگران می‌پردازند. به وعده‌های خداوند ایمان دارند و از روز جزا می‌هراسند؛ روزی که در پیش‌گاه پروردگار می‌ایستند و کردار خویش را حاضر می‌بینند.

یاران مهدی به اخلاق انبیاء خدا متخلق و به آداب اولیاء او مؤدب‌اند. حق را چون برایشان آشکار شد می‌پذیرند و باطل را چون برایشان رسوا گشت و اِمامی گذارند، نه متعصب و لجوج‌اند و نه بدزبان و یاهوگو. بر خداوند دروغ نمی‌بندند و از کسانی که بر او دروغ می‌بندند کناره می‌گیرند. نماز را در وقت فضیلتش برپا می‌دارند و از مال خود به نیازمندان می‌بخشایند. خشم خود را فرو می‌خورند و از جفای مردم در می‌گذرند. پدر و مادر خویش را گرمی می‌دارند و بر بد خلقی آن دو صبر می‌نمایند. به دوستان خود با بهانه‌ی دوستی بی‌احترامی نمی‌کنند و به دشمنان خود با بهانه‌ی دشمنی ستم نمی‌ورزند. با جاهلان مدارا می‌نمایند و با سَفیهان دهان به دهان نمی‌گذارند، نه پرگویی و پر خنده‌اند و نه پر خواب و پر خور. مهار شهوت را در دست دارند و جانب عَقّت را فرو نمی‌گذارند. نه چشم چران و بی‌حیایند و نه خودنمای و هرزه‌گوی. با فاسقان دوستی نمی‌کنند و با ظالمان مجالست نمی‌نمایند. به کارهای سودمند می‌پردازند و وقت خود را هدر نمی‌دهند. با کتاب خداوند مأنوسند و با حلال و حرام آشنایند. تعلیم عالم را منکر نمی‌شوند و از دشمنی با او می‌پرهیزند، بلکه دعوتش را اجابت می‌کنند و به یاری‌اش می‌شتابند؛ هنگامی که آنان را به سوی مهدی دعوت می‌کند تا برای یاری او گرد هم آورد.



ای عبد الله! آیا می‌پنداری کسانی که دعوت من را اجابت می‌کنند و به یاری من می‌شتابند امیدوارند که به بهره‌ای در زندگی دنیا دست یابند؟! چنین نیست؛ چراکه آنان می‌دانند من دنیایی ندارم تا به آنان بدهم و به همراه من جز بیداری شب و دوندگی روز نخواهند داشت، ولی آنان بهشت‌هایی را می‌جویند که از زیر آن‌ها نهرها جاری است و از آتشی می‌گریزند که هیزم آن مردم و سنگ گوگرد است؛ یا می‌پنداری کسانی که با من می‌ستیزند و به دشمنانم یاری می‌رسانند امیدوارند که به بهره‌ای در آخرت دست یابند؟! چنین نیست؛ چراکه آنان می‌دانند از ارباب دنیا جانب‌داری می‌کنند و در خدمت زورمندان و زرداراند و نصیب آنان در آخرت جز آتش نیست. پس مردم را واگذار تا راه خویش را انتخاب کنند؛ چراکه آنان را گزیری از انتخاب نخواهد بود.

ای عبد الله! ما امروز به راه افتاده‌ایم تا دین خود به آل محمد را ادا کنیم و به خدا سوگند در این راه استقامت می‌ورزیم و از ملامت ملامت‌گری نمی‌هراسیم. مقصود ما از این حرکت، زمینه‌سازی برای ظهور مهدی است. مقصود ما ایجاد امکان برای حاکمیت اوست. پس هر که امروز با ما باشد، فردا نیز در کنار ما خواهد بود و ما فردا در کنار کسی خواهیم بود که امروز به سویش در حرکتیم. پس پیشی بگیرید از یکدیگر -خدا شما را رحمت کند-؛ چراکه بندگان شایسته‌ی خدا هستید؛ همان‌ها که در زمین ضعیف شمرده می‌شوند و خدا نمی‌خواهد جز اینکه بر آنان منت نهد و جهان را میراث‌شان قرار دهد. پیشی بگیرید از یکدیگر در یاری مردی که شما را به بهترین راه‌ها رهنمون می‌شود و به بهترین روش‌ها دلالت می‌کند و به بهترین مقاصد فرا می‌خواند، بی‌آنکه از شما مزدی بطلبد یا درباره‌ی خود ادعایی بنماید.

از خداوند برای خود و شما طلب عفو و مغفرت دارم و از او می‌خواهم که ما و شما را از یاران خود و یاران خلیفه‌اش در زمین قرار دهد؛ چراکه بسیار دهش‌گر و مهرانگیز است و گناه را می‌آمزد و دعا را مستجاب می‌کند.

و السَّلام علیکم و رحمت الله.»





**فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن مسلمانان را از ناآگاهی بر حذر می‌دارد
و به سوی کسب علم و شناخت حق و باطل فرا می‌خواند.**

بسم الله الرحمن الرحيم

ای خداوند من و خداوند پدران من که در گذشته‌اند! و خداوند آسمان‌های برافراشته با ستون‌هایی که دیده نمی‌شوند! و خداوند خورشید فروزان و ماه تابان و ستارگان فراوان! و خداوند زمین‌های فراخ که برخی بر روی برخی دیگر قرار گرفته‌اند و با میخ‌هایی به هم پیوسته‌اند! و خداوند اقیانوس‌های ژرف و گسترده و آن‌چه بر آن‌ها و در آن‌ها شناور است! و خداوند دریا‌های بزرگ با موج‌های خروشان و جزایر زیبا و سواحل ماسه‌ای و رودهایی که در آن‌ها می‌ریزند! و خداوند کوهستان‌های بلند با قلّه‌های برف‌گیر و دامنه‌های پرشیب و دژه‌های تاریک و پرتگاه‌های خطرناک و صخره‌های سترگی که بر کرانه‌ی آن‌ها آویخته‌اند! و خداوند جنگل‌های سرسبز با درختان انبوه و اعماق تاریک و هر جنبنده‌ای که در آن‌ها جنبان است! و خداوند بیابان‌های پهناور با گستره‌ای خشک و خاکی فرسوده و بوته‌هایی بیخته^۱ و شن‌بادهایی که بر آن‌ها می‌وزند! و خداوند ابرهای باران‌زا و ابرهای غیرباران‌زا که از آفاق دور می‌آیند و بر زمین سایه می‌افکنند! و خداوند بهار که زایش طبیعت است و تابستان که بلوغ طبیعت است و پاییز که پیری طبیعت است و زمستان که مرگ طبیعت است! و خداوند آن‌چه بود و آن‌چه هست و آن‌چه خواهد بود!

۱. منظور بوته‌هایی خشکیده است که باد مانند الک، آن‌ها را تکان داده و برگ‌هایشان را از ساقه جدا کرده است یا بوته‌هایی گنده و سرگردان که باد آن‌ها را می‌گرداند و بالا و پایین می‌اندازد، چنانکه گویی آن‌ها را غربال می‌کند.





تو را می‌پرستم، پرستش پیامبران و تو را می‌ستایم، ستایش فرشتگان. تو را تسبیح می‌گویم و بزرگ می‌شمارم و سپاس می‌گزارم به شماره‌ی ستارگان آسمان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی ستارگان آسمان را می‌داند؟! و به شماره‌ی برگ‌های درختان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی برگ‌های درختان را می‌داند؟! و به شماره‌ی ریگ‌های بیابان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی ریگ‌های بیابان را می‌داند؟! و به شماره‌ی قطرات باران؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی قطرات باران را می‌داند؟! و به شماره‌ی پرتوهای خورشید تابان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی پرتوهای خورشید تابان را می‌داند؟! و به شماره‌ی نفَس‌های جانداران؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی نفَس‌های جانداران را می‌داند؟! و به شماره‌ی پلک بر هم زدن مردمان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی پلک بر هم زدن مردمان را می‌داند؟! بل همه‌ی این‌ها را شماره‌ای است، امّا من تو را تسبیح می‌گویم و بزرگ می‌شمارم و سپاس می‌گزارم بی‌شمار و بی‌پایان، مانند نعمت‌هایت، آن‌گونه که سزاوار جمال و جلال توست! و تو را یگانه می‌دانم و برای تو انبازی نمی‌شناسم و گواهی می‌دهم که محمد -درود تو بر وی و خاندانش باد- بنده و واپسین فرستاده‌ی توست که او را با هدایت و دین حق فرستادی تا آن را بر هر دینی پیروز گردانی هر چند مشرکان خوش ندارند. آن‌گاه دوازده تن از خاندان او، خلفای تو و خلفای پیامبرت هستند که بر آنان نعمت بخشیدی و آنان را بر مردمان برتری دادی و برایشان پیشوا نمودی تا تو را بشناسند و بپرستند و بازگشت من به سوی توست.

من را به آن‌چه می‌پسندی راه بنما و از آن‌چه نمی‌پسندی بازدار و من را به خودم وامگذار تا از آن‌چه می‌پسندی روی بگیرم و به آن‌چه نمی‌پسندی روی آورم، من آن هنگام از زیان کاران خواهم بود. ای خداوند! میان من و کسانی که تو را نمی‌شناسند و در زمین برتری می‌جویند و تباهی می‌انگیزند حکم فرما و مرا بر ضدّ آنان یاری کن؛ چراکه تو بهترین حکم‌کنندگان و بهترین یاری‌کنندگانی. به تو روی آوردم و بر تو توکل کردم و تو را با آیینی پیراسته برای تو پرستیدم و از پرستش طاغوت پرهیختم و از کسانی که با تو و با دوستان تو دشمنند کناره گرفتم تا مرا پاک گردانی و به خویش نزدیکم سازی و نعمتم دهی و از گناهانی که دست‌هایم پیش فرستاده یا پس انداخته است چشم‌پوشی و در روزی که دل‌ها و دیده‌ها باژگون می‌گردند از آتش برهانی و به بهشت درآوری؛



همانا تو هر که را بخواهی می‌رهانی و هر که را بخواهی می‌سوزانی و تو بسیار بخشاینده و مهربان هستی.

و اما بعد...

...ای برادران و خواهران مسلمان! بدانید که جهان به پایان خود نزدیک شده و آخر الزمان فرا رسیده و سپیده‌ی وعده‌ها بر دمیده است. اکنون ما و شما در روزگاری زندگی می‌کنیم که فتنه و آشوب همه جا را فرا گرفته و ظلم و فساد گسترش یافته و شبهه فراوان شده است. شبهه را از آن رو «شبهه» می‌گویند که انسان را به «اشتباه» می‌اندازد و حق و باطل را به هم «مشتبه» می‌سازد. بی‌گمان اگر حق آشکار بود بر کسی پوشیده نمی‌ماند و اگر باطل بی‌حجاب بود نزد همگان رسوا می‌شد، اما واقع آن است که حق در پس ابرهای باطل فرو می‌رود و باطل نقاب حق بر چهره می‌زند و این جاست که شناخت آن دو از هم سخت می‌گردد.

شیطان می‌داند که اگر شما را آشکارا به سوی باطل فرا خواند و به گمراهی فرمان دهد شما دعوت‌اش را اجابت نمی‌کنید و از فرمانش سر می‌پیچید؛ از این رو، شما را از یک سو به حق فرا می‌خواند و به هدایت فرمان می‌دهد و از سوی دیگر باطل را در نظر شما حق می‌آراید و گمراهی را برایتان هدایت جلوه می‌دهد! این جاست که شما دعوت او را اجابت و فرمان او را اطاعت می‌کنید و به شوق حق گرفتار باطل و به نام هدایت دچار گمراهی می‌شوید! و روزگار ما لبریز از این شبهه‌هاست؛ شبهه‌هایی که جوانان شما را فریب داده و پیران شما را سرگردان نموده است؛ شبهه‌هایی که زندگی را بر شما سخت کرده و برکت را از سفره‌ها تان برده است؛ شبهه‌هایی که عقل شما را منگ و قلب شما را سنگ کرده است؛ شبهه‌هایی که چشم‌های شما را گرفته است تا نبینید و گوش‌های شما را گرفته است تا نشنوید و دهان‌های شما را گرفته است تا چیزی نگوید!

چه بسیار باطلی که در روزگار ما حق دانسته شده است و چه بسیار حقی که در روزگار ما باطل! چه بسیار ضلالتی که در روزگار ما هدایت به شمار رفته است و چه بسیار هدایتی که در روزگار ما ضلالت! چه بسیار دروغی که در روزگار ما راست پنداشته شده است



و چه بسیار راستی که در روزگار ما دروغ! چه بسیار غلطی که در روزگار ما درست انگاشته شده است و چه بسیار درستی که در روزگار ما غلط! چه بسیار بدی که در روزگار ما خوب جلوه داده شده است و چه بسیار خوبی که در روزگار ما بد! در حالی که شناختن حق از باطل و ندانستن هدایت از گمراهی و درنیافتن راست از دروغ و نفهمیدن درست از غلط و تشخیص ندادن خوب از بد، به هیچ روی ساده و بی‌اهمیت نیست، بل تاوان سخت و پی‌آمدهای دشواری دارد و می‌تواند به مصیبتی جان‌کاه و شقاوتی ابدی منتهی شود.

بیندیشید که اگر دشمن را از دوست تشخیص ندهید چه فرجامی خواهد داشت؟! یا اگر گرگ را از گوسفند تمیز ندهید چه حادثه‌ای روی خواهد داد؟! یا اگر تیغ را از پنبه در نیابید چه خواهد شد؟! یا اگر دارو را از سم باز شناسید چه مصیبتی به بار خواهد آمد؟! حق و باطل برای شما مانند دوست و دشمن، و هدایت و گمراهی برای شما مانند گوسفند و گرگ، و راست و دروغ برای شما مانند پنبه و تیغ، و درست و غلط برای شما مانند دارو و سم است که اگر یکی را از دیگری تشخیص ندهید هلاک خواهید شد! این جاست که «جهل» انسان، بزرگ‌ترین دشمن او می‌شود و «بی‌خبری» او بلای جانش می‌گردد! هیچ کس دشمنی بزرگ‌تر از جهل خود نداشته است و هیچ چیز برای آدمی خطرناک‌تر از بی‌خبری نیست! بنابراین، از جهل خود بیش از دشمن بر حذر باشید و از بی‌خبری خود بیش از گرگ هراسان باشید و از بی‌اطلاعی خود بیش از تیغ احتیاط کنید و از ناآشنایی خود بیش از سم بترسید! چراکه دشمن و گرگ و تیغ و سم مادی، جسم شما را از پای در می‌آورند، در حالی که جهل و بی‌خبری و بی‌اطلاعی و ناآشنایی معنوی، روح شما را تباه می‌کنند!

پس ای مردمی که در زندگی‌های خود روزمره شده‌اید و به روزمرگی‌های خود عادت کرده‌اید و در عادت‌های خود فرو رفته‌اید و در فرو رفتگی‌های خود محکم گشته‌اید و نمی‌دانید کدام از کدام است! ای برادران و خواهران خفته‌ی من! به خود آید و بیدار شوید و برخیزید! به خدا سوگند، شما را از «شناختن» گزیری نیست و کار شما جز با «دانستن» راست نمی‌آید. هم‌اینک، «شناخت» مانند فرشته‌ای شما را به سوی خود فرا می‌خواند و «دانستن» مانند پیامبری شما را به سوی خود دعوت می‌کند.

در کوچه‌های شما فریاد می‌زند و بر پشت بام‌هاتان ندا می‌دهد که «ای بی‌خبران! شام بی‌خبری پشت نموده و صبح آگاهی بر دمیده است. اینک بیدار شوید و به سوی من بشتابید و چیزی شما را از من باز ندارد! چراکه من برای شما از نان شب واجب‌تر و از کسب و کار و خانواده سودمندترم. من تنها کسی هستم که با شما می‌ماند و در دنیا و آخرت از شما جدا نمی‌شود. اموال شما از بین می‌روند، همسرانتان می‌میرند و فرزندان‌تان جدا می‌شوند، اما من هیچ‌گاه از بین نمی‌روم و هیچ‌گاه نمی‌میرم و هیچ‌گاه از شما جدا نمی‌شوم. بل شما را مانند خود حفظ می‌کنم و همراه خود به جاودانگی می‌رسانم. اگر من با شما باشم چیزی به شما زیان نخواهد رساند و اگر من با شما نباشم چیزی به شما سود نخواهد رساند. پس کدامین بازدارنده شما را از من باز می‌دارد و کدامین بی‌نیاز کننده شما را از من بی‌نیاز می‌کند؟!» این‌گونه «شناخت» شما را به سوی خود فرا می‌خواند و این چنین «دانستن» شما را به سوی خود دعوت می‌کند. پس ندای او را بشنوید و دعوت او را اجابت کنید! برای شناخت حق از باطل به پا خیزید و برای دانستن درست از غلط اهتمام ورزید! و چرا چنین و چنان نکنید؟! در حالی که شناخت حق و باطل، قوام انسانیت شما و دانستن درست و غلط، مایه‌ی شخصیت شماست. چگونه نام خود را انسان می‌نهد کسی که از «معرفت» بیزار است؟! و چرا نام خود را اسب نمی‌نهد کسی که با «علم» بیگانه است؟! دانایی انسان، پایه‌ی شرف او و آگاهی او، مایه‌ی عزت اوست. مقصودم از آگاهی، ریاضی و هندسه و مانند آن نیست و منظورم از دانایی، فقه و اصول و منطق و فلسفه نیست! این‌ها همه فضلی است که امروز فتنه شده است و قوام انسانیت شما به این‌ها نیست! مقصودم از دانایی، شناخت حق از باطل و منظورم از آگاهی، تشخیص هدایت از گمراهی است. چه بسیار فقیه و فیلسوفی که به دوزخ رفته و چه بسیار دکتر و مهندسی که رستگاری نیافته است؛ چراکه حق را از باطل نشناخته و هدایت را از گمراهی در نیافته است!

هان، ای دانشجویان و طالبان علوم دینی! شما را می‌بینم که در درس و بحث خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این درس و بحث برای شما فتنه است!



هان، ای مجتهدان و مقلدان! شما را می‌بینم که در اجتهاد و تقلید خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این اجتهاد و تقلید برای شما فتنه است!

هان، ای خطیبان و منبریان! شما را می‌بینم که در خطبه و منبر خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این خطبه و منبر برای شما فتنه است!

هان، ای مسجدیان و خانقاهیان! شما را می‌بینم که در مسجد و خانقاه خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این مسجد و خانقاه برای شما فتنه است!

هان، ای کارمندان و بازاریان! شما را می‌بینم که در کار و کسب خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این کار و کسب برای شما فتنه است!

هان، ای گروه مردمان! به هر گوشه‌ای می‌نگرم شما را می‌بینم که در زندگی‌های خود فرو رفته‌اید و در خانه‌های خود پنهان شده‌اید! به خود و به یکدیگر مشغول گشته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! به روزمرگی‌های خود معتاد شده‌اید و در باتلاق تعلّق‌ها گرفتار آمده‌اید! دیگر به شناختن حق و باطل نمی‌اندیشید و از دانستن درست و غلط سراغ نمی‌گیرید! حق برای شما باطل یکسان شده است و درست برای شما با غلط فرقی نمی‌کند! خود را از این مسائل فارغ کرده‌اید و سرتان از این موضوعات سرگرم است! کار بیرون، شما را از کار درون باز داشته و جستجوی پول و مدرک، شما را از جستجوی علم و حکمت مشغول کرده است. می‌گویید: مشکلات زندگی چنین است که ما را از شناختن باز می‌دارد و گرفتاری‌های دنیا چنان است که ما را از دانستن مانع می‌شود! در حالی که آن مشکلات شما، خود برای این است که حق و باطل را نمی‌شناسید! و این گرفتاری‌های شما، خود برای آن است که درست و غلط را نمی‌دانید! هیچ مشکلی نیست مگر آن که از جهل شما برخاسته و هیچ گرفتاری‌ای نیست مگر آن که بی‌خبری شما آن را زاییده است!

«معرفت» صاحب خود را یاری می‌کند و «علم» دوست خود را نجات می‌دهد. این دو برای شما مانند آب برای تشنه و غذا برای گرسنه و راهنما برای گمشده و مونس برای تنهائید. این دو پشتیبان شما و عصای دستتانند. این دو درمان دردهای شما و مرهم زخم‌هاتانند.





این دو کلید درهای بسته و دروازه‌های خوشبختی شمايند. اين دو سرمايه‌ی شما در روزِ نداری و دست‌گیرِ شما در روزِ افتادگی‌اند. اين دو برای شما رهبرانی هستند که گمراه نمی‌کنند و حاکمانی هستند که ستم نمی‌ورزند. اين دو برای شما خانه‌هایی هستند که ویران نمی‌شوند و زمین‌هایی هستند که همیشه آبادند. اين دو برای شما ثروت‌هایی هستند که به سرقت نمی‌روند و کارگرانی هستند که سستی نمی‌ورزند. اين دو برای شما همسرانی هستند که جدا نمی‌شوند و فرزندانِی هستند که جفا نمی‌کنند. اين دو برای شما دوستانی هستند که دشمن نمی‌شوند و همراهانی هستند که تنها نمی‌گذارند. پس به اين دو روی آورید و هيچ چیز شما را از اين دو باز ندارد! راست را از دروغ بشناسید و درست را از غلط تشخیص دهید! نشناختن، دزدِ دين و دنيای شما و تشخیص ندادن، اسبابِ ندامتِ شماست.

به شما راست می‌گويم: ندانستن، در اين روزگار گناهی نابخشودنی و خطایی بسيار بزرگ است. در اين روزگار اگر حقيقت را نشناسيد فريب می‌خورید و اگر هدايت را تشخیص ندهيد سرتان کلاه می‌رود! شيطان‌های جَنّی باطل را براي‌تان جاي حق می‌زنند و شيطان‌های انسی گمراهی را با نام هدايت به خوردتان می‌دهند! همیشه هستند فرصت‌جویانی که از نادانی شما سوء استفاده کنند و بی‌خبری شما را مغتنم بشمارند، تا به واسطه‌ی شما به قدرت و ثروت دست یابند و اموال و انفس شما را بخورند! در حالی که اگر شما آگاه بودید، اينان بر شما سلطه نمی‌يافتند و اگر شما دانا بودید، اينان بر شما چيره نمی‌شدند! آیا در تاریکی شب نیست که دزد به خانه می‌آید و در آبِ گل‌آلود نیست که ماهی به تور می‌افتد؟! هوشيار باشيد و بيش از اين در نادانی و بی‌خبری نمانيد! هر چه زودتر - پيش از آن که دير شود - برای شناختِ حق از باطل به پا خيزيد و برای تشخیص هدايت از گمراهی تلاش کنید. هر چند من بيمِ آن دارم که دير شده باشد...

آيا مرد خردمندی در ميان شما نیست که حکمت‌م را فرا گیرد و زن دانایی در لابه‌لاتان يافت نمی‌شود که نصيحت‌م را بپذيرد؟! زیرکان شما کجايند که کلام‌م را فهم کنند و هوشيارانتان کيانند که دعوت‌م را پاسخ گویند؟! خوشا به حال کسانی که معرفت را فرا می‌گیرند؛ چراکه آنان رستگاری خواهند يافت و بدا به حال کسانی که در جهالت فرو می‌مانند؛ چراکه آنان بدبخت خواهند شد...

نامهی چهارم

فرازی دیگر از نامه‌ی آن جناب که در آن بر ضرورت شناخت حق و باطل پای می‌فشارد.

من برای شما برادری خیرخواه هستم. من شما را به تشخیص حق از باطل فرا می‌خوانم تا هلاک نشوید و به شناخت راستگو از دروغگو دعوت می‌کنم تا در زیان نمانید؛ چراکه شما از روز نخست تا امروز، همواره در زیان بوده‌اید؛ چنانکه پروردگارتان فرموده است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۱ و رهایی شما از زیان در گرو دو چیز است، هم‌چنان که پرواز پرندگان به آسمان در گرو دو بال است و آن دو چیز، همانا ایمان و عمل صالح است؛ چنان که فرموده است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۲.

اما ایمان، اعتقاد به حق و عدم اعتقاد به باطل است و این تنها با شناخت حق و باطل حاصل می‌آید و اما عمل صالح، چیزی جز عمل به لوازم حق و پرهیز از لوازم باطل نیست و این نیز تنها با شناخت حق و باطل حاصل می‌آید. پس، شناخت حق و باطل، پایه‌ی ایمان و عمل صالح است و این دو با شناخت آغاز می‌شوند. مَثَل شناخت نسبت به این دو، مَثَلِ پی نسبت به ساختمان یا سر نسبت به بدن یا نماز نسبت به سایر اعمال است. آیا اگر ساختمانی پی نداشته باشد، بر جای خود استوار می‌ماند؟! یا اگر کسی سر نداشته باشد، سایر اعضای بدنش به او سود می‌رساند؟! یا اگر کسی نماز نخواند، حجّ و روزه‌ی او پذیرفته می‌شود؟! به همین سان، اگر کسی معرفت نداشته باشد، مؤمن نیست و عمل صالحش به او سود نمی‌رساند.

به شما راست می‌گویم: اگر کسی میان صفا و مروه یا آویخته به پرده‌های کعبه، با عمل صالح همه‌ی جنّ و انس بمیرد در حالی که حق و اهل آن را از باطل و اهل آن نشناخته،

۱. العصر / ۲

۲. العصر / ۳

همانا به مرگ جاهلیّت مرده و به دوزخ در آمده است. پس، از این جا واجب می‌شود بر شما که حق و اهل آن را از باطل و اهل آن بشناسید و این شناخت را بر هر عمل صالحی مقدّم بدانید و آگاه باشید که بدون این «معرفت»، هیچ ایمانی برای شما نیست و هیچ نماز و روزه و حجّ و زکاتی به شما سود نمی‌رساند و شما از زیان کاران خواهید بود.





فرازی از نامه‌ی آن جناب درباره‌ی ضرورت معیار شناخت و کمال آن

آیا کسی که طلای اصل را از بدل نمی‌شناسد به محک میزانی نیاز ندارد تا با آن بسنجد؟! یا کسی که راه را از بیراهه تمییز نمی‌دهد به راهنمای راه‌شناسی نیاز ندارد تا راه را نشانش دهد؟! یا کسی که در مکان تاریکی گرفتار است به شمع فروزانی نیاز ندارد تا پیرامونش را روشن نماید؟! یا کسی که چشم خود را از دست داده است به همراه بینایی نیاز ندارد تا دست او را بگیرد؟! یا کسی که در حال غرق شدن است به دست‌آویز استواری نیاز ندارد تا به آن چنگ بزند؟! یا هیچ عاقلی بدون قایق به دریا می‌زند؟! یا هیچ کوری بدون همراه به سفر می‌رود؟! به همین سان، کسی که حق را از باطل نمی‌شناسد به معیاری نیاز دارد تا با آن بسنجد و کسی که هدایت را از گمراهی تمییز نمی‌دهد به راهنمایی نیاز دارد تا هدایت را نشانش دهد و کسی که در تاریکی شبهات گرفتار است به شمع‌ی نیاز دارد تا برایش روشن نماید و کسی که به درست و غلط بینا نیست به همراهی نیاز دارد تا دست او را بگیرد و کسی که در دریای جهل غرق می‌شود به دست‌آویزی نیاز دارد تا به آن بیاویزد. بدون معیار، شناختن و بدون راهنما، راه یافتن و بدون روشنایی، دیدن و بدون همراه، سفر کور و بدون دست‌آویز، نجات و بدون قایق، دریانوردی ممکن نیست.

شرح نامه:

این معیار، راهنما، شمع، همراه، دست‌آویز و قایق نجات انسان، چنانکه در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» و سایر گفتارها و نوشتارهای روشنی‌بخش جناب منصور تبیین شده، «عقل سلیم» است که به سوی کتاب خدا و خلیفه‌ی پاک او در زمین ارشاد می‌کند و از تبعیت غیر آن دو باز می‌دارد و بدون آن، میان حق و باطل و نور و ظلمت و هدایت و گمراهی و درست و غلط فرقی نیست.



نامه‌ای از آن جناب که در آن یاران خود را پند می‌دهد.

بسم الله الرحمن الرحيم

از بنده‌ی خدا منصور هاشمی خراسانی به گروهی که او را یاری می‌کنند؛ و اما بعد..
ای گروه یاران من! خدا را به یاد شما می‌آورم؛ همو که شما را در اوج گمراهی هدایت و در عمق حیرانی دلالت فرمود و در بحبوحه‌ی خواری عزّت و در محاصره‌ی نادانی علم بخشید و به راهی درانداخت که راستی آن کجی ندارد و همواری آن ناهموار نمی‌شود، در حالی که مردم در پیرامون شما آتش می‌گیرند و دسته‌دسته در تاریکی فرو می‌روند. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید و با دست و دل و زبان سپاس بگزارید، باشد که شما را صالحانی قرار دهد و از میاتنان شهیدانی برگزیند.

ای گروه یاران من! باری به سرگذشت پیشینیان نظر کنید و از فرجام آنان عبرت بگیرید؛ همانان که روزهای خدا را از یاد بردند و نعمت‌های او را کفران نمودند، پس تیغ بدبختی بر گردنشان فرود آمد و تیر تبااهی بر جناغ سینه‌ی شان نشست، پس چنان نابود شدند که گویی هیچ گاه در جهان نبودند! اینک شما در زمین‌های آنان ساکن شده‌اید و بر ویرانه‌هایشان خانه ساخته‌اید، پس به راه آنان نروید و به رسمشان نکنید که آنچه بر آنان رسید، بر شما نیز خواهد رسید، تا عبرتی برای آیندگان شوید، چونانکه آنان عبرتی برای شما شدند!

آیا کسانی از شما که ندای ما به آنان رسید و مدّعی شدند که آن را پذیرفتند، پنداشتند که به صرف ادّعاشان وا گذاشته می‌شوند و هرگز آزموده نمی‌شوند؟! چنین نیست، بلکه آنان را می‌آزمایند تا راستگوی آنان را از دروغگو معلوم کنند؛ چراکه بسیار لاف‌ها زده شده و اندکی عمل شده است. زنه‌ار پندارنده‌ای نپندارد که خدا را فریب تواند داد؛





چراکه او فریب‌اترین حيله‌گرها را فریفته و استهزاء نموده؛ هنگامی که پنداشتند از نیات آنان بی‌خبر است و از اغراض آنان آگاه نیست!

ای گروه یاران من! زنهار به سبب یاری خداوند بر او مَتّی نگذارید؛ چراکه او به یاری شما نیازی ندارد، بل این شما هستید که به یاری او نیازمندید. آیا نمی‌دانید که اگر بخواهد از ریگ‌ها و سنگریزه‌ها برای خود یارانی می‌آفریند؟! پس با او راست بگویید و اخلاص ورزید؛ زیرا کسانی که در آسمانند از هیبت او در هراسند!

ای گروه یاران من! من را از گل‌های زمین خبر دهید که آیا رشد توانند کرد هرگاه در میان‌شان علف‌های هرز و بوته‌های خار باشد؟! همچنین شما رشد نتوانید کرد مادامی که به هوس‌ها و تعلق‌ها مبتلا هستید؛ چراکه نیروی شما را خواهند گرفت و وقت شما را ضایع خواهند کرد.

ای گروه یاران من! همچنانکه شیر را در ظرف‌های آلوده نمی‌ریزند، معرفت را در دل‌های آلوده قرار نمی‌دهند و همچنانکه گوهر را در سطل زباله نمی‌افکنند، حکمت را در سینه‌های ناپاک نمی‌گذارند؛ تا آنان که اندیشه‌ی بد را از دل‌های خود زوده‌اند به معرفت دست یابند و آنان که شک را از سینه‌های خود بیرون رانده‌اند به حکمت نائل شوند و آنان که بداندیش و شکاک‌اند در جهالت و بی‌خبری بمانند.

ای گروه یاران من! به سخنم گوش فرا دهید تا معرفت یابید و در آن بیندیشید تا حکمت اندوزید؛ چراکه شما را با آن پرورش می‌دهم همان‌طور که باغبان درخت میوه را؛ تا از شما گروهی بسازم کفایت‌کننده برای آنکه خلیفه‌ی خدا را در زمین کفایت کنند. همانا شما آفریده شده‌اید برای آخرت و نه برای دنیا؛ پس برای آخرت کار کنید و خود را دلبسته‌ی دنیا نسازید. مثل شما مثل سواری دریاست که کشتی‌اش در توفان غرق شد؛ پس خود را به تخته‌ای آویخت تا به جزیره‌ای ناشناخته افتاد. پس چون به هوش آمد و در آن سیر کرد، دریافت که آن جزیره‌ای غیر مسکون است که در آن حیواناتی درنده‌اند و جز اندکی آب و غذا یافت نمی‌شود. من را خبر دهید از او که آیا به این جزیره دل می‌بندد و مشغول می‌شود به ساختن عمارت‌ها -چنانکه گویی برای همیشه در آن خواهد ماند- یا اینکه بسنده می‌کند به یافتن پناهگاهی و مشغول می‌شود به ساختن کشتی و گرفتن توشه‌ای تا خود را نجات دهد؟!



ای گروه یاران من! مادر زمانی زندگی می‌کنیم که جلوه‌های دنیا فزونی یافته و فتنه و آشوب فراگیر شده است. مردم خدا را فراموش کرده‌اند و او نیز آنان را از یاد برده است. در چنین هنگامه‌ی بلاخیزی تنها کسانی دنیا را دگرگون توانند ساخت که دنیا آن‌ها را دگرگون نساخته باشد.

ای گروه یاران من! هنگامی که مردم به دنیا مشغول شده‌اند، شما به آخرت مشغول شوید تا از آن‌ها امتیاز یابید. غصه‌ی دنیا را نخورید؛ چراکه دنیا غصه‌ی شما را نمی‌خورد. آن را واگذارید تا چراگاه کسانی باشد که به آیت‌های خداوند ایمان نمی‌آورند و میان انسانیت و بهیمیت فرقی نمی‌گذارند. آن‌ها برای آنند و آن برای آن‌هاست. مثل آن‌ها مثل کودکی است که در ساحل دریا بازی می‌کند و برای خود از ماسه بناها می‌سازد و می‌پندارد که باقی خواهند ماند، ولی ناگاه موجی می‌رسد و همه را خراب می‌کند؛ پس کودک افسوس می‌خورد و با حسرت به ماسه‌ها می‌نگرد که چه اندازه رنج بیهوده کشیده است!

ای گروه یاران من! آیا تعجب نمی‌کنید از کسانی که شیطان را دوست خود گرفته و به او مأنوس شده‌اند و آنان را یارای جدایی از او نیست؟! آگاه باشید که هر چیزی غیر خدا که شما را به خود مشغول کند، شیطان است. این گونه برای شما مثل می‌زنم تا علم را فراگیرید و به کار بندید، نه برای اینکه از آن لذت ببرید یا با آن بر مردمان برتری جوید، مانند کسانی که علم را برای دنیا فرا گرفتند تا با آن بر جاهلان سیطره یابند و اموال آنان را به باطل بخورند؛ بلکه علم را برای عمل فرا گیرید و بدون چشم‌داشت به جاهلان بیاموزید تا مایه‌ی خیر و برکت باشید، نه مانند شوره‌زار که امید رویش از آن نمی‌رود!

ای گروه یاران من! آیا به همین بسنده کرده‌اید که خود را یاران من بشمارید و در عمل به من اقتدا نکنید؟! چگونه می‌توانم بر شما قیام کنم در حالی که تا این حد لغزنده‌اید؟! کجا هستند یاران راستین من؟ کجا هستند کسانی که چون مسیح دنیا را پشت سر انداختند و از هر تعلقی به آن آزاد گردیدند؟ کجا هستند کسانی که با مرگ همنشین بودند و خدا را در پیش روی خود می‌دیدند؟ از هول آتش چنان می‌گریستند که گویی مادرانِ فرزندمرده بودند! به اطراف آسمان چنان می‌نگریستند که می‌پنداشتی فرشتگان را در جای جای آن می‌بینند! خدا را می‌پرستیدند و از پرستش طاغوت می‌پرهیختند.



از پیشوای خود فرمان می‌بردند و در یاری او از هم‌پیشی می‌گرفتند. تو گویی تخته‌های فولاد بودند یا کوه‌های سر به فلک کشیده! وقتی در صفوف خود به سوی دشمن می‌تاختند، تو گویی گردباد و توفان شن به راه می‌انداختند! رفتار خود را زیر نظر داشتند و وقت هر سخن را می‌شناختند. به مکارم اخلاق آراسته بودند و از ردائیل بزرگ وارسته. در زمین گمنام و ناشناخته بودند و در آسمان معروف و پرآوازه. گرد و خاک بر آن‌ها نشسته بود و رنگ رخسارشان پریده بود. در میان شب‌ها چنان بودند که گویی کندوهای عسل‌اند! در نماز و استغفار و خواندن قرآن صبح می‌کردند و در علم و جهاد و خدمت به مردم شب. نه خسته می‌شدند و نه تردید می‌کردند. خدایشان بیامرزد. روزگار خود را گذراندند و رفتند. اکنون شما برای ما مانده‌اید. پس بکوشید که جانشینان نیکو باشید برای آن‌ها و به آن‌ها اقتدا کنید و بدانید که فرج را نخواهید دید مگر آن گاه که این گونه باشید.

شرح نامه:

اگر این نامه بر مرده‌ای خوانده شود، بعید نیست که زنده شود و اما سخن آن جناب که فرمود «مردم خدا را فراموش کرده‌اند و او نیز آنان را از یاد برده است»، سخن خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^۱؛ «آنان خدا را فراموش کردند، پس او نیز آنان را از یاد برد» و مراد از آن این است که آنان خدا را فراموش کرده‌اند، پس خدا نیز آنان را به خودشان وا گذاشته، چنانکه گویی آنان را از یاد برده است، نه اینکه حقیقتاً آنان را از یاد برده باشد؛ چرا که خدا فراموش‌کار نیست؛ چنانکه فرموده است: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»^۲؛ «و پروردگار تو فراموش‌کار نیست» و از اینجا دانسته می‌شود که سخنان آن جناب، اگرچه در موردی غریب به نظر آید، مطابق با سخنان خداوند است و از آن مفارقت پیدا نمی‌کند و این نشانه‌ای برای باریک‌بینان است.



۱. التوبة / ۶۷

۲. مریم / ۶۴



نامهی هفتم

فرازی از نامه‌ی آن جناب در نکوهش عالمان زمان

برگی از درخت دین نمی‌کنند ولی ریشه‌ی آن را از بیخ در می‌آورند! خَس را از چشم مردم بر می‌گیرند، ولی کاج را در چشم خود وا می‌گذارند! مگس را از پشت مردم می‌پراندند، ولی شتر را بر پشت خود حمل می‌کنند! ظاهر خویش را می‌آریند، ولی باطن خویش را می‌آلایند! در انظار مردم از عسل شیرین‌ترند، ولی در پشت دیوارها از حنظل تلخ‌ترند! حقیقت را دوست می‌دارند، ولی نه به اندازه‌ی قدرت و معرفت را دوست می‌دارند، ولی نه به اندازه‌ی شهرت! آخرت را برای دیگران می‌خواهند و دنیا را برای خود! خود را از آن چه هستند بزرگ‌تر می‌پندارند و دیگران را از آن چه هستند کوچک‌تر می‌شمارند! خدا را برای خود می‌خواهند و خود را برای خدا نمی‌خواهند! حکمت را با جهالت برابر می‌دانند و نور را با ظلمت یکسان می‌شمارند! چالپوسی جاهلان آنان را فریب داده و القاب باشکوه آنان را خوش آمده است! مصلحت را بر شریعت مقدّم می‌دارند و منفعت را بر سر حقیقت می‌نشانند! گمان نمی‌کنند حقیقت در چیزی باشد که منکر آنند و می‌پندارند ورای آن چه بدان دست یافته‌اند چیزی نیست! به خدا سوگند، اینان پا به پای عالمان امت‌های گذشته رفته‌اند، جز این که آنان، الفاظ شریعت را تحریف می‌کردند و اینان، معانی آن را تحریف می‌کنند! زنه‌ار! از اینان بر حذر باشید که شما را گمراه نکنند همان گونه که عالمان امت‌های گذشته آنان را گمراه کردند!

شرح نامه:

روشن است که مراد آن جناب از این عالمان، خائنانی هستند که لباس اهل علم را بر تن دارند و القاب آنان را یدک می‌کشند، ولی با دعوت آن جناب به اسلام راستین دشمنی می‌ورزند و مردمان را از اجابت آن باز می‌دارند، نه عالمانی صالح که چون آن را می‌شنوند می‌پذیرند و می‌گویند که همه‌ی آن حقّ است و سپس آن را یاری می‌کنند؛ چراکه آنان بهترین بندگان خدا هستند و در پیشگاهش مقامی والا دارند.

نامهی هشتم

فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن مردم را از گمراهی بیم می‌دهد و به شناخت حق و پذیرش آن فرا می‌خواند.

هلا ای مردم! بیمناک باشید؛ چراکه شما بدون هدایتی از جانب خدا دین‌داری کرده‌اید و به راه‌هایی ناشناخته گام نهاده‌اید و در گیر و دار دگرگونی‌های زمان رنگ باخته‌اید و در کشاکش فتنه‌های جهان در هم شکسته‌اید و اکنون پیرو کسانی شده‌اید که خداوند پیروی آنان را از شما نخواست است؛ پس اولیائتان شما را از نور به تاریکی بیرون آورده‌اند و برایتان در دین چیزی را تشریع کرده‌اند که خداوند به آن اذن نداده؛ چنان که فرموده است: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِّي بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱؛ «یا برای آنان پیشوایانی است که برایشان چیزی از دین را تشریع کرده‌اند که خداوند به آن اذن نداده است و اگر نبود بنای بر جدایی، میان آنان حکم می‌شد و هراینه ستم‌کاران را عذابی دردناک خواهد بود».

به راستی که بیم دهنده بیم داد و حق شناخته شد و باطل رسوا گردید، ولی بیشتر مردم شناسا و پذیرای حق نیستند. البته اگر شناخت و پذیرش آن با اهواء آنان سازگار بود و دنیای کسی را به خطر نمی‌انداخت، همگان آن را می‌شناختند و می‌پذیرفتند و دو کس درباره‌ی آن اختلاف نمی‌کردند، اما حق بر خلاف پسندهای دیرینه‌ی مردم در می‌آید و باورهای بی‌بنیاد آنان را که چون تار عنکبوت سست است، فرو می‌ریزد و داشته‌های دنیوی آنان را در معرض خطر قرار می‌دهد و این جاست که شناسای حق کم می‌شود و پذیرای آن کاستی می‌پذیرد.



هنگامی که حق ظهور می‌کند ثروت‌مندان برای ثروت خود نگران می‌شوند و قدرت‌مندان برای قدرت خود هراسان می‌گردند و شهیران برای شهرت خود حرص می‌زنند و وابستگان از ارباب خود کسب تکلیف می‌کنند و مقلدان از مراجع تقلید خود استفتاء می‌نمایند! از این رو، همیشه فقیران و مستضعفان و گمنامان و آزاد اندیشان و محققان هستند که حق را اجابت و از آن پیروی می‌کنند؛ زیرا نه آنان را ثروتی است که نگران‌شان کند و نه آنان را قدرتی است که هراسانشان کند و نه آنان را شهرتی است که حریص‌شان کند و نه آنان را اربابی است که بازخواست‌شان کند و نه آنان را مرجعی است که عقیده‌ی خود را با نام فتوا به آنان تحمیل کند! هنگامی که اسلام ظهور کرد، فقیران مکه آن را اجابت کردند و ثروت‌مندان مکه آن را انکار نمودند؛ مستضعفان مکه آن را یاری کردند و قدرت‌مندان مکه در برابر آن ایستادند؛ گمنامان مکه به آن روی آوردند و مشاهیر مکه از آن روی گرفتند؛ آزاد اندیشان مکه از آن پیروی کردند و وابستگان مکه از بزرگان قوم خود پیروی نمودند؛ محققان مکه درباره‌ی آن تحقیق کردند و مقلدان مکه از آباء و رؤسای خود تقلید نمودند.

همانا اسلام، غریب آغاز شد و اکنون به غربت آغازین خود باز گشته است؛ جز آن که غربتِ واپسین از غربتِ آغازین بزرگ‌تر است؛ زیرا در غربتِ آغازین، مردم بت‌هایی از سنگ و چوب را می‌پرستیدند و در غربتِ واپسین، مردم بت‌هایی از گوشت و خون را می‌پرستند!





نامه‌ی نهم

نامه‌ای از آن جناب در تشبیه کار خود برای مهدی به کار مسلم بن عقیل برای حسین

جناب منصور هاشمی خراسانی در نامه‌ای برای عمیر بن احمد حسینی از یاران خود در خراسان نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

و اما بعد؛ ای پسر احمد! هرآینه مثل من در میان اهل خراسان مثل مسلم بن عقیل در میان اهل عراق است؛ پس بنگرید که با من چگونه می‌کنید؛ زیرا به خدا سوگند مهدی برای چیزی قیام می‌کند که حسین برای آن قیام کرد و هر کس مهدی را یاری کند مانند کسی است که حسین را یاری کرده و رستگاری برای کسی است که به پیمان خود با او وفادار است؛ و السلام».

شرح نامه:

ابو الفرج اصفهانی (د. ۳۵۶ق) در کتاب مقاتل الطالبیین نقل کرده است: «لَمَّا بَلَغَ أَهْلُ الْكُوفَةِ نَزُولَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكَّةَ وَأَنَّهُ لَمْ يَبَايَعْ لِيَزِيدَ، وَفَدَّ إِلَيْهِ وَفَدَ مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ شَبْثُ بْنُ رَبْعِيِّ وَسُلَيْمَانُ بْنُ صَرْدٍ وَالْمُسَيَّبُ بْنُ نَجِيَّةٍ وَوَجُوهُ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَدْعُونَهُ إِلَى بَيْعَتِهِ وَخَلَعَ يَزِيدُ، فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ: <أَبْعَثْ مَعَكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي، فَإِذَا أَخَذَ لِي بَيْعَتِي وَأَتَانِي عَنْهُمْ بِمِثْلِ مَا كَتَبُوا بِهِ إِلَيَّ قَدِمْتُ عَلَيْهِمْ>، وَدَعَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ فَقَالَ لَهُ: <أَشْخَصْ إِلَى الْكُوفَةِ، فَإِنْ رَأَيْتَ مِنْهُمْ اجْتِمَاعًا عَلَى مَا كَتَبُوا، وَرَأَيْتَهُ أَمْرًا تَرَى الْخُرُوجَ مَعَهُ، فَارْتَبْ إِلَيَّ بِرَأْيِكَ>، فَقَدِمَ مُسْلِمُ الْكُوفَةَ، وَأَتَتْهُ الشَّيْعَةُ، فَأَخَذَ بَيْعَتَهُمُ لِلْحُسَيْنِ»^۱؛

۱. مقاتل الطالبیین لأبي الفرج الأصفهاني، ص ۶۳



«هنگامی که به اهل کوفه خبر رسید که حسین علیه السلام به مکه رفته و با یزید بیعت نکرده است، نمایندگان از جانب آنان به سوی او روانه شدند که ابو عبد الله جدلی در رأس‌شان قرار داشت و شبت بن ربیع و سلیمان بن صُرد و مسیب بن نجیة و دیگر بزرگان کوفه با او مکاتبه کردند و خواستار بیعت با او و خلع یزید شدند. پس حسین به آنان فرمود: <برادرم و پسر عمویم را با شما می‌فرستم. پس اگر برایم بیعت گرفت و مانند آنچه (اهل کوفه) نوشتند را به من گزارش داد، به سوی آنان روانه خواهم شد>. سپس مسلم بن عقیل را خواست و به او فرمود: <به سوی کوفه رهسپار شو. پس اگر دیدی که بر آنچه نوشته‌اند اجتماع دارند و آن را فراخور قیام دیدی، نظرت را برایم بنویس>. پس مسلم به کوفه آمد و شیعیان به نزدش آمدند و او از آنان برای حسین بیعت گرفت>. سپس ماجرای آنان را نقل کرده است تا آنجا که او را تنها گذاشتند و به عبید الله بن زیاد تسلیم کردند، به نحوی که وقتی او - که خداوند رحمتش کند - به مرگ خود یقین پیدا کرد، کسی را نیافت که به او وصیت کند و ناچار به یکی از دشمنانش که با وی خویشاوندی داشت وصیت کرد و به او گفت: «ابْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ مَنْ يَرُدُّهُ»^۱؛ «کسی را به سوی حسین بفرست تا او را برگرداند». پس مراد جناب منصور حفظه الله تعالی از این تمثیل آن است که همان طور که مسلم بن عقیل برای زمینه‌سازی حکومت حسین به عراق آمد، آن جناب نیز برای زمینه‌سازی حکومت مهدی به خراسان آمده است و همان طور که مسلم بن عقیل از اهل عراق برای حسین بیعت گرفت، آن جناب نیز از اهل خراسان برای مهدی بیعت می‌گیرد و همان طور که خذلان مسلم بن عقیل توسط اهل عراق مانع از رسیدن حسین به حکومت شد، خذلان آن جناب توسط اهل خراسان نیز مانع از رسیدن مهدی به حکومت می‌شود و با این وصف، بایسته است که از تاریخ عبرت گرفته شود تا از تکرار آن جلوگیری شود و این مبتنی بر سخن خداوند بلندمرتبه است که فرموده است: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲؛ «هرآینه در داستان‌های آنان عبرتی برای خردمندان است» و فرموده است: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ﴾^۳؛ «بگو در زمین بگردید و ببینید عاقبت کسانی که در گذشته بودند چگونه بود».

۱. مقاتل الطالبیین لأبي الفرج الأصفهانی، ص ۶۷

۲. یوسف/ ۱۱۱

۳. الزوم/ ۴۲



نامه‌ی دهم

نامه‌ای از آن جناب که در آغاز حرکت خود نوشت و در آن مقصود خود را برای جهانیان تبیین کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

این چیزی است که بنده‌ی خدا منصور هاشمی خراسانی با دست خود می‌نویسد و خدا را بر آن گواه می‌گیرد، هنگامی که به یگانگی خدا و پیامبری بنده‌اش محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهادت می‌دهد و اینکه بهشت و دوزخ حق است و رستاخیز آمدنی است و خدا مردگان را زنده می‌کند و اما بعد..

بدانید که مقصود من از این حرکت، کسب ثروت یا قدرت یا شهرت در زندگی دنیا نیست و نمی‌خواهم که در زمین برتری یابم یا تباهی انگیزم و در دین بدعتی گذارم یا فرقه‌ای بر سازم یا حلالی را حرام و حرامی را حلال گردانم یا مدعی چیزی شوم که خداوند برای من قرار نداده است. بی‌گمان من فرشته نیستم و نمی‌گویم که به من وحی می‌شود و نمی‌گویم که صاحب این امر هستم و نمی‌گویم که با او در ارتباطم. جز این نیست که مقصود من از این حرکت، بر پا داشتن اسلام و پیراستن آن از بدعت‌ها بر پایه‌ی کتاب خدا و سنت پیامبر اوست. نه جباری ستمگر و نه شیادی فتنه‌گرم، بل آمده‌ام تا چیزهایی از اسلام که فراموش کرده‌اید را به یاد آورم و چیزهایی از آن که پنهان ساخته‌اید را آشکار سازم، بی‌آنکه در ازایش از شما مزدی طلبم یا بر شما متنی بنهم. آمده‌ام تا خلیفه‌ی خدا در زمین را تصدیق کنم و راه را برای او هموار سازم، پس گروهی را برای یاری‌اش فراهم آورم و در زیر بال‌هایم پرورانم، با کتاب‌ها و حکمت‌ها و پندها و تأدیب‌ها، مانند شمعی که در تاریکی روشن می‌شود، تا چیزی که دور کرده‌اید را نزدیک کنم و چیزی که سخت کرده‌اید را آسان و بشارتی برای ستم‌دیدگان شما و هشدار برای ستمگران تان باشم. بی‌گمان آنچه وعده داده شده‌اید راست است و آنچه انتظار می‌برید واقع می‌شود،



هنگامی که شماری کافی از شما برای آن قیام کنند و برخی‌شان به برخی دیگر بپیوندند، تا کسی که بر جان خود بیمناک است ایمن شود و کسی که خود را ناتوان می‌یابد توانا. مقصود من از این حرکت، زمینه‌سازی برای حکومت مهدی است. مقصود من، امر به معروف و نهی از منکر است. پس من را برای رسیدن به مقصودم یاری کنید، باشد که خداوند از شما خشنود شود و گناهای که دست‌هاتان پیش فرستاده است را بیامزد، هنگامی که دعوت من به سوی او را اجابت می‌کنید و از دور و نزدیک به نزد من می‌شتابید، تا دین همه‌اش برای او باشد و ملکوتش بر زمین آید و نامش تا ابد تقدیس شود. هرآینه من حجت را بر شما تمام کردم و راهم را به شما نشان دادم. اکنون هر کس مرا یاری کند او از من است و هر کس مرا خوار دارد، خداوند یاور من است، بر او توکل کرده‌ام و بازگشتم به سوی اوست. و السَّلَام





نامه‌ای از آن جناب در توصیف عدالت و دعوت به سوی عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس می‌گزارم پروردگاری را که جز او پروردگاری نیست؛ دادگری که ستم نمی‌کند و توانایی که ناتوان نمی‌گردد و دانایی که بی‌خبر نمی‌ماند و بیداری که به خواب نمی‌رود و زنده‌ای که نمی‌میرد؛ خدایی که به ذات خود ستوده است و از هر کاستی و کژی پیراسته؛ خدایی که به ذات خود قائم است و در قوام خود دائم؛ خدایی که در اوج ظهور پنهان است و در پشت هزار پرده نمایان؛ خدایی که زمین و آسمان و هر چه میان آن دو است را در شش روز بیافرید تا دلیلی باشد بر ربوبیت او؛ خدایی که فرشتگان را با رحمت و قدرت خویش بیافرید و در ستارگان و سیارات جای داد تا او را بستایند و خدمت کنند؛ خدایی که انسان را با حکمت و قدرت خویش بیافرید و او را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری داد تا او را بشناسد و پرستش کند. پس او را در بهشت خویش مسکن داد و از هر نعمتی برخوردار نمود، تا آن گاه که او برتری جُست و نافرمان گردید، پس او را به زمینی ناهموار تبعید کرد تا قدر بهشت را بداند و فرمان‌برداری را بیاموزد و از او عهد گرفت که هرگاه هدایتی از جانب وی برای او آمد، از آن پیروی کند تا اندوه و هراسی برای او نباشد و گمراه و بدبخت نشود؛ چنانکه فرموده است: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا^۱ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ «گفتیم همگی از آن (بهشت) فرود آید، پس هرگاه از جانب من برای شما هدایتی آمد، پس هر کس از هدایت من پیروی کند نه ترسی بر او خواهد بود و نه اندوهی» و فرموده است:



﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾^۱؛ «پس هرگاه از جانب من برای شما هدایتی آمد، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه بدبخت» و این عهد، کلیدی بود که خداوند به انسان بخشید تا به وسیله‌ی آن درهای بسته‌ی رستگاری را بگشاید و به سوی جایگاه نخستین خویش باز آید. سپس در این زمینِ ناهموار، مادران زاییدند و فرزندان بالیدند و نسل‌ها از پی نسل‌ها خرامیدند و مردمان فزونی یافتند و در کوه‌ها و بیابان‌ها و جنگل‌ها و دریاها پراکنده گردیدند و به تدریج در گذار زمان، پیشینه‌ی خویش را از یاد بردند و آفریدگار خویش را گم کردند و پیوند خویش را نادیده گرفتند و برخی دشمنان برخی دیگر شدند؛ چنانکه خداوند از پیش خبر داده و فرموده بود: ﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۲؛ «گفت (از بهشت) فرود آیید! برخی از شما برای برخی دیگر دشمن خواهید بود و برای شما در زمین قرارگاهی و بهره‌ای موقت است»، ولی آنان بهره‌ی خویش در زمین را جاودان پنداشتند و گمان بردند که به سوی پروردگارشان باز نمی‌گردند. پس برخی بر برخی دیگر برتری جُستند و برخی بر برخی دیگر ستم کردند، تا آن گاه که دریا و خشکی از تباهی آنان آکنده شد؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۳؛ «تباهی در خشکی و دریا پدید آمد به سبب چیزی که دست‌های مردم فرا آورد»؛ زیرا برخی از آنان برخی دیگر را به قتل رساندند و برخی از آنان برخی دیگر را به بردگی گرفتند و برخی از آنان برخی دیگر را از زمین راندند و برخی از آنان برخی دیگر را چپاول کردند و بدین سان، زمین از ظلم و جور آنان آکنده شد.

در این هنگام، خداوند از میان آنان پیامبرانی را برگزید و با نشانه‌های روشن به سوی آنان فرستاد و به همراه‌شان کتاب و میزان نازل کرد، تا مردم از ستم دست بردارند و به عدالت برخیزند؛ چنانکه فرموده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۴؛ «هرآینه فرستادگان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردمان به عدالت برخیزند»

۱. طه / ۱۲۳

۲. الأعراف / ۲۴

۳. الزوم / ۴۱

۴. الحديد / ۲۵



و این، هدف از بعثت پیامبران بود؛ زیرا خداوند، خود عادل بود و جهان را بر پایه‌ی عدالت آفرید و خوش داشت که عدالت در آن برقرار باشد؛ چنانکه فرموده است:

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ۖ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۚ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾؛ «آسمان را برافراشت و میزان قرار داد؛ تا شما نیز بر میزان نیفزایید؛ و با عدالت بسنجید و از میزان نگاهید». پس پیامبران را فرستاد تا با ظلم درآویزند و به عدالت برانگیزند و آهن را فرستاد تا آن را در دست گیرند و با کسانی که می‌کوشند عدالت در جهان نباشد، بستیزند؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾؛^۱ «و آهن را نازل کردیم که در آن شدتی بسیار و منفعی برای مردم است»؛ چراکه جهان بر پایه‌ی عدالت آفریده شده است و جز با عدالت سامان نمی‌پذیرد. هرآینه ظلم جهان را نابود می‌کند و نظام آفرینش را برهم می‌زند و زمین را به تباهی می‌کشاند و هرگز خداوند آن را برای جهانیان نخواست است؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَمَا اللَّهُ بِرِيدٌ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ﴾؛^۲ «خداوند هرگز ظلمی را برای جهانیان نخواست است». او از روز نخست برای هر چیزی «قدری» قرار داده است و «جایی» متناسب با قدر او، تا در آن قرار بگیرد و از آن بیرون نرود که فساد پیش می‌آورد؛ چنانکه فرموده است: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾؛^۳ «خداوند برای هر چیزی قدری قرار داده است» و فرموده است: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾؛^۴ «و هر چیزی را آفرید و برای آن قدری را مقدر فرمود» و فرموده است: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾؛^۵ «ما هر چیزی را به قدری آفریدیم» و قدر هر چیز استعدادی است که خداوند برای آن قرار داده است و با این وصف، عدل آن است که هر چیز قدر خود را بداند و در جایی که خداوند برای او قرار داده است قرار گیرد و ظلم آن است که چیزی قدر خود را نداند و از جای خود بیرون آید و جای دیگری که خداوند برای او قرار نداده است را بگیرد و فساد فرزند ظلم است.

۱. الزحمن / ۷-۹

۲. الحديد / ۲۵

۳. آل عمران / ۱۰۸

۴. الطلاق / ۳

۵. الفرقان / ۲

۶. القمر / ۴۹



بدین سان، خداوند پیامبران خود را نفرستاد مگر برای آن که قدرهای مردم را به یادشان آورند تا مردم قدر خویش را بشناسند و جای خویش را پیدا کنند و در جایی که خداوند برای هر یک از آنان قرار داده است قرار گیرند و از جای خویش بیرون نیایند و جای دیگران که به قدرِ آنان نیست را نگیرند و با این کار، به یکدیگر ظلم نکنند و در زمین فساد نینگیزند. پس پیامبران به اذن خداوند مردم را با قدرهاشان که استعدادهای آنان بود، آشنا ساختند و آنان را به سوی عدالت فرا خواندند و از ظلم باز داشتند تا جاهای خود را در روی زمین پر کنند و برخی جای برخی دیگر را نگیرند و استعدادهای خود را به فعلیت رسانند و برخی مانع به فعلیت رسیدن استعدادهای برخی دیگر نشوند، تا بدین سان همگی به کمال خویش دست یابند و جهان از عدالت انباشته گردد، پس از آن که از ظلم انباشته گردیده است.

پس پیامبران یکی از پی دیگری، با هدایت و نشانه‌های روشن آمدند و با هر امتی به زبان او سخن گفتند و در چهارگوشه‌ی این زمین پهناور، از کوه و بیابان و جنگل و دریا، ندای «عدالت» سر دادند و به زبان‌ها و دست‌های خود با «ظلم» در آویختند، اما بیشتر مردمان که عهد خداوند در روز تبعید را از یاد برده و کلید رستگاری را گم کرده بودند، آنان را تکذیب نمودند و دعوت‌شان را اجابت نکردند؛ چراکه قدر خویش را نمی‌دانستند و به جایگاه خویش قانع نبودند و برخی بر برخی دیگر برتری می‌جستند و با ظلم و فساد مأنوس بودند و از بزرگان‌شان در زمین پیروی می‌کردند و بزرگان‌شان در زمین می‌کوشیدند تا پیامبران را از روی آن بردارند؛ زیرا می‌دانستند که خود در جای دیگران نشسته‌اند و اگر تسلیم عدالت گردند، باید از جایی که در آن نشسته‌اند برخیزند و بزرگی را به کسانی واگذارند که خداوند آنان را بزرگ داشته است؛ کسانی که در زمین کوچک شمرده شده‌اند و از دست اینان ستم دیده‌اند! پس هیچ پیامبری از جانب خدا نیامد، مگر آن که بزرگان مردم او را انکار کردند و در برابرش ایستادند تا پیش نیاید؛ چنانکه فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^۱؛ «هیچ بیم‌دهنده‌ای را در سرزمینی نفرستادیم مگر آن که بزرگان‌ش گفتند: ما به چیزی که برای آن فرستاده شده‌اید کافریم» و به خدا سوگند چیزی که بیم‌دهندگان برای آن فرستاده شده بودند «عدالت» بود که بزرگان سرزمین‌ها آن را بر نمی‌تاییدند؛

چراکه عدالت همواره به زیان مستکبران و به سود مستضعفان بوده و آن‌ها را پایین و این‌ها را بالا کشیده است! پس آن‌ها، برخی را سر بریدند و برخی را سوزاندند و برخی را نزد شیران گرسنه افکندند و برخی را از کوه بلند پرتاب کردند و برخی را از زمین راندند و این‌ها همه برای آن بود که عدالت را بر نمی‌تابیدند و از برقراری آن هراسان بودند! تا جایی که نوح پیامبر علیه السَّلام نهصد و پنجاه سال فرا خواند و تنها هشتاد تن او را اجابت کردند که هشت تن از آنان خانواده‌ی او بودند و روی داد که بنی اسرائیل در یک شب تا برآمدن آفتاب، هفتاد پیغمبر پاک را کشتند و سپس به سر کسب و کار خود آمدند و خرمافروش فریاد می‌زد: خرما! خرما!

این گونه پیامبران از پی پیامبران آمدند و مردمان را به سوی عدالت فرا خواندند و تکذیب شدند و ستم دیدند، تا آن‌گاه که نوبت به محمد صلی الله علیه و آله و سلم واپسین پیامبر و وارث پیامبران گذشته رسید. خداوند او را در زمانی فرستاد که مدت‌ها بود پیامبری نیامده و وحیی نازل نگشته بود؛ کتب آسمانی تحریف و سنت‌های نیکو دگرگون گردیده بود؛ راه‌های رستگاری پنهان و پرچم‌های هدایت سرنگون شده بود؛ مردم بت‌ها را می‌پرستیدند و در تاریکی‌های اوهام و خرافات سرگشته بودند؛ در جاهلیت می‌زیستند و در جاهلیت می‌مردند؛ قدر خویش را نمی‌دانستند و به یکدیگر ستم می‌کردند. در چنین هنگامه‌ی سهمگینی، خداوند پیامبر خویش را برگزید و کتاب خویش را بر او نازل فرمود. او نیز به بایستگی، رسالت پروردگارش را ادا نمود و به شایستگی، در این راه شکیبایی ورزید؛ پیام عدالت را که به او سپرده شده بود، ابلاغ کرد و اجرای عدالت را که به او فرمان داده شده بود، در پیش گرفت؛ چنانکه فرموده است: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ»؛ «بگو پروردگارم به عدالت فرمان داده است» و فرموده است: «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»؛ «و فرمان داده شده‌ام که عدالت را میان شما اجرا کنم». پس به سوی عدالت دعوت کرد و برای اجرای آن در میان مردم کوشید، اما کافران مکه دعوت او را اجابت نکردند و منافقان مدینه سعی او را ضایع نمودند، تا آن‌که خداوند جوار خویش را برای او پسندید و روح پاکش را به سوی خود بالا برد و به ارواح پیامبرانی که پیش از او بودند ملحق فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

۱. الأعراف / ۲۹

۲. الشوری / ۱۵



هرآینه این پایان سلسله‌ی پیامبری و بسته شدن دروازه‌ی وحی بود، اما سَت تبدیل‌ناپذیر خداوند بر این جاری شده بود که زمین خود را یک روز بدون خلیفه‌ای در آن باقی نگذارد که عدالت را در آن ممکن سازد؛ چنانکه فرموده است: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱؛ «هرآینه من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام»! پس پیامبرش را از میان مردم نبرد تا آن‌گاه که کسانی را برای پس از او گماشت و مردم را از قدر و جای آنان آگاه ساخت تا شاخص عدالت و مجری آن پس از او باشند و تا کار او را کامل کنند و سعی او را به نتیجه رسانند و آنان همانا عترت او اهل بیتش بودند که از اراده‌ی خود به تطهیرشان خبر داده و مودّت‌شان را بر بندگان خود فرض نموده و درباره‌ی‌شان فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲؛ «جز این نیست که خداوند اراده دارد تا هر گونه آلایش را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً پاکیزه گرداند» و فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۳؛ «بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر مودّت به نزدیکانم را»، در حالی که فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۴؛ «بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم، آن جز مایه‌ی تذکری برای جهانیان نیست» و فرموده است: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^۵؛ «بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم، مگر این‌که کسی بخواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد»! پس مودّت آنان را مایه‌ی تذکری برای جهانیان و راهی به سوی خویش ساخته و پاکیزگی آنان از هر آلایشی را پشتوانه‌ای برای آن قرار داده است تا بندگان او را می‌برند و چه کسانی چونانکه پیش از او آزمود، تا بدانند که چه کسانی از آنان فرمان او را می‌برند و چه کسانی از آنان نافرمانند، در حالی که هر کس فرمان او را ببرد به سود خودش است؛ چنانکه فرموده است: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾^۶؛ «بگو مزدی که من از شما خواستم برای خودتان است»!

۱. البقرة / ۳۰

۲. الأحزاب / ۳۳

۳. الشّوری / ۲۳

۴. الأنعام / ۹۰

۵. الفرقان / ۵۷

۶. سبأ / ۴۷

هرآینه خلفاء خداوند در زمین کسانی هستند که به قدر هر چیز در آن و جایش هدایت شده و از هر ظلمی پاکیزه گردیده‌اند، تا هر چیز در آن را به پشتوانه‌ی پاکیزگی‌شان، در جایی که خداوند برای آن قرار داده است قرار دهند، تا بدین سان عدالت ورزند و ظلم را از میان بردارند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾؛ «و از کسانی که آفریده‌ایم شماری هستند که به حق هدایت می‌کنند و با آن عدالت می‌ورزند» و آنان همانا عترت پیامبر اهل بیتش هستند که مردم را از قدر آنان آگاه ساخته و به جایشان دلالت نموده و پیش از مرگش درباره‌ی‌شان فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبَ وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ فَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعُتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَحْلُقُونِي فِيهِمَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْحَبِيرُ»؛ «ای مردم! من نزدیک شده است که فرا خوانده شوم پس اجابت کنم، در حالی که من مسؤولم و شما نیز مسؤول هستید؛ پس من در میان شما دو خلیفه باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، هرگاه به آن دو تمسک جویند هرگز پس از من گمراه نخواهید شد، پس بنگرید که پس از من با آن دو چه می‌کنید و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آن گاه که نزد حوض بر من وارد شوند، باریک‌بین آگاه من را از این خبر داده است!» اما ای دریغ که چون به سوی خداوند فرا خوانده شد و اجابت کرد، بیشتر آنان به آن دو تمسک نجستند؛ چراکه پنداشتند کتاب خداوند برای آنان کافی است و آنان را به عترت و اهل بیت پیامبرش حاجتی نیست! پس قدر عترت و اهل بیت او را از یاد بردند و جای آنان را گرفتند و این‌جا بود که گمراهی امت آغاز شد و سیل بدبختی‌شان به راه افتاد! آیا خداوند در کتاب خود، با آنان عهد نکرده بود که از هدایت او پیروی کنند تا بدبخت نشوند؟! و پیامبرش در سنت خود، با آنان عهد نکرده بود که به کتاب خدا و عترت و اهل بیتش در آویزند، تا گمراه نگردند؟! پس چه شد که عهد خدا را از یاد بردند و عهد پیامبرش را زیر پا نهادند؟! هرآینه بی‌گمان آنان خطاکاران بودند.

پس از آن بود که این امت، مانند گله‌ی سرگردانی شد که چوپان خویش را از دست داده باشد و گریان ندانند که از کدامین سوی آن، دریدن آغاز کنند! مردم در تاریکی فرورفتند و دسته دسته از دین برگشتند. سنت‌ها فراموش شدند و بدعت‌های تباه‌کننده رخ نمودند.



اسلام جوان، چونان جامه‌ی چرمینی که وارونه بر تن نمایند باژگون گردید، تا آن‌جا که مردم به جاهلیتِ نخستین خویش بازگشتند و شیوه‌های مرده‌ی جاهلی را زنده کردند. حسن را به صلح واداشتند و حسین را به جنگ و فرزندان پاک حسین که به عدالت فرمان می‌دادند را یکی پس از دیگری مقتول ساختند و به جای آنان کسانی را برگماشتند که بهره‌ای از قدر آنان نداشتند؛ چونانکه گویی سخن خداوند را نشنیده بودند که فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۖ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾^۱؛ «هرآینه کسانی که به نشانه‌های خداوند کافر می‌شوند و پیامبران را بی هیچ حقی می‌کشند و کسانی از مردم که به عدالت فرمان می‌دهند را می‌کشند، به عذابی دردناک بشارت‌شان ده؛ آنان کسانی هستند که اعمال‌شان در دنیا و آخرت نابود شد و برایشان هیچ یاری‌کننده‌ای نیست».

سپس پی‌آمد این خیره‌سری آن شد که جباران از پی جباران و سفیهان از پی سفیهان و فاسقان از پی فاسقان و بدعت‌گذاران از پی بدعت‌گذاران بر امت مسلط شدند و هر یک به اندازه‌ای بر اموال و انفس آنان دست بردند و به هیچ یک از امامان عترت و اهل بیت پیامبر فرصت ندادند تا چندی دو پای خویش را بر جای خویش استوار دارند و کام خشکیده‌ی مظلومان را از پیمانه‌ی عدالت سیراب سازند! هر یک با ترفندی، برای خود مشروعیت یافتند و برای آنان معذورت ساختند و آن‌گاه سوار بر اُزابه‌ی قدرت، بر اوّل و آخر امت تاختند و دین خدا را در سراشیبی نابودی در انداختند و در این میان، مردم نادان که همواره تاوان سنگین نادانی خویش را پرداخته‌اند، برخی ظالمان را بر ضدّ برخی دیگر یاری رساندند و حکومتِ ظلمی را بر جای حکومتِ ظلمی نشانند؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُؤَيِّ بِغَضِ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲؛ «این گونه برخی ظالمان را بر برخی دیگر می‌گماریم به سبب آن‌چه کسب می‌کردند»!

۱. آل عمران / ۲۱-۲۲

۲. الأنعام / ۱۲۹



تا آن گاه که نوبت به مهدی رسید و قیامت نزدیک شد و دل‌ها سخت گردید. پس خداوند بنده‌ای از بندگان را از جایی که آفتاب می‌دمد برانگیخت، با حکمت و اندرز نیکو تا عهد او را به یاد آنان آورد و آنان را به سوی خلیفه‌اش در زمین از عترت و اهل بیت پیامبرش دعوت کند، باشد که آنان بازگردند و آن بنده من هستم. پس دعوت‌م را اجابت کنید و به سوی مهدی بازگردید، تا گناهانتان آمرزیده شود و کارهاتان سامان یابد، پیش از آنکه روزی بر شما برسد که بر عاد و ثمود و قوم نوح رسید.

﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾^۱





فرازهایی از نامه‌ی آن جناب در نکوهش حاکمان ظالم و عالمان وابسته به آنان

خداوند را چنانکه سزاوار است نشناختند، هنگامی که حاکمانی جز او اختیار کردند و به احکامی جز احکام او گردن نهادند و درباره‌اش چیزی گفتند که به آن دانشی نداشتند، هنگامی که گفتند: خداوند ما را به این فرمان داده است، در حالی که خداوند به شرک فرمان نمی‌دهد، ولی آنان بر او دروغ بسته‌اند...

راهزنان راه خدا مردم را از کتاب خدا و خلیفه‌ی او بازداشتند و به خود مشغول کردند، چونانکه کودک را از پستان مادر باز می‌دارند و به پستانک مشغول می‌کنند! سپس پی‌آمد این راهزنی آن شد که مردم به تقلید از آنان معتاد شدند و دیری نگذشت که از چالهی تقلید در فروع، به چاه تقلید در اصول درافتادند و آنان را بر آخرت و دنیای خویش مسلط ساختند و ولایت‌شان بر خویش را چونان ولایت خداوند گردن نهادند و آنان را خداوندگاران جز خداوند گرفتند؛ مانند یهودیان که با کاهنان خویش چنین کردند و آنان را در فترت پیامبرانشان به خداوندگاری گرفتند و چون پیامبری برای آنان ظهور می‌کرد، به اشاره‌ی آنان او را تکذیب می‌کردند یا به فتوای آنان او را می‌کشتند؛ زیرا هیچ پیامبری برای آنان ظهور نمی‌کرد، مگر اینکه بر ضد کاهنان‌شان سخن می‌گفت و از روی ریاکاری‌ها و خیانت‌هایشان پرده بر می‌گرفت...

به راستی که کتاب خدا را پشت سر انداخته‌اید و خلیفه‌ی او را ضایع گذاشته‌اید و عقل را در پای خواهش‌هایتان ذبح کرده‌اید و این چندان شگفت نیست؛ زیرا شما بیش از هزار سال است که از عصر پیامبران دور شده‌اید و روزگار فترت بر شما درازی یافته است و اکنون خَلَفِ گذشتگانی هستید که نه پیامبری را دیدند و نه وصی پیامبری را، پس دین را از آنان میراث بردید؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُ مَا أَخَذُوهُ﴾

سُبُلُ السَّلَامِ

أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَاللَّاخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ «سپس به جای گذشتگان، حَلَفی آمده‌اند که دین را از آنان میراث برده‌اند، پس پیش‌نهادهای این دنیا را می‌گیرند و می‌گویند که ما آمرزیده خواهیم شد و اگر چیز دیگری برایشان پیش‌نهاد شود آن را نیز می‌گیرند! آیا پیمان دین از آنان گرفته نشده بود و درسِ آن را نخوانده بودند که به خداوند جز حق نسبت ندهند و سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکارند بهتر است؟! آیا خرد نمی‌ورزید؟! پس پا بر جای پای پدرانمان نهادید و ذریه‌ای پس از آنان بودید؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾؛^۲ «یا بگویند: همانا پدرانمان از پیش شریک گرفتند و ما نیز ذریه‌ای پس از آن‌ها بودیم، آیا پس ما را به آنچه اهل باطل کردند هلاک می‌کنی؟!...»

زنهار فریب ظاهر آنان را نخورید و خام القائات آنان نشوید؛ زیرا آنان مانند شیاطینند که از راست به سراغتان آمده‌اند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ﴾؛^۳ «گویند شما از راست به سراغ ما می‌آمدید!» در حالی که راست و چپ هر دو بیراهه‌اند و به یک انجام می‌انجامند و آن همانا آتش است که بد انجامی برای گمراهان است. دین خدا را با کتاب او و خلیفه‌اش بشناسید، نه با آراء رجال؛ زیرا کسانی که دین خدا را با آراء رجال شناخته‌اند، دین خدا را شناخته‌اند...

آن‌گاه به پشتوانه‌ی این منزلت که خداوند برای آنان قرار نداده است، هر مسلمانی که تسلیم حکم آنان نشود و از اهواء آنان پیروی نکند را آزار می‌دهند و تعرّض به مال و جان و آبروی او که خداوند محترم داشته است را حلال می‌دانند و برخی عمال آنان که تحت فرمانشان کار می‌کنند در زمین تباهی می‌انگیزند و برخی پیروانشان که بیشترشان سفیهانند، از مخالفانشان برائت می‌جویند، چونانکه گویی مخالفان خداوند بوده‌اند و در میان آنان بدبخت‌هایی هستند که برای آنان می‌کشند و کشته می‌شوند!...

۱. الأعراف / ۱۶۹

۲. الأعراف / ۱۷۳

۳. الصافات / ۲۸



اینان هنوز بالغ نشده بودند که فریاد زدند و هنوز بال در نیاورده بودند که پرواز کردند و هنوز شنا نیاموخته بودند که به دریا پریدند! پس جامه‌ای را بر تن نموده‌اند که برای آنان بزرگ است و کفشی را بر پا کرده‌اند که از پایشان باز می‌ماند! بزرگ‌تر از دهانشان لقمه برداشته‌اند و بیشتر از شکمشان طعام خورده‌اند، پس نزدیک است که دنده‌هایشان از هم گسسته شود! مانند راهبان جامه می‌پوشند، ولی مانند کافران می‌اندیشند و مانند صالحان سخن می‌گویند، ولی مانند جباران عمل می‌کنند! چونان مارهایی خوش خط و خالند که درونی آکنده از زهر دارند! بامدادان برای ستم بیرون می‌آیند و شامگاهان برای نیرنگ به خانه باز می‌گردند! دل‌هایشان از کبر و آز آکنده است و جز حفظ قدرت‌شان سودایی در سر ندارند! مستکبران را نکوهش می‌کنند، در حالی که خود از زمره‌ی آنانند و مدعیان را دروغگو می‌شمارند، در حالی که خود ادعای آنان را دارند! دین را فدای سیاست کرده‌اند و آخرت را به دنیا فروخته‌اند! گناهان بزرگ کرده‌اند و بدعت‌های زشت نهاده‌اند! ناهلان را به منصب‌ها گماشته‌اند و فرومایگان را به مقام‌ها رسانده‌اند! نیکان را منزوی ساخته‌اند و خیرخواهان را بدنام نموده‌اند!...

به خدا سوگند، اگر در منطق آنان بنگرید آن را بسی سست می‌یابید و اگر حجت‌شان را برسید آن را بسی ناتمام می‌بینید. افکارشان پریشان و اقوال‌شان متناقض است؛ چراکه خداوند برای آنچه می‌گویند برهانی نازل نکرده است و آنان به او نسبت دروغ می‌دهند...

مگر کسانی از آنان که نیتی نیکو دارند و چون دعوت خداوند را می‌شنوند، اجابت می‌کنند و به سوی او باز می‌گردند و از صف ظالمان بیرون می‌آیند؛ چراکه آنان از زمره‌ی پرهیزکارانند و عاقبت برای پرهیزکاران خواهد بود، هنگامی که گناهانشان آرمزیده می‌شود و خطاهایشان از یاد می‌رود و در بهشت‌هایی داخل می‌شوند که از زیر آن‌ها نهرها جاری است، تا پاداشی برای صبرشان باشد و خداوند را پاداشی بزرگ است...

چرا هیچ یک از آنان که در زمین مکنت داده شدند به سوی خلیفه‌ی خداوند در آن فرا نخواندند و از مال و سلاح خود به او نبخشیدند تا مانند آنان در آن مکنت داده شود؟ آیا ترسیدند که از مکنت‌شان در آن کاسته شود؟ لاجرم همه‌ی مکنت‌شان در آن را از دست خواهند داد هنگامی که خلیفه‌ی خداوند در آن به مکنت می‌رسد،

تا جایی که خوشبخت‌ترین آنان کسی خواهد بود که گوسفندان قریه‌ی پدرش را می‌چرانند! آیا حاکمی در دنیا یافت نمی‌شود که حکومت خود در آن را بفروشد، در ازای اینکه برایش حکومتی در بهشت باشد؟ هرآینه خداوند به گرفتن حکومت آنان با قهر قادر است، ولی می‌خواهد که آن را با رغبت به او بسپارند...

حقیقت این است که شما از بیم انحراف به چپ، به راست منحرف شده‌اید و از بیم تفریط، به افراط دچار آمده‌اید و از بیم آتش، به درون آن پریده‌اید! در حالی که خداوند شما را اَمّت میانه قرار داده و از چپ و راست بر حذر داشته و فرموده است: **﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾**؛ «و این چنین شما را اَمّتی میانه قرار داده‌ایم». پس جز ولیّ او اولیائی نگیرید که بدبخت می‌شوید و جز راه او راهی نبویید که گمراه می‌شوید! هرآینه من برای شما برادری خیرخواه هستم. آیا می‌خواهید از کسانی باشید که در روز رستاخیز می‌گویند: **﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾**؛ «پروردگارا! ما از حاکمان و بزرگانمان اطاعت کردیم پس آنان ما را گمراه کردند»؟! ...

زنهار! شیطان شما را نفریبد که توهّم اضطرار کنید و بگویید که اینان برای ما از دیگران بهترند و ما را از اینان گزیری نیست و دفعِ افسد به فاسد می‌کنیم؛ چراکه اگر شما تقوا پیش گیرید و راضی به فاسد نشوید و از پیروی طاغوت پرهیزید، خداوند برای شما از جایی که نمی‌پندارید راهی می‌گشاید و شما را دو بهره از رحمتش ارزانی می‌دارد و برای شما نوری قرار می‌دهد تا در پرتو آن گام بردارید و کوتاهی گذشته‌ی‌تان را می‌بخشاید؛ چراکه او بسیار آمرزنده و مهربان است؛ چنانکه فرموده است: **﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى﴾**؛ «و کسانی که از پیروی طاغوت پرهیزند و به سوی خداوند باز گردند، برایشان بشارت است». اینک من شما را بشارت می‌دهم: خداوند هرگز بندگان خویش را میان بد و بدتر سرگردان نساخته و او حکیم‌تر و کریم‌تر از آن است که چنین کرده باشد، بل برای آنان واری بد و بدتر، خوبی قرار داده است، ولی بیشتر آنان از آن بی‌خبرند. اکنون من بیرون آمده‌ام تا شما را از آن خبر دهم و پس از روزگاری که بر شما دراز آمده است، پرده از روی آن برگیرم، باشد که بصیرت یابید.

۱. البقرة / ۱۴۳

۲. الأحزاب / ۶۷

۳. الزمر / ۱۷

اکنون من برای شما پیامی آورده‌ام که در آن برای شما فرج است و شاید خداوند کاری را آغاز کرده که بر شما پوشیده باشد؛ چراکه او بر هر کاری تواناست. پس اگر پایم بر زمین استوار ماند و کسانی که می‌خواهند خدا پرستش نشود من را از روی آن بر نداشتند، با شما سخن خواهم گفت و حق را آشکار خواهم ساخت، چندان که کودکان آن را از بر کنند و زنان خانه‌نشین به آن مثل زنند و اگر پایم گرفته شود و از روی زمین برداشته شوم باکی ندارم؛ چراکه از پدرانم بهتر نیستم و جانم از جان آنان گرمی‌تر نیست و چه شیرین است برای من پیوستن به آنان، در حالی که از کتاب خدا و سنت پیامبرش پیروی نموده‌ام و در اسلام بدعتی وارد نکرده‌ام و مدّعی چیزی که برای من نیست نشده‌ام و در زمین برتری نجسته‌ام و تباهی نینگیخته‌ام و تکلیف خویش در قبال قومم را انجام داده‌ام؛ و چه بهتر است برای من مرگ از زیستن در جهانی که با ظلم انباشته شده و از مردارِ سگ نجس‌تر گردیده است! بی‌تردید، بازگشت من به سوی خداوند است و او میان من و کسانی از شما که من را خوار دارند و ستم کنند، داور خواهد بود. به کسانی از شما که حق را بشناسند و بر سرِ آن ایستادگی کنند وعده داده است که آنان را در زمین مکنت دهد و آیین پسندیده‌ی‌شان را برایشان بگستراند و ترسشان را پس از دیری به امنیت تبدیل نماید، تا او را به پیراستگی بپرستند و کسی را با او شریک نسازند. آن‌گاه کسانی که بر خداوند دروغ بستند از رحمت او نومید خواهند شد و خواهند دانست که او را در زمین عاجز نتوانند کرد و خداوند به وعده‌ی خود وفا می‌کند و او را نوری است که گستراننده‌ی آن است، هر چند کافران خوش ندارند. هنگامی که سخنانِ گوناگون شنیده می‌شود و هر کس از سویی ندایی سر می‌دهد، از سخنی پیروی کنید که با سخن خداوند و پیامبرش سازگارتر است و به ندایی پاسخ دهید که با ندای عقل هماهنگ‌تر است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ ۚ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ۙ﴾؛ «بشارت بده بندگانم را؛ همانان که سخنان را می‌شنوند و از بهترینشان پیروی می‌کنند، آنان همانا کسانی هستند که خداوند هدایت‌شان کرده است و آنان همانا خردمندانند»



و این گونه با شما مکاتبه کردیم، باشد که شما متذکر شوید و به سوی حق باز گردید و پروردگارتان را با آیینی پیراسته برای او بپرستید و از پرستش طاغوت، اگر چه در ردای اسلام باشد بپرهیزید و برای عدالت به پا خیزید تا فتنه از زمین برفتد و دین همه‌اش برای خدا باشد و کسانی که درباره‌ی آیات او مجادله می‌کنند بدانند که آنان را گریزگاهی نیست و درود بر کسی که پیرو هدایت است.





نامه‌ی سیزدهم

نامه‌ای از آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از ردائیل اخلاق بر حذر می‌دارد.

حضرت منصور هاشمی خراسانی در نامه‌ای برای یکی از یاران خود نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

ای برادرزاده! تو را سفارش می‌کنم به ترس از خدا در پنهان و آشکار و اینکه او را بسیار یاد کنی؛ چراکه بسیار یاد کردن او سپری پاس دارنده در برابر گناهان است و تو را سفارش می‌کنم به شناخت دین و آگاهی از عقاید و احکام آن؛ چراکه ناآگاهی از عقاید آن زمینه‌ی گمراهی و ناآگاهی از احکام آن زمینه‌ی گناه کاری است و هر کس با دین آشناتر است به اقامه‌ی آن تواناتر است و تو را سفارش می‌کنم به حرف‌شنوی و فرمان‌برداری از کسانی که خداوند آنان را بر تو گماشته است؛ چراکه حرف‌شنوی و فرمان‌برداری از آنان مایه‌ی آبادانی دنیا و آخرت و خیر و صلاح مسلمانان است و تو را سفارش می‌کنم به اینکه سلیقه‌ی خود را مانند عقیده‌ی خود ندانی و رأی خود را جزئی از دین خود نپنداری؛ مانند کسانی که بر این پایه به دیگران ستم می‌ورزند و در زمین فتنه‌ها می‌انگیزند، تا چیزی که نمی‌پسندند را برطرف سازند و چیزی که می‌پسندند را برقرار کنند، در حالی که آنچه نمی‌پسندند نزد خداوند باطل‌تر از چیزی که می‌پسندند نیست. زنده‌ای از کسانی نباش که از خود راضی و از دیگران ناراضی هستند؛ چراکه آنان دوست داشته نمی‌شوند و از کسانی نباش که خود را برتر از دیگران می‌انگارند؛ زیرا خداوند به کسانی که برتر از دیگرانند آگاه‌تر است. همواره مانند خاک فروتن باش و مانند سنگ سرسختی نکن؛ زیرا خاک به سبب فروتنی خود برکت یافت، در حالی که سنگ به سبب سرسختی خود نفرین شد. هنگامی که لغزشی از تو سر می‌زند به تأویل آن نکوش؛





چراکه تأویل آن، خود لغزشی دیگر است، بلکه به آن اعتراف کن تا آمرزیده شوی؛ چراکه خداوند اعتراف کنندگان را می‌آمرزد و تأویل کنندگان را دروغگو می‌شمارد. از نصیحت ناصحان هرچند سخت نماید خرسند باش و از تملُّق چاپلوسان برحذر؛ زیرا نصیحت ناصح مانند ابری تیره و غوغاگر است که از آن مایع حیات می‌بارد، در حالی که تملُّق چاپلوس مانند زهری کشنده آمیخته به شهدی شیرین است. تو از کسانی هستی که من به آنان امید دارم؛ پس علم و عمل خود را افزون کن و بدان کسی از شما یار مهدی شمرده نمی‌شود تا آن گاه که عالم‌ترین و عامل‌ترین مرد دیار خود باشد.

والسَّلام علیکم ورحمت الله»





نامه‌ی چهاردهم

**فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن به سوی حکومت خداوند دعوت می‌کند
و از حکومت غیر او باز می‌دارد.**

هان ای مردم! از من بشنوید، اگر گوش شنوا دارید؛ چراکه برای شما مثلی می‌زنم: هرآینه مثل شما در زندگی دنیا مثل کودکی بوده است که مادر خویش را در انبوه جمعیت گم کرده باشد، پس به امید دست یافتن بر او به دامن هر زنی چنگ می‌زند و مدتی در پی او روان می‌گردد، تا آن‌گاه که از او بی‌مهری می‌بیند و در می‌یابد که او مادر نیست، پس شیون‌کنان او را و او می‌گذارد و به دامن دیگری می‌آویزد، تا آن‌گاه که تاریکی شب او را فرا می‌گیرد و سرمای آن او را تلف می‌کند، در حالی که یاری‌کننده‌ای برای او نیست! این بوده است مثل شما در زندگی دنیا که به امید دست یافتن بر عدالت، به هر حکومتی دل بسته‌اید و مدتی از آن پیروی کرده‌اید، تا آن‌گاه که از آن ظلم دیده‌اید و دریافته‌اید که در آن عدالت نیست، پس فریادکنان آن را بر انداخته‌اید و به حکومت دیگری روی آورده‌اید! پس این گونه، در جستجوی عدالت، گاهی به شرق میل کرده‌اید و گاهی به غرب؛ گاهی به چپ دویده‌اید و گاهی به راست؛ گاهی به زید روی آورده‌اید و گاهی به عمرو؛ گاهی به سلطنت دل بسته‌اید و گاهی به جمهوریت! در حالی که عدالت، نه در شرق بوده است و نه در غرب؛ نه در چپ بوده است و نه در راست؛ نه در زید بوده است و نه در عمرو؛ نه در سلطنت بوده است و نه در جمهوریت! عدالت تنها در حکومت خداوند بوده است که از قدرها و جاهای شما آگاه است و جز او کسی به آن راه نمی‌یابد اگرچه بسیار پویش و کوشش کند، مگر کسی که او به آن مهدیش ساخته است، اما شما از رحمت او ناامید و از مهدی او غافل شده‌اید و از این رو، حکومتی که او برای مهدیش خواسته است را به کسانی سپرده‌اید که او حکومتی برای آنان نخواست است!



تو گویی حکومت، میراث پدران‌تان است که آن را از هر کس می‌خواهید می‌گیرید و به هر کس می‌خواهید می‌دهید و گویی از آن خداوند نیست که فرموده است: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾؛ «بگو خداوند! مالک حکومت تویی! حکومت را به هر کس می‌خواهی می‌دهی و حکومت را از هر کس می‌خواهی می‌گیری» و او آن را به ابراهیم داده و عهدی با عادلان ذرّیه‌اش ساخته و فرموده است: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۚ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود، پس چون آن‌ها را به انجام رساند، فرمود: من تو را برای مردم امامی قرار دهنده‌ام، گفت: و از ذرّیه‌ام؟ فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد» و عادلان ذرّیه‌ی او کسانی هستند که خداوند خواسته است هر ناپاکی را از آنان بزداید و آنان را کاملاً پاک گرداند و آنان در کتاب خداوند اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند^۲ و از اینجا دانسته می‌شود که مهدی خداوند، از آل ابراهیم علیه السلام و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و هر کس حاکمی جز او اختیار کند، به گمراهی دوری دچار شده است.

شگفتا که مردم هر زمان دست بیعت با کسی داده‌اند و عقد ولایت با کسی بسته‌اند و ندانسته‌اند که هیچ کس جز کسی که خداوند او را برای این کار هدایت کرده و توانا ساخته است، از عهده‌ی آن بر نمی‌آید و حقّ آن را ادا نمی‌کند! آنان عدالت را نزد کسانی جُسته‌اند که عدالت نزد آنان نبوده و از حاکمان خود توقع کاری را داشته‌اند که در توان آنان نبوده است! چگونه عدالت ورزد کسی که قدر مردم را نمی‌داند و جای آنان را نمی‌شناسد، بل قدر خود را نشناخته و از جای خود بیرون است؟! چگونه عدالت ورزد کسی که خود ظالم است و در جای دیگری نشسته است و چگونه اصلاح کند کسی که خود فاسد است و جهان را به فساد کشیده است؟! آیا مردمان در زمین سیر نکردند و در سرگذشت پدران‌شان نظر نینداختند که به گدایی جرعهای عدالت در برابر هر حکومتی زانو زده‌اند و دست هر حاکمی را بوسه داده‌اند،

۱. آل عمران / ۲۶

۲. البقرة / ۱۲۴

۳. بنگرید به: الأحزاب / ۳۳.



اما هيچ يك بر تشنگي آنان رحم نكرده و آنان را جرعه نوش عدالت ننموده است؟! در حالي كه به خدا سوگند، آنان تشنه تر از آن بوده اند كه به جرعه اي سيراب شوند و جز نهري عظيم آنان را سيراب نتواند كرد! پس با اين وصف، چه شده است كه از روز نخست تا امروز، اولياء خدا همواره محكوم بوده اند و اولياء شيطان همواره حاكم! فرزندان انبيا همواره خانه نشين بوده اند و فرزندان ادعيا همواره منبر نشين! ائمه اي ايمان همواره بي ياور بوده اند و ائمه اي كفر همواره پُرياور! اگر كاخى بوده همواره براى ظالمان بوده است و اگر كوخي بوده همواره براى پاكيزگان! اگر قدرتي بوده همواره براى مشركان بوده است و اگر هجرتي بوده همواره براى پيامبران! اگر بيعتي بوده همواره براى يزидيان بوده است و اگر شهادتي بوده همواره براى حسينيان! اگر دولتي بوده همواره براى گمراهان بوده است و اگر غيبتي بوده همواره براى مهديان! اين چه رسوايي است كه تاريخ را فرا گرفته و اين چه ديوانگي است كه جهان را گرفتار كرده است؟! آيا مردمان را چشم نيست تا ببينند كه حاكمان شان همه ستم مي كنند و عدالت نمي ورزند؟! يا آنان را گوش نيست تا بشنوند كه سياستمداران شان همه دروغ مي گويند و راست نمي گويند؟! يا آنان را هوش نيست تا پي برند كه رهبران شان همه گمراه مي كنند و راه نمي نمايند؟! پس تا به كي اين زخم چركين، گشوده خواهد بود و تا به كي اين ديوانگي ادامه خواهد داشت؟! هان، اي مردمان! به من بگوييد! تا به كي بايد مانند سياه مستان، از راست به چپ و از چپ به راست بلنگيد، تا آخر الامر بفهميد كه راست و چپ براى شما يكسان است و در هيچ يك عدالت نيست؟! به من بگوييد! چند حكومت ديگر را بايد بيازماييد و تاوان چند اطاعت ديگر را بايد پردازيد، تا سرانجام دريابيد كه هيچ حكومتي جز حكومت خداوند، شما را به عدالت نمي رساند و هيچ اطاعتي جز اطاعت خليفه اش، شما را از ظلم نمي رهاند؟! آيا اين هزاران سال تجربه، بسنده نيست؟! آيا اين تاوان هاي سنگين، بسنده نيست؟! آيا نمرود ها و فرعون ها را نشنديد؟! آيا كسرا ها و قيصر ها را نكشيديد؟! آيا خليفه ها و شاهان را ندديد؟! آيا جمهوري ها و اسلامي ها را نيازموديد؟! پس آيا هنوز عبرت نگرفته ايد؟! تا كجا به اين زخم كه نه نمك خواهيد زد؟! و تا كجا به اين جنون تاريخي ادامه خواهيد داد؟!



هان، ای پادشاهان و امیران ستم کار که برای کسب سلطه و حفظ آن، خون بی گناهان را می ریزید! هان، ای فقیهان و روحانیون ریاکار که به غیر حق، خود را گماشته‌ی خدا و ولیّ امر مسلمین جهان می دانید! هان، ای رجال سیاسی طمع کار که برای دست یافتن به حکومت، مسابقه می گذارید! هان، ای احزاب سیاسی فریب کار که جز در پی قدرت نیستید! هان، ای فرقه‌ها و گروه‌های تبه کار که برای برتری یافتن در زمین، می کوشید! دست از این مردم رنج دیده بردارید و از میان آن‌ها و صاحب‌شان کنار بروید! آیا هزاران سال ظلم و فساد بسنده نیست؟! آیا یک تاریخ، ذلّت و مسکنت بسنده نیست؟! آیا خسته نشده‌اید از این همه شرارت و فتنه‌انگیزی؟! پس کی به این بازی کودکانه پایان خواهید داد؟! پس کی از این روش‌های تکراری باز خواهید ایستاد؟!

اینک گوش‌های خود را فراز آورید تا بشنوید؛ زیرا من ندا دهنده‌ای از مکانی نزدیک هستم که ندا می‌دهم: ای مردمان! آیا زمان آن نرسیده است که به اصل خویش باز گردید؟! آیا زمان آن نرسیده است که عهد خدا با پدران آدم را به یاد آورید؟! آیا زمان آن نرسیده است که امانت را به صاحبش رد کنید و حکومت را به اهلش باز گردانید؟! آیا هنوز هم به این حکومت‌های رنگ به رنگ امید می‌دارید؟! آیا هنوز هم می‌پندارید اگر به جای زید، عمرو بر سر کار بیاید، کار سامان می‌یابد؟! چه بسیار عمروهایی که به جای زیدها بر سر کار آمدند و کار سامان نیافت؛ چرا که سامان کار از جایی دیگر بود و شما غافل بودید! پس تا به کی به امید این و آن خواهید نشست و پرچم این و آن را افراشته خواهید داشت؟! تا به کی خویش را ذلیل خواهید کرد و دست‌بوس این و آن خواهید بود؟! تا به کی وعده‌های دروغین، شما را خام خواهد ساخت و آرزوهای دراز، شما را بازی خواهد داد؟! تا به کی مانند خرهای آسیاب، به گرد یک محور خواهید چرخید و توهم پیش‌رفت خواهید کرد؟!

هان، ای مردم! چگونه است که هزاران سال، پشت خود را به هر حیوان ناقصی داده‌اید و دست خود را به انسان کامل نداده‌اید؟! چگونه است که هزاران سال، هر رطوبتی را مکیده‌اید و دریای شیرین را رها کرده‌اید؟! چگونه است که هزاران سال، در پی هر سرابی دویده‌اید و در پی آب گوارا گامی برنداشته‌اید؟! آیا به خود نخواهید آمد و به سوی اصل باز نخواهید گشت؟! آیا از خواب بیدار نخواهید شد و این کابوس به پایان نخواهد رسید؟!



آیا از تاریکی بیرون خواهید آمد و این شام سیه سحر نخواهد داشت؟! آیا از مستی به هوش خواهید آمد و این گیجی از سر نخواهد رفت؟! آیا چشم نگشوده ناگاه تکان نخواهید خورد و بر پا نخواهید ایستاد؟! آیا سر خویش را بالا نخواهید آورد و جز پیش پای خویش را نخواهید دید؟! چنین می‌بینم که از پستان جهل شیر خورده‌اید و بر دامن ظلم پرورش یافته‌اید و گوشت و خونتان با من ناآشناست! زنهار ناآشنایی‌تان با من شما را وا ندارد به اینکه دعوتم را اجابت نکنید؛ زیرا من برادر خیرخواه شما هستم که به سوی حق دعوتتان می‌کنم و آوازم را می‌شنوید هنگامی که فریاد می‌دارم: بازگردید، بازگردید به سوی اسلام؛ چراکه شما از آن بسیار دور شده‌اید! شما از اصل خود فاصله گرفته‌اید و خود را از یاد برده‌اید! شما عقل خود را ترک گفته‌اید و مانند کودکان و دیوانگان شده‌اید! شما عهد خدا را نقض کرده‌اید و میراث پیامبرش را ضایع نموده‌اید؛ همان عهد که با پدران ابراهیم بست و همان میراث که درباره‌اش فرمود: **«مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي»**؛ «تا هنگامی که به آن متمسک باشید هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید!» پس آن را ضایع نموده‌اید و پس از او گمراه شده‌اید، در گمراهی دوری؛ تا جایی که باغ میوه را وا گذاشته‌اید و خارزار را چریده‌اید و دریای شیرین را وا گذاشته‌اید و رطوبت را مکیده‌اید و غذای پاک را رها کرده‌اید و مردار را به دندان گرفته‌اید و عسل خالص را دور ریخته‌اید و حنظل را جویده‌اید و حکومت خداوند را وا گذاشته‌اید و به حکومت شیطان سر سپرده‌اید! در حالی که باغ میوه برای شما از خارزار و دریای شیرین برای شما از رطوبت و غذای پاکیزه برای شما از مردار و عسل خالص برای شما از حنظل و حکومت خداوند برای شما از حکومت شیطان بهتر است! زنهار! هدایت خویش را به غیر مهدی نسپارید؛ زیرا کسی راه را از کور نمی‌پرسد و با کشتی سوراخ به دریا نمی‌رود! پس آیا حکومتی جز حکومت خداوند می‌جوید؟! در حالی که عدالت تنها در حکومت خداوند است؛ حکومتی که به دست خلیفه‌ی مهدیش تحقق می‌یابد نه به دست غیر او و خلفا و شاهان و فقیهان در این امر با هم برابرند، جز آنکه در شیوه‌ی ظلم تفاوت دارند و برخی بیش از برخی دیگر ستم می‌کنند؛ مانند قاتلانی که همگی می‌کشند، جز آنکه برخی خفه می‌کنند و برخی سر می‌برند و برخی سم می‌نوشانند!



به سخنم گوش فرا دارید؛ زیرا سخنی بهتر از این نخواهید شنید: دنیای شما جز با عدالت اصلاح نمی‌شود و آخرت شما جز با عدالت سامان نمی‌پذیرد و عدالت جز با حکومت مهدی امکان نمی‌یابد و حکومت مهدی جز با همیاری شما شکل نمی‌گیرد، ولی بیشتر شما نمی‌دانید!

شرح نامه:

ای بنده‌ی خدا! اگر چشم دلت ناپینا نیست، در این اندرزنامه‌ی نورانی نظر کن، تا راه رستگاری را بیابی و راهنمایش را بشناسی و بدانی که دعوت او حقّ مبین است و هر دعوتی جز آن ضلّالی است بعید و سپس آن را بر نزدیکان خود بخوان و به گوش سایر مردم برسان، باشد که مانند تو آن را اجابت کنند و از همیاری برای حکومت طاغوت دست بردارند و به همیاری برای حکومت خداوند روی آورند و با خواست جمعی و حمایت کافی خود، زمینه‌ی ظهور خلیفه‌ی خداوند را بسازند و به سعادت دنیا و آخرت نائل شوند.





نامه‌ی پانزدهم

نامه‌ای ارزشمند از آن جناب که حاوی سی دستور اخلاقی است.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: برای منصور هاشمی خراسانی آیده الله تعالی نامه‌ای نوشتم و از او خواستم هر عملی که پس از شناخت حق و یاری آن باید انجام دهم تا رستگار شوم را برایم بنویسد. پس برایم نوشت:

«و اما بعد؛

[۱.] نماز را در اوّل وقت آن بر پا دار.

[۲.] نافله‌ی شب را ترک نکن و در سحرگاه به استغفار کوش.

[۳.] اگر می‌توانی که لحظه‌ای از خداوند غافل نباشی پس نباش؛ چراکه غفلت از او ریشه‌ی هر گناهی است.

[۴.] مرگ را بسیار یاد کن و به زیارت قبرها برو؛ چراکه دیری بر زمین نخواهی ماند.

[۵.] پنج‌شنبه‌ی اوّل و آخر و چهارشنبه‌ی وسط هر ماه را روزه بگیر؛ چراکه این سنت است.

[۶.] صدقه بده؛ چراکه گناهانت را فرو می‌ریزد.

[۷.] با پدر و مادر نیک کن، اگرچه با تو بدی کنند؛ چراکه به اندازه‌ی کافی با تو نیک کرده‌اند.

[۸.] رَحِم خویش را قطع نکن، اگرچه به تار مویی آویخته باشد.

[۹.] دروغ نگو، مگر آنکه بترسی کشته شوی یا کسی را به کشتن دهی.



- [۱۰] غیبت نکن، مگر آنکه کافر یا فاسقی باشد. پس چون بر دیگران در غیاب آنان خرده می‌گیری بگو: کسانی که چنین می‌کنند یا چنان می‌گویند و نامی از آنان نبر.
- [۱۱] جدال نکن، اگر چه حق با تو باشد، بلکه دلیلت را بگو و سکوت کن، اگر چه متهم به شکست شوی.
- [۱۲] خطایات را بپذیر، اگر چه بینیت به خاک مالیده شود.
- [۱۳] از هر کار بدی که می‌بینی نهی کن و به هر کار خوبی که نمی‌بینی امر کن. این کلید اصلاح جهان است.
- [۱۴] پرگویی نکن تا سالم بمانی؛ چراکه گفتار فراوان خالی از عیب نیست.
- [۱۵] مزاح نکن، مگر آنکه راست بگویی.
- [۱۶] به کسی دشنام نده و تهمت زن، اگر چه شایسته‌ی مرگ باشد.
- [۱۷] به وعده‌ات پایبند باش، اگر چه با کودکی باشد.
- [۱۸] آبروی مؤمن را نریز؛ چراکه آبرویت ریخته خواهد شد.
- [۱۹] خشم نگیر، مگر اینکه آن را فرو دهی؛ چراکه خشم دروازه‌ای از دروازه‌های دوزخ است.
- [۲۰] بر مردم سخت نگیر تا بر تو سخت نگیرند؛ یعنی عیب‌جویی، موشکافی، شمات و تلافی نکن.
- [۲۱] کارهایت را به دیگران نسپار مگر آن گاه که فرو می‌مانی.
- [۲۲] شکمت را پر نکن و چیزی که مناسب طبع نیست نخور.
- [۲۳] غریزه‌ی جنسی‌ات دیوی گرسنه و خفته است. زنده‌ار آن را بیدار نکن که تو را خواهد خورد.



[۲۴] درباره‌ی چیزی که نمی‌دانی، اظهار نظر نکن؛ چراکه به گزافه‌گویی دچار خواهی شد.

[۲۵] کمتر از پنج ساعت و بیشتر از هشت ساعت نخواب؛ چراکه به خود زیان خواهی رساند.

[۲۶] هر خبری که می‌شنوی را حکایت نکن؛ چراکه ممکن است دروغ باشد.

[۲۷] وقت تو از الماس گران‌بها تر است. پس آن را برای بازی و کاری که فایده‌ای ندارد صرف نکن.

[۲۸] مطالعه کن؛ چراکه هنوز چیزهای بسیاری هست که نمی‌دانی.

[۲۹] ورزش کن؛ چراکه مؤمن قوی از مؤمن ضعیف بهتر است.

[۳۰] پاکیزه و آراسته باش، اگرچه روزنامه بر تن داشته باشی.

از خداوند برای خودم و تو طلب توفیق و مغفرت دارم و سلام بر تو و هر کسی که پیرو هدایت است».

شرح نامه:

برای مردان و زنان مؤمن بایسته است که قدر این نامه‌ی ارزشمند را بدانند و آن را برنامه‌ی تزکیه و اصلاح خود قرار دهند، تا با این شیوه به خداوند تقرب یابند و برای یاری خلیفه‌اش در زمین آماده شوند.





نامه‌ی شانزدهم

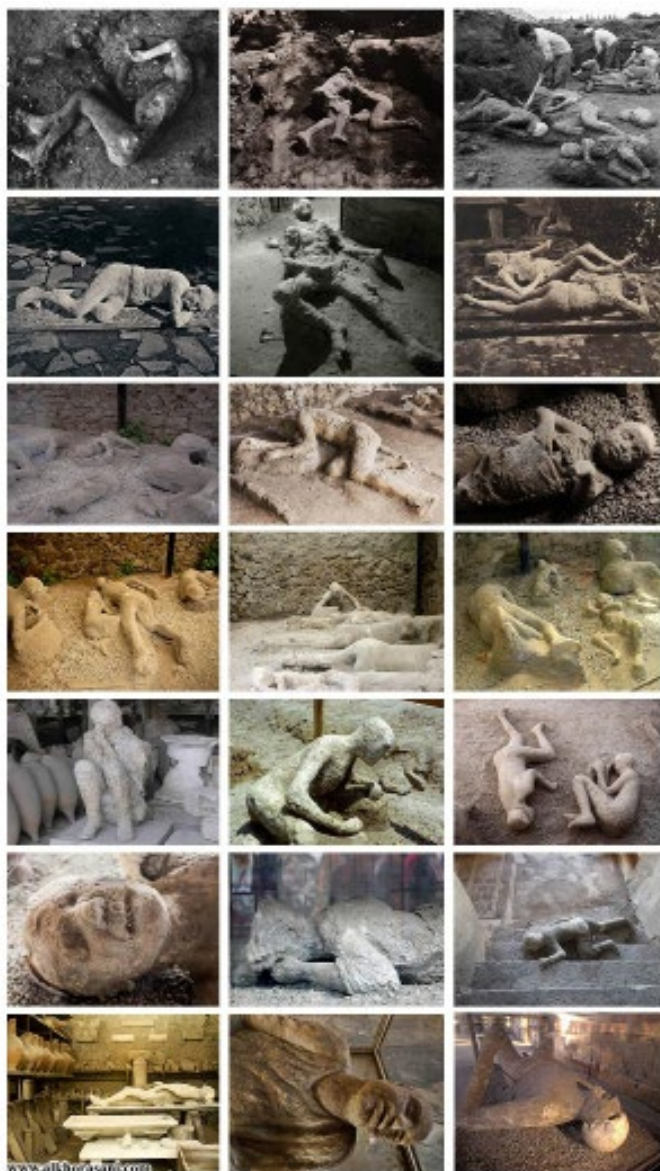
فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از اهل پُیمپی یاد می‌کند و پیروان شهوات را بیم می‌دهد.

آیا کسانی که از باده‌ی شهوات سرمستند و در باتلاق لذات غوطه می‌خورند، از سرگذشت پُیمپی عبرت نمی‌گیرند؟ گویی خنده‌های مستانه‌ی اهلش را می‌شنوم هنگامی که جام‌های شراب را به هم می‌زدند و از فرط طرب رقص می‌کردند و زنان زیبا را در بر می‌گرفتند و آواز می‌دادند که بنوشید و خوش باشید و مرگ از شما دور باد! پس ناگاه در روزی تابستانی، هنگامی که در سواحل ناپل استراحت می‌کردند، از جانب کوه وزوو بانگی را شنیدند و آتشی را دیدند که به سویشان زبانه می‌کشید؛ با گرمایی که گوشت را می‌پخت و دودی که نفس را می‌برید و آواری که استخوان را می‌شکست و ظلمتی که روز را شب می‌نمود! پس فرصت نیافتند که بگریزند؛ بل فرصت نیافتند که برخیزند؛ چراکه همگی در جاهای خود به خشت‌های پخته تبدیل شدند و در خاکستر داغ فرو رفتند و اینک شما آنان را می‌بینید که چونان مجسمه‌هایی عتیقه سر از خاک برآورده‌اند و چونان کوزه‌هایی شکسته بر سر راه افتاده‌اند!

شرح نامه:

پُیمپی نام شهری در نزدیکی خلیج ناپل در ایتالیا است که روزگاری محلّ تفرّج و عشرت رومیان بود و در سال ۷۹ میلادی به دنبال فوران آتشفشان وزوو از روی زمین محو شد و ۱۵۰۰ سال بعد در سال ۱۵۹۹ میلادی سر از خاک برآورد، در حالی که اجساد اهلش به صورت سالم و با حالت سنگواره مشاهده می‌شد و نشان می‌داد که آنان فرصتی برای گریز، بلکه مجالی برای برخاستن پیدا نکرده‌اند. آن جناب در این فراز از نامه‌ی آموزنده‌ی خود، از سرگذشت آنان یاد می‌کند و از کسانی که مانند آنان تسلیم شهوت‌ها و در پی لذت‌های نامشروع هستند می‌خواهد که از عاقبت آنان عبرت بگیرند و خود را از عذاب ناگهانی و سهمگین خداوند ایمن ندانند.

در زیر، تصاویری از اجساد ساکنان شهر پُمپئی و نمونه‌های قالب‌گیری شده از آن‌ها مشاهده می‌شود:





نامه‌ی هفدهم

فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از فرجام گذشتگان یاد می‌کند و به حاکمان زمین هشدار می‌دهد.

هان ای حاکمان زمین که به اقتدار خویش می‌بالید و به ارتش‌ها و سلاح‌هایتان مغرورید و می‌پندارید که تا ابد حکم خواهید راند! بترسید از خداوندی که حکومت شایسته‌ی اوست و اقتدارش جهان را بر پا داشته و ارتش‌ها و سلاح‌هایش آسمان و زمین را پر کرده است؛ چراکه اگر بخواهد شما را در زمین فرو می‌برد، چونان که هزار هزار سال بعد فسیل‌تان از آن بیرون آورده شود، پس از فسیل خزندگان تمییز داده نشود!

هرآینه او پیش از شما امت‌های بسیاری را در خاک فرو کرده یا به زیر آب فرو برده، بلکه تمدن‌هایی را نابود ساخته و قاره‌هایی را ناپدید نموده است! کجاست تمدن بین النهرین که خاستگاه اساطیر است و کجاست پادشاهی شکوهمند ایران و روم؟! کجا هستند بنا کنندگان اهرام مصر و کسانی که سنگ‌های عظیم را چون خشت‌های کوچک بر هم می‌نهادند؟! کجاست آتلانتیس آن قاره‌ی گم شده که می‌پندارند زمانی وجود داشته است؟! کجایند اقوام گم شده که کسی جز او از سرنوشت آن‌ها آگاه نیست؟! آیا او نمرد و هلاک نکرد و فرعونیان را به دریا نریخت و عاد و ثمود را از زمین بر نداشت و آنانی را که هفت پادشاه در برابرشان سجده می‌کردند و پانصد برده تخت‌هایشان را بر می‌کشیدند، در حالی که هر یک گردن‌های افراشته و سینه‌های ستبر داشتند و طلا و جواهر می‌بخشیدند و لشکریان عظیم می‌آراستند و بر روی زمین می‌خرامیدند و می‌سرودند: «ما زورآورتر و برتریم و چه کسی ما را شکست تواند داد؟!» پس آنان را شکست داد و بینی‌هایشان را بر خاک مالید، چونان که سوسک‌ها در گوشت‌هایشان می‌لولیدند و سگ‌ها بر استخوان‌هایشان شاشه می‌کردند!



پس اکنون چه چیزی شما را بر او جرأت داده است که در برابرش سر فرود نمی‌آورید، هنگامی که شما را به سویش فرا می‌خوانم تا حکومتش را بپذیرید، پس به سوی من سر بر نمی‌کنید و دهان‌هاتان بر من خندان است؟! آیا طیاره‌هاتان جز مانند مگس‌هایی است که می‌پرند و موشک‌هاتان جز مانند پشه‌هایی است که می‌گزند و لشکریانتان جز مانند مورچه‌هایی است که می‌روند؟! با یک زلزله کاخ‌هاتان فرو خواهد ریخت و با یک توفان شهرهاتان هموار خواهد شد و با یک سیل آثارتان محو خواهد گردید! کدامین اقتدار شما را نجات خواهد داد و کدامین ارتش و سلاح به شما سود خواهد رساند، هنگامی که امراض مهلک در میانتان شیوع یابد یا آب‌هاتان در زمین فرو رود یا چاه‌های نفت و گازتان بخشکد؟! اگر دیگر باران نبارد چه خواهید آشامید و اگر دیگر گیاه نروید چه خواهید خورد؟! اگر آفت خانه‌هاتان را بگیرد به کجا خواهید رفت و اگر وحشت بر شما مستولی شود چگونه خواهید خوابید؟! کودکان‌تان را چگونه آرام خواهید کرد و زنان‌تان را چگونه تسلی خواهید داد؟!

آیا می‌پندارید که اگر در برابرش تسلیم نشوید، آسیبی نخواهید دید و اگر حکومتش را نپذیرید، مشکلی پیش نخواهد آمد؟! هرآینه مرگ بر شما سایه خواهد انداخت، بل چیزی که مرگ را از آن دوست‌تر خواهید داشت! یکدیگر را خواهید درید و از پوست یکدیگر پوستین خواهید ساخت! پدر سر پسر را خواهد برید و پسر گوشت پدر را خواهد خورد! در همه‌ی شهر زنی پاک یافت نخواهد شد و مردی امین به دست نخواهد آمد؛ چراکه همگی تردامن و دزد خواهند بود! مانند کرم در پلیدی خواهید خزید و مانند خوک در لجن خواهید پرید! به پدر و مادرتان دشنام خواهید داد و بر روی خواهر و برادرتان آب دهان خواهید افکند! خداوند را انکار خواهید کرد و رستاخیز را به سخره خواهید گرفت! برای شیطان سجده خواهید برد و برای شکم و فرج جان خواهید داد! نفرت جسمتان را خواهد سوخت و خشم جانتان را خواهد کاست! از هر دو تن یکی دیوانه خواهد بود، ولی کدام یک معلوم نخواهد بود! خاکتان بوی مدفوع خواهد داد و آبتان رنگ ادرار خواهد گرفت! آسمان شیون خواهد کرد، ولی کسی به آن گوش نخواهد سپرد و زمین خون خواهد برآورد، ولی کسی به آن نخواهد نگریست! تا آن گاه که در نجاست خود غرق شوید و مانند مرداری در نمک استحاله گردید!



این بهترین سرنوشت شماست اگر در برابر خداوند تسلیم نشوید و این خوش‌ترین عاقبت شماست اگر حکومتش را نپذیرید!

من شما را از این سرنوشت بیم می‌دهم تا به آن دچار نشوید و از این عاقبت می‌ترسانم تا از آن رستگاری یابید، ولی پیدا است که در جهالت استوارید و هشدارم را جدی نمی‌گیرید؛ مانند کودکی که با آتش بازی می‌کند و مانند دیوانه‌ای که به سوی شیر می‌دود! با خود می‌گویید که این کیست و چه می‌گوید و حکومت خداوند کدام است و خنده‌زنان روی می‌گردانید! زود باشد که بدانید من کیستم و چه می‌گویم و حکومت خداوند کدام است، هنگامی که آتشفشان خشمش فعال شود و گدازه‌ی عذابش فوران کند و دود انتقامش به هوا برخیزد و جهانتان را در تاریکی فرو برد و خنده‌هاتان را به گریه و گریه‌هاتان را به ضجه مبدل گرداند! آن روز من را خواهید شناخت و سخنم را به یاد خواهید آورد و بر خود لعنت خواهید فرستاد و خواهید گفت: «چه اندازه جاهل و غافل بودیم و چه اندازه زیان کردیم و بدبخت شدیم»!

وای بر کسانی که به جای خلیفه‌ی خداوند خلیفه‌ای و به جای ولی خداوند ولیی گرفته‌اند و از کسی اطاعت می‌کنند که خداوند به اطاعت از او امر نکرده است؛ چرا که به زودی پوست از سرشان بر می‌گند و استخوان‌شان را در هم می‌شکنند و آنان را در آتش می‌افکند، در حالی که فریادرسی برایشان نیست! مانند خر بانگ خواهند داشت و مانند گرگ زوزه خواهند کشید، هنگامی که داس بلا آنان را می‌چیند و آسیاب مصیبت آنان را می‌کوبد!

هان ای انسان! تو عمر خود را کرده‌ای و آزمون خود را پس داده‌ای! زمین را از چرک خود ملوث ساخته‌ای و آسمان را با دود خود سیاه نموده‌ای! دریاها نجاست را تطهیر نمی‌کنند و کوه‌ها بزرگی گناهت را نمی‌پوشانند! دستان به خون آلوده است و از دهانت آتش زبانه می‌کشد! شهوت شهرها را غرق کرده و غضبت روستاها را سوزانده است! برای قدرت به جنایت دست یازیده‌ای و برای ثروت به غارت روی آورده‌ای! به من بگو تا کی چنین طاغی خواهی بود و تا کجا چنین ساقط خواهی شد؟! آیا وقت آن نرسیده است که باز ایستی؟! آیا وقت آن نرسیده است که باز گردی?!



هان ای مردم! آگاه باشید که عذاب خداوند به شما نزدیک شده است؛ من آوایش را می‌شنوم و بویش را استشمام می‌کنم و سایه‌اش را می‌بینم، ولی بیشتر شما غافلید! اگر سر نجات دارید، من را با شما نصیحتی است: از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به سوی او توبه کنید و از کسی فرمان برید که او تطهیرش کرده و هدایتش نموده است، همان که وصفش را در صحف پیامبران می‌یابید و نامش را در کتب گذشتگان می‌خوانید، نه از کسی که عقلی اندک و ادعایی بسیار دارد و از هوای نفس پیروی می‌کند و بسیار مستبد و ستیزه‌جوست. آن‌گاه خواهید دید که زمین از عدالت پر می‌شود، چونان که از ظلم پر شده و عدالت از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر و از برف پاکیزه‌تر است. پس اگر ابا کردید بدانید که حکومت‌تان شما را از خداوند نجات نخواهد داد و ارتش‌ها و سلاح‌هایتان شما را از او حفظ نخواهد کرد، همان‌گونه که حکومت گذشتگان آنان را از او نجات نداد و ارتش‌ها و سلاح‌هایشان آنان را از او حفظ نکرد، هنگامی که خشمش بر آنان افروخته شد و عذابش بر آنان فرود آمد!

اینک ای سرکشان! در انتظار نابودی باشید؛ زیرا به شما گفتم که خداوند در حال گذر است، پس از سر راهش کنار بروید، ولی از سر راهش کنار نرفتید و گفتید که راه فراخ است؛ پس ناگزیر از روی شما عبور خواهد کرد و شما را پایمال خواهد ساخت و آن‌گاه یافت نخواهید شد، مگر در زیر خاک‌ها و لابه‌لای سنگ‌ها و ریشه‌ها!

شرح نامه:

اگر کسی با این نامه‌ی شگفت‌آور و نورانی، از خواب غفلت برنخیزد و از عذاب خداوند نهراسد و از پیروی طواغیت دست برندارد و به زمینه‌سازی برای حکومت خداوند روی نیاورد، بی‌گمان به سنگ یا چیزی سخت‌تر از آن تبدیل شده است! حاجت به بیان نیست که مراد آن جناب از کسی که خداوند «تطهیرش کرده و هدایتش نموده است، همان که وصفش را در صحف پیامبران می‌یابید و نامش را در کتب گذشتگان می‌خوانید»، امام مهدی علیه السّلام است که وصفش در صحف پیامبران آمده و نامش در کتب همه‌ی مذاهب اسلامی مذکور است و زمینه‌سازی برای ظهورش بزرگ‌ترین تکلیف مسلمانان جهان محسوب می‌شود، تا حدّی که خودداری‌شان از آن تبعاتی چنین وخیم دارد و به فرجامی چنان هولناک می‌انجامد.



برای آشنایی با چگونگی زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السَّلام، به بخش آشنایی با نهضت مراجعه کنید.





نامه‌ی هجدهم

فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از روز رستاخیز یاد می‌کند و از فرجام دنیاگرایی بیم می‌دهد.

این قوم را ببین که چگونه در هم آویخته‌اند و برای دست یافتن به برتری پا بر سر هم می‌گذارند؛ با دروغ‌ها و نیرنگ‌ها، با غیبت‌ها و تهمت‌ها، با دشنام‌ها و تحقیرها، با چاپلوسی‌ها و دورویی‌ها، با حسادت‌ها و خیانت‌ها، با خودخواهی‌ها و تنگ‌نظری‌ها، با عیب‌جویی‌ها و لجبازی‌ها، با سخن‌چینی‌ها و پرده‌داری‌ها، با کینه‌توزی‌ها و بریدن پیوندها؛ مانند مگس‌هایی که برای نشستن بر مدفوعی با هم می‌ستیزند! آیا می‌پندارند که فرصت دارند تا به هر آنچه می‌خواهند دست یابند؟! می‌گویند که امسال چنین خواهیم کرد و سال دیگر چنان، در حالی که نمی‌دانند فردا زنده خواهند بود یا مرده و تندرست خواهند بود یا بیمار و بی‌نیاز خواهند بود یا تهی‌دست و آزاد خواهند بود یا گرفتار و در امان خواهند بود یا هراسان! چنین نیست، بلکه عمرهاشان کوتاه‌تر از آرزوهاشان است و مرگ‌هاشان نزدیک‌تر از چیزی است که می‌جویند؛ هنگامی که حادثه آنان را غافلگیر می‌کند و جان را از پیکرشان بیرون می‌کشد، چونان که سیخ را از کباب؛ پس بر دست‌ها برداشته می‌شوند و در گورها گذاشته می‌شوند و در تنگ تاریک تنها می‌مانند، در حالی که بسته شدن روزن‌ها را می‌بینند و ریزش سنگریزه‌ها را می‌شنوند و حرکت مورها را احساس می‌کنند و نمی‌دانند که آیا بر آنچه پشت سر نهاده‌اند اندوهگین باشند، از زنان درمانده و فرزندان خردسال و طلبکاران نابردبار و اموال پراکنده و املاک بی‌سامان و کارهای ناتمام، یا از آنچه پیش رو دارند نگران باشند، از جهان ناشناخته و موجودات بیگانه و حقوق دامن‌گیر و تکالیف ناکرده و حساب دشوار و عقاب جانکاه و دهشت‌روزی که آسمان در آن بر می‌آشوبد و زمین در آن زیر و رو می‌شود و خورشید در آن تاریک می‌گردد و ستارگان در آن فرو می‌ریزند و کوه‌ها در آن فرو می‌پاشند



و دریاها در آن به جوش می آیند و اموال در آن رها می شوند و مردگان در آن بر می خیزند و زندگان در آن می گریزند و دل ها در آن به حلقوم می رسند، نه بیرون می آیند تا یکسره کنند و نه به جای خود باز می گردند تا آسوده؛ روزی که جهان پس از پیدایش، مانند آن را ندیده؛ روزی مانند روز پیدایش، بلکه سهمگین تر از آن!

آگاه باشید که رستاخیز نزدیک شده و آژیر آن به صدا درآمده است! زود باشد که به بالا بنگرید و آسمان را ببینید و به پایین بنگرید و زمین را شناسید؛ هنگامی که چونان تخته‌ای بر موج، بالا و پایین شوید و چونان پری در باد، چپ و راست گردید و ندانید که شب است یا روز و خوابید یا بیدار و مرده‌اید یا زنده؛ هنگامی که زنان باردار، بار خود را بیندازند و مادران شیرده، شیرخوار خود را واگذارند و کودکان خردسال، موی سپید گردانند و دلیران بی‌پاک، قالب تهی نمایند و هر چیز به اصل خود بازگردد و هر کس جز به خود نیندیشد؛ آن گاه از کاری که کرده‌اید آگاه خواهید شد و سزای آن را بتمامی خواهید دید؛ اگر به گماشته‌ی خداوند گرویده‌اید و او را با دست و زبان یاری رسانده‌اید، امان خواهید یافت؛ چراکه بهترین کار را انجام داده‌اید و اگر به گماشته‌ی دیگران گرویده‌اید و او را با دست و زبان یاری رسانده‌اید، وای به حالتان خواهد بود؛ چراکه بدترین کار را انجام داده‌اید؛ تا کسانی از شما که پشتیبان ستمگرانند بدانند که آنان روز سختی خواهند داشت و به درّه‌ای پر از دود و آتش پرتاب خواهند شد؛ درّه‌ای که ژرفنای آن از آسمان تا زمین است و در آن آب جوشان و سنگ گدازان.





نامه‌ی نوزدهم

فرازی از نامه‌ی آن جناب برای مردم که در آن احوالشان را وصف می‌کند و از عاقبت کارشان بیم می‌دهد.

آخرت را از یاد برده‌اید و در دریای پر تلاطم دنیا غرق شده‌اید. دغدغه‌های زندگی، شما را مشغول کرده و افسون عصر جدید، شما را مسخ نموده است. دیگر به چیزی جز شکم‌هاتان نمی‌اندیشید و برای دین خود غصه نمی‌خورید؛ دینی که عقاید آن را نمی‌شناسید و از احکام آن آگاه نیستید. همنشینان جهل‌اید و همسایگان بی‌خبری! از بزرگان‌تان تقلید می‌کنید و عقل خود را به کار نمی‌اندازید! هر روز در پی کسی می‌روید و خود را با چیزی سرگرم می‌سازید! مسلمان هستید و نیستید و ایمان دارید و ندارید! دیگر مشتاق بهشت نیستید و از دوزخ نمی‌هراسید! آرزوهاتان دراز شده، در حالی که عمرهاتان کوتاه گردیده است! ایمان شما سست و تقواتان اندک شده است. اخلاق شما پست گردیده و گناهانتان فزونی گرفته است. دل‌هاتان سنگ و سینه‌هاتان تنگ شده است. راستی از زندگی‌هاتان رفته و دروغ به جای آن آمده است. محبت از میان شما برخاسته و نفرت به جای آن نشسته است. کوچک شما به بزرگ‌تان احترام نمی‌گذارد و بزرگ شما با کوچک‌تان مهر نمی‌ورزد. برکت از زندگی شما رفته و رودهاتان کم‌آب شده است. آسمان با شما قهر کرده است و محصول زمین‌هاتان خوب نیست. به وضع هول‌ناک خود عادت کرده‌اید و مرضی که روح‌تان را گرفته است احساس نمی‌کنید. پس اینک با آواز من هنگامی که فریاد می‌زنم بیدار شوید و با عصای من هنگامی که بر پهلوتان می‌نوازم به خود آیید؛ و گرنه این غفلت و ناآگاهی مانند آتشی سوزان که زبانه‌های ترسناکش غرش می‌کند و دود غلیظش، راه نفس را بر شما می‌بندد، زندگی‌تان را فرا می‌گیرد و روزتان را به شبی تاریک مبدل می‌سازد!





نامه‌ی بیستم

فرازی از نامه‌ی آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از خداوند می‌ترساند.

برای خداوند شریکی نگیر؛ چراکه ظلمی بزرگ‌تر از این نیست. او آفریننده و روزی دهنده است و چرخه‌ی حیات را می‌چرخاند. او قانون‌گذار و حکمران است و کسی جز او این گونه نیست. تنها از او حاجت بخواه و تنها به نام او سوگند بخور. به غایب استغاثه نکن و به قبر دخیل نبند. به درخت متوسّل نشو و به سنگ پناه نبر. تنها از خداوند اطاعت کن، یعنی از کسی که او نام برده است. خداوند برای تو کافی است و تو را به دیگری نیازی نیست. از او بر حذر باش و احتیاط کن؛ چراکه قادر است تو را نابود کند. در برابرش به نیکی سلوک کن، مبدا بر تو خشم گیرد و تو را بزند، پس به قعر جهنّم پرتاب شوی. خشنودی‌اش را بجوی تا تو را بنوازد و به چیزی که می‌خواهی برساند؛ چراکه هرگاه با کسی دوستی کند، او را دو دنیا می‌دهد و هرگاه با کسی دشمن شود، نمی‌دانی که با او چه می‌کند!

از خداوند بترس تا پاکیزه شوی؛ زیرا ترس از او مانند آب گرم است که چرک را می‌زداید و لکه را از بین می‌برد. او را در تنهایی حاضر و در تاریکی ناظر بدان، تا تنهایی تو را نفریبد و تاریکی تو را جرأت ندهد. او قاضی، شاهد و مدّعی است و مجرم را می‌گیرد و کیفر می‌دهد. آیا مجرم از شاهد نمی‌اندیشد و از قاضی پروا ندارد؟! چون دسیسه می‌کنی، دسیسه‌ات را می‌داند و چون نجوا می‌کنی، نجوایت را می‌شنود؛ زیرا از رگ گردن به تو نزدیک‌تر است. آیا به فکر آبرویت نیستی و از حاضر و ناظر شرم نمی‌داری؟!

چه خواهی کرد هنگامی که مرگ فرا می‌رسد و قیامت بر می‌خیزد و ترازو گذاشته می‌شود و دوزخ شعله‌ور می‌گردد؟! آیا مال نجات خواهد داد یا ایمان و مقام به کارت خواهد آمد یا تقوا؟! مؤمن باش تا زنده بمانی و تقوا پیشه کن تا کام یابی؛

زیرا آنان که بی‌ایمانند، هلاک خواهند شد و آنان که بی‌تقوایند، بدبخت؛ مانند کسانی که از دین برگشته‌اند، پس می‌گویند: «خداوند موجود نیست» و می‌گویند: «بهشت چیست و دوزخ کدام است؟!» و بر دین‌داران خنده می‌زنند؛ زیرا روزهای خداوند را از یاد برده‌اند و نشانه‌هایش را نادیده گرفته‌اند و به دانسته‌های خود مغرور شده‌اند و از اباطیل کسانی پیروی کرده‌اند که عقل را وانهاده‌اند و مانند حیوان زیست می‌کنند؛ یا مانند کسانی که در دین سست شده‌اند، پس نماز نمی‌گزارند و زکات نمی‌پردازند و روزه نمی‌گیرند و ربا می‌خورند و در شهوت غوطه می‌زنند و در پی بطالت می‌روند، تا زمین را به هرزگی نجس سازند و به فسق بینبارند، تا برکت از آن برداشته شود و بلا بر آن فرود آید و نجات دهنده‌ای نباشد. زنه‌ار از آنان نباش، بلکه ایمانت را نگاه دار، اگرچه کفر مانند توفان بوزد و تقوایت سست نشود، اگرچه گناه مانند زلزله بلرزاند؛ چراکه صابران ستون‌های زمین هستند، یا چونان ستارگان آسمان. به برکت آنان نعمت نازل می‌شود و عذاب به تأخیر می‌افتد.





نامه‌ای شگفت از آن جناب در عتاب با کسانی که حَقَّائِتش را می‌بینند و به یاری‌اش نمی‌شتابند.

ای مردنمایان نامرد! و ای فرومایگان نازپرورد! ای که اسم شما مردان است و رسم شما رسم نامردان! ای که روی شما روی مسلمانان است و خوی شما خوی نامسلمانان! می‌دانید و کاری نمی‌کنید و می‌توانید و یاری نمی‌کنید. در گفتار رنگینید و در کردار سنگینید. در کار دنیا چُستید و در کار عقبا سستید. اگر تیرید، تیر شکسته‌اید و اگر زنجیرید، زنجیر گسسته‌اید. نه حق را یارید و نه باطل را خارید. آسمان پر ابرید و نمی‌بارید و صاحبان بذرید و نمی‌کارید. که هستید جز رذلان پست و رندان مست؟! بدبخت کسی که دل به شما بست و خوشبخت کسی که از دست شما رست!

یار شما خبر می‌دهد از کار شما! حق را شناختید و روی برتافتید، پس گنجی را یافتید و دور انداختید! آیا به دنیا راضی شدید و سرگرم این بازی شدید؟ در حالی که دنیا، پایگاه غرور است و جایگاه عبور است. پس کور باد آن که حقیقت را ندید و دور باد آن که از حقیقت برید! ...

آیا اهل وفا کس نیست و این همه جفا پس نیست؟! مگر شما را نفس نیست؟! دردتان چیست؟! مردتان کیست؟! از کدام جام مستید و در کدام دام هستید؟! وای بر شما و آئی از شما! که سینه‌ام را خستید و قلمم را شکستید و دستم را بستید و خشنود هستید.

ای دادا! چه پاسخ خواهید داد؟! که هدایت‌م بر شما عیان است، ولی حمایت‌م بر شما گران است! چه می‌جویید و چه می‌گویید؟ چرا خاموشید؟ مگر مدهوشید؟ آیا گوش ندارید برای شنیدن؟ یا هوش ندارید برای فهمیدن؟ می‌بینید که کتاب خدا مهجور است و خلیفه‌ی خدا مقهور است و دنیا پر از ظلم و جور است؟ یا آن که دیدگانتان کور است؟



شما را به خدا، به پا خیزید و یکدیگر را برانگیزید و برای حق عرق ریزید و با باطل بستیزید!

شما را به خدا، دعوت‌م را اجابت کنید و نهضت‌م را حمایت کنید و دشمن‌م را ملامت کنید!

شما را به خدا، از حق نگریزید و با اهل آن نستیزید و در زمین فتنه نینگریزید!

شما را به خدا، رخت جهاد بپوشید و برای معاد بکوشید و زهر عناد ننوشید!

شما را به خدا، کاری کنید و دین خدا را یاری کنید و از خلیفه‌اش پاسداری کنید!

شما را به خدا، به هوش آیید و برای خدا به جوش آیید و بر دشمنش به خروش آیید!

شما را به خدا، یا پاک شوید یا خاک شوید!

شما را به خدا، راضی به مرگ بشوید و راضی به ننگ نشوید!

شما را به خدا، در راه حقّ جانبازی کنید تا در دو عالم سرافرازی کنید!

کیست که مرا یاری کند؟

شرح نامه:

اگر می‌خواهی به این ندای بنده‌ی صالح خداوند پاسخ دهی و به یاری او بشتابی تا از صف «مردنمایان نامرد و فرومایگان نازپرورد» جدا شوی و به صف زمینه‌سازان ظهور خلیفه‌ی خداوند در زمین پیبندی، وقت را تلف نکن و فرصت را از دست نده. همین حالا به **بخش عضویت** در نهضت مبارک بازگشت به اسلام مراجعه کن و با یاران آن جناب همراه شو و هر کاری از دستت بر می‌آید برای نشر دعوت او در جهان انجام بده؛ با فکر خود، با زبان خود، با قلم خود، با مال خود، با اعتبار خود، با نفوذ خود و با هر چیزی که خداوند به تو روزی کرده است.





نامهی بیست و دوم

فرازی از نامه‌ی آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از همنشین بد برحذر می‌دارد.

از خداوند پروا کن اگر زیرک هستی؛ چراکه جز احمق از او بی‌پروا نیست. دینش را بشناس و بر طبق آن مشی نما تا بر صراط مستقیم رهسپار باشی. زنه‌ار به حریمش نزدیک نشو و از حدودش تجاوز نکن، مبادا تو را معدوم گردانند. هنگامی که باب گناه گشوده می‌شود و بستر آن پهن می‌گردد، او را یاد کن که تو را می‌بیند و از راهی که رفته‌ای بازگرد. چشمانت را بگشای تا ببینی که جای گناه، از چاه مستراح آلوده‌تر است. پس آن را ترک کن و برو و اگر همنشینت گفت: «به کجا می‌روی؟» بگو: «به سوی عافیت!» چه بسیار لذت کوتاهی که به حسرتی طولانی انجامیده و چه بسیار شهوت گذرایی که نفرتی ابدی در پی داشته است! مبادا از همنشینت شرم کنی که گناهی را وانهی و از پروردگارت شرم نکنی که آن را مرتکب شوی؛ چراکه این حماقت است! آیا خود را به روغن بیالایی و آتش زنی تا همنشینت ببیند و دستک زند؟! آیا خود را در هاویه بیفکنی تا نگوید که ترسید و نتوانست؟!

هنگامی که می‌گوید: «بیا تا در کمین فلانی بنشینیم و خونس را بر زمین بریزیم؛ چراکه با من بدی کرده و هنگام انتقام است»، از خداوند بترس و با او همراه نشو؛ مبادا در قتل بی‌گناهی شریک شوی، پس تا ابد ملعون گردی و هنگامی که می‌گوید: «بیا تا زنی را از راه برداریم و با او بیامیزیم؛ چراکه من را مال فراوان و چاقوی بژان است»، از خداوند بترس و با او همراه نشو؛ مبادا فحشا را در زمین بگسترانی، پس بلا را از آسمان فرود آوری و هنگامی که می‌گوید: «بیا تا به خانه‌ی همسایه برآییم و مال او را برداریم؛ چراکه به سفر رفته و دیوار کوتاه است»، از خداوند بترس و با او همراه نشو؛ مبادا شهر را ناامن گردانی و خانه‌ی آباد را ویران نمایی و هنگامی که می‌گوید: «بیا تا شبی بنوشیم و خوش بگذرانیم؛



چراکه نزد من شرابی نیکوست»، از خداوند بترس و با او همراه نشو؛ مبدا نجس گردی و به عربده و شرارت پردازی و هنگامی که می‌گویی: «بیا تا بنگ بسوزانیم و مخدر استعمال کنیم؛ چراکه سر را سبک می‌دارد و غم را از دل می‌زداید»، از خداوند بترس و با او همراه نشو؛ مبدا معتاد گردی و دنیا و آخرت را به دود بفروشی.

از همنشین بد گریزان باش؛ چراکه تو را بدبخت خواهد کرد. از دهانش آتش می‌جهد و قدم‌هایش به سوی هاویه است. زشتی را می‌آراید و گناه را سهل می‌نماید. از نیکی باز می‌دارد و بر پرهیزکاری می‌خندد. او را از خویش بران، چونانکه سگ ولگرد را می‌رانی. آیا او را وا بگذاری تا تو را بگذرد؟! برای خویش همنشین خوبی پیدا کن که تو را به نیکی امر کند و از بدی باز دارد؛ وگرنه بر تنهایی صبر کن؛ چراکه از همنشین بد داشتن بهتر است.

خوشا به حال کسی که پند برای او سودمند است؛ چراکه او نجات خواهد یافت، اگرچه از دزه‌ی ژرف آویخته باشد و بدا به حال کسی که از پند رویگردان است؛ چراکه او هلاک خواهد شد، اگرچه بر زمین هموار ایستاده باشد.





نامهی بیست و سوم

فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن درباره‌ی شدت گرفتن بلا هشدار می‌دهد و علت آن و راه جلوگیری از آن را تبیین می‌کند.

جهان در آتش بلا می‌سوزد و مردم در غفلت خود بازی می‌کنند! می‌گویید: علت این بیماری همه‌گیر چیست؟! و این خشکسالی و گرمای مهلک؟! و این سیل‌ها و زلزله‌های پی‌در پی؟! و این تنگدستی و گرانی ارزاق؟! و این ترس و ناآرامی عمومی؟! آیا سهوی از کسی سر زده، یا مکاری در کار بوده، یا رویدادی طبیعی است؟! ای جاهلان! آن چیزی است که دست‌های خودتان پیش فرستاده و از باورها و کارهای خودتان نشأت گرفته است!

آیا پنداشته‌اید که اگر کافر شوید و به خداوند و خلیفه‌اش در زمین پشت کنید و حاکمانی دیگر اختیار نمایید، به شما آسیبی نخواهد رسید؟! یا پنداشته‌اید که اگر ظلم کنید و خون مردم را به ناحق بریزید و اموال آنان را به باطل بخورید و در رباخواری و شهوت‌رانی غرق شوید و گناه بر گناه بیفزایید، پی‌آمدی نخواهد داشت؟! چنین نیست! می‌بینید که چنین نیست! بلکه کفر شما آتشی خواهد شد و شما را خواهد سوخت و گناهانتان گردبادی و شما را خواهد برد، تا آن گاه که از شما جز اندکی در غارها و شکاف صخره‌ها و جاهای دورافتاده باقی نمانند! آیا این را بعید می‌دانید یا می‌پندارید که ممکن نیست؟! مانند اقوامی در گذشته که اندازهای پیامبران را باور نکردند و جدی نگرفتند و گفتند: ﴿مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾؛ «ما هرگز عذاب نخواهیم شد»، تا آن گاه که عذاب بر آنان فرود آمد و همه‌ی شان را هلاک کرد؛ پس از برخی نشانی‌مانند و از برخی ویرانه‌ای ماند که خانه‌ی بوم و دد است! بی‌گمان هنگامی که برقش را دیدند و رعدش را شنیدند دریافتند که اندازهای پیامبران راست بود، ولی چه سود که دیگر فرصتی برای توبه و اصلاح نبود؟!



اینک شما به جای آنان آمده‌اید و بر زمین‌هایی که روزگاری مسکن آنان بود، سکونت گزیده‌اید، در حالی که هنوز فرصتی برای توبه و اصلاح دارید، ولی پیداست که عاقبت آنان را از یاد برده‌اید؛ زیرا کارهایی را انجام می‌دهید که آنان انجام می‌دادند و چون شما را انذار می‌دهم، چونانکه پیامبران آنان را انذار می‌دادند، انذارم را باور نمی‌کنید و جدّی نمی‌گیرید، چونانکه آنان انذار پیامبران را باور نمی‌کردند و جدّی نمی‌گرفتند و می‌گویند: ﴿مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾؛ «ما هرگز عذاب نخواهیم شد»، چونانکه آنان می‌گفتند! پس با این حال، آیا توقّع چیزی جز عاقبت آنان را دارید؟! از چه رو؟! آیا می‌پندارید که سنّت خداوند تغییر کرده یا قدرتش زایل شده است؟! یا به شما امان‌نامه‌ای بی‌قید و شرط داده است؟! یا با شما خویشاوندی دارد؟! یا از کارهایی که انجام می‌دهید، بی‌خبر است؟! یا حریف ابزارها و سلاح‌های جدیدتان نمی‌شود؟! یا از کثرت جمعیت و وسعت شهرهاتان اندیشناک است؟! چنین نیست، بل او همان است که پیش‌تر بود و شما هر چند ذره را بشکافید و به آسمان بالا روید و برج‌هایی بس بلند بسازید، برای او با گذشتگان یکسانید! آیا پوست و گوشت و استخوان نیستید و تنها یک جان ندارید؟!!

پس از او بترسید و بر او جرأت نورزید و حلم او را بر بی‌خبری یا ناتوانی یا خشنودی او حمل نکنید و او را با باورهای نادرست و کارهای زشت به خشم نیاورید! آیا می‌خواهید که از آسمان بر سرتان سنگی نازل کند یا آتشی که شما را بسوزاند؟! یا گرما را چنان بیفزاید که بپزید یا سرما را که یخ بزنید؟! یا سطح دریاها را بالا آورد تا شهرهاتان را فراگیرند؟! یا گرد و غبار غلیظ را برانگیزد تا نتوانید تنفّس کنید؟! یا قحطی را به جایی رساند که سگ و گربه را بخورید؟! یا بیماری‌های مرگبارتری در میانتان شایع سازد تا اجساد یکدیگر را از معابر جمع کنید؟! یا یأجوج و مأجوج را بر شما مسلّط کند تا مردانتان را سر بُرند و زنانتان را به کنیزی برند؟! یا بلایی دیگر بر سرتان آورد که نمی‌توانید تصوّر کنید؟!!

وای بر شما! چه اندازه بی‌پروا شده‌اید! آیا چیزی نیست که شما را بترساند و به سوی پروردگارتان بازگرداند؟! گیرم از انسانیت برائت جسته‌اید و حیوانیت اختیار کرده‌اید؛ آیا حیوان از صاحب خود نمی‌ترسد و راه طویله‌اش را نمی‌شناسد؟! مگر سنگ شده‌اید و دیگر احساسی ندارید؟! اگر اهمّیتی نمی‌دهید که چه بلایی بر سرتان می‌آید،



پس بر فرزندان و فرزندان فرزندان تا هفت نسل رحم کنید که ناگزیر خواهند بود تاوان باورها و کارهای شما را بپردازند! آیا اهمیتی نمی‌دهید که چه بلایی بر سر آنان خواهد آمد؟! در حالی که شما را نفرین خواهند کرد و خواهند گفت: «خداوند آنان را نیامزد! چرا که با حماقت خود ما را بدبخت کردند!» و البته نفرین آنان مستجاب خواهد شد؛ زیرا آنان را در مهلکه‌ای انداخته‌اید که تا هفت نسل از آن بیرون نتوانند آمد!...

خداوند شما را بکشد! انگار که کر شده‌اید و سختم را نمی‌شنوید! یا مستید و نمی‌فهمید چه می‌گویم! چرا واکنشی نشان نمی‌دهید؟! مگر مرده‌اید؟! یا صاعقه‌ای به شما خورده است، پس خشکیده‌اید؟! چه کرده‌اید که تا این اندازه خسته و افسرده‌اید؟! چه خورده‌اید که چنین وارفته‌اید و سست و بی‌عار شده‌اید؟! در حالی که خرها کاه می‌خورند و بار می‌برند و فریادشان گوش را می‌خراشد! جهان را به آتش کشیده‌اید و به نظاره نشسته‌اید! ظالمان را بر خود مسلط کرده‌اید، پس هر کاری که می‌خواهند با شما می‌کنند، ولی دستی نمی‌جنبانید! تنها در خلوت آهی می‌کشید و غری می‌زنید، چونانکه گویی دخترکان یا پیرزنانید! آیا غیرتی در شما نیست که چوب ظلم در شلوارتان کرده‌اند و جز «آخ» نمی‌گویید؟! چرا این خفت را می‌پذیرید و این رنج روزافزون را تحمل می‌کنید؟! چرا حق خود را نمی‌ستانید و فتنه را فرو نمی‌نشانید؟! چرا با من همراه نمی‌شوید تا این شیران را براندازیم و به جایشان کسی را برگماریم که خداوند برگزیده است، تا زمین را از عدالت پر کند چونانکه از ظلم پر شده است؟! چرا من را یاری نمی‌کنید تا رشته‌ی کار را از دست اینان بگیریم و به امامی عادل از آل محمد بسپاریم؟!^۱ آیا عدالت را دوست نمی‌دارید و به خوشبختی راغب نیستید؟! در حالی که عدالت از عسل شیرین‌تر و از مُشک خوشبوتر و از گُل کوکب^۲ زیباتر است، اگر بدانید! یا می‌ترسید که شما را بگیرند یا بکشند؟! در حالی که مرگ از زیستن در ذلت زیر سایه‌ی ظالمان بهتر است، اگر بیندیشید! یا چشم به عالمان و بزرگانان دوخته‌اید که با آنان ساخته‌اند و در برابر ظلمشان ساکت نشسته‌اند؟! در حالی که عالمان و بزرگانان مشتی خائن و فرومایه‌اند و برای آنان دخمه‌ای در قعر دوزخ است؛

۱. منظور، مهدی است.

۲. گلی بسیار زیبا، درشت و پُرپر با رنگ‌های مختلف که به آن «دالیا» می‌گویند.



چرا که دنیا را به آخرت ترجیح داده‌اند و بهشت برین را به نامی یا نانی فروخته‌اند! یا از رحمت خداوند نومید شده‌اید و پنداشته‌اید که خلیفه‌ای برای او در زمین نیست؟! در حالی که رحمت خداوند منقطع نمی‌شود و زمین از خلیفه‌اش خالی نمی‌ماند، ولی بیشترتان غافلید!

پس اینک ندای من را بشنوید و دعوت‌م را اجابت کنید، پیش از آنکه دیر شود و روزی بر شما بیاید که بر امثال شما در گذشته آمد؛ پس از روی زمین برداشته شوید، چونانکه آنان برداشته شدند و به آتشی سوزان انداخته شوید که گوشت را می‌بلعد و استخوان را سیاه می‌کند، پس از مرگی هولناک و قبری تاریک که در آن فشاری چونان فشار منگنه^۱ است!



۱. دستگاه فشردن؛ ماشینی که با آن دانه‌ها یا میوه‌ها را برای گرفتن آب یا روغن از آن‌ها می‌فشارند.



گفتارها





خطبه‌ای از آن جناب که در آن از عواقب غیاب مهدی بیم می‌دهد و به سوی زمینه‌سازی برای ظهور او دعوت می‌کند.

گروهی از یارانمان روایت کردند که عبد صالح منصور هاشمی خراسانی، سه سال پیش از فتنه‌ی شام و عراق برای جمعی از مردم خطبه‌ای خواند و فرمود:

«هان! بدانید که افقِ مغرب، از ابرهای تیره تاریک است. به زودی توفانی سرخ بر شما خواهد وزید و سرزمینِ شما را در خواهد نوردید. نه سقفی باقی خواهد گذاشت که در زیرِ آن پناه گیرید و نه دیواری که در پسِ آن پنهان شوید! در آن زمان، اُمّتِ محمّد آرزو خواهد کرد که نیمی از جوانان خود را بدهد و در عوض، مهدی را در دژه‌ای از دژه‌های حجاز باز یابد!

هان، ای اُمّت نادان! در پیِ چه می‌گردی؟! و به دنبالِ چه می‌روی؟! پیشوای تو مهدی است. آرامشِ شب‌ها و خرمیِ روزهای تو مهدی است. شادیِ ماندگار و شیرینیِ روزگارِ تو مهدی است. خوش‌بختیِ دنیا و رستگاریِ آخرت تو مهدی است. پس چه چیزی تو را از او باز داشته است؟! یا چه کسی تو را از او بی‌نیاز کرده است؟! ...

آیا می‌پندارید که در غیاب او، عدالت را خواهید دید و به شکوفایی خواهید رسید؟! یا می‌پندارید که در غیاب او، امنیت خواهید داشت و خوشبخت خواهید شد؟! نه به خدا سوگند، سپس نه به خدا سوگند؛ بلکه این آرزو را با خود به گور خواهید برد، همچنانکه گذشتگانتان آن را با خود به گور بردند! زیرا خداوند در غیبت گماشته‌اش خیری قرار نداده و در حکومت غیر او برکتی نیافریده است!





راست می‌گویم به شما: در غیبت او، شکم‌هاتان به پشت خواهد چسبید و بر روی خاشاک خواهید خوابید! صبح و شام غضبناک خواهید بود و آرزوی مرگ خواهید کرد! خانه‌های شما غیرمسکون و بازارهاتان تعطیل خواهد شد! زمین‌های زراعی خار خواهد رویاند و درختان میوه خشک خواهد شد! گله‌های دام پراکنده خواهند گشت و کسی نخواهد بود که آن‌ها را جمع کند. سرهای شما شپش خواهد گذاشت و دست‌هاتان خاکی خواهد بود! شهرهاتان ویران و روستاهاتان متروک خواهد شد! از کوچه‌های شما کسی عبور نخواهد کرد و دره‌های شما را کسی نخواهد زد! قنات‌های شما آب نخواهد داشت و در چاه‌های شما مار لانه خواهد نمود! در میادین‌تان گرگ خواهد چرخید و بر برج‌هاتان جغد خواهد نالید! بر پنجره‌هاتان عنکبوت تار خواهد تنید و در حوض‌چه‌هاتان وزغ خواهد خواند! در درّه‌های تاریک ساکن خواهید شد و به قلّه‌ی کوه‌ها پناه خواهید برد! در شکاف صخره‌ها پنهان خواهید شد و با چلیپاسه‌های بیابان همنشین خواهید بود! از سرزمین‌های شما دود به آسمان خواهد رفت و آتش آن خاموش نخواهد شد! دشمنانتان بر شما مسلط خواهند گشت و شیاطینِ غرب و شرق شما را خواهند خورد! گریه‌ی کودکان‌تان را خواهند شنید و بر پیران زمین‌گیرتان رحم نخواهند کرد! اموال‌تان را قسمت خواهند نمود و برای ناموس‌تان قرعه خواهند زد! مردگانتان را به خاک نخواهند سپرد، بلکه برای سگ‌هاشان خواهند گذاشت!

هان، ای مردم! برای آن‌چه در گرو لحظه‌هاست، شتاب نکنید! جهان به پایان خود نزدیک شده و زمانِ وعده‌ها فرا رسیده است. به زودی روزگارِ غیبت که رامش می‌پندارید، همچون شتری بهارمست رم می‌کند و دندان‌های تیزش را در چشم‌هاتان فرو می‌برد. به خدایی که جسم و جانم در دست اوست سوگند که آن‌چه می‌گویم شعر نیست و اغراقی در گفتار شمرده نمی‌شود. زودا که دیگِ جهان به جوش آید و رودِ زمان به خروش گراید و آسیابِ فتنه را بگرداند و سنگِ آشوب را بچرخاند. خطر! خطر!



آگاه باشید که به هیچ یک از شما رحم نخواهند کرد! گوشه‌گیرترین شما را نیز خواهند آورد و کره و دوغش را خواهند گرفت. هنگامی که داسِ فتنه فرود آید، ایستاده درو شود و نشسته خُرد گردد. خطر! خطر! امروز که فرصتی دارید، دین خود را بردارید و بگریزید! اگر حق را با من یافتید به سوی من بیایید، اگر چه چهار دست و پا بر روی برف؛ چراکه من شما را به سوی مهدی رهنمون خواهم شد و اگر مرا نخواستید و خوش نداشتید که به سوی من بیایید، پس بروید و تا می‌توانید دور شوید، اگر چه دور نتوانید شد؛ چراکه به خدا سوگند، اگر در پشتِ ستارگان آسمان پنهان شوید، باز هم شما را می‌یابند و می‌آورند و رسوایتان می‌سازند؛ چرا که این کار چونانکه شما پنداشته‌اید، آسان نیست، بل گرفتاری و بلایی بس بزرگ است که پیر را بی‌تاب و جوان را بی‌خواب می‌کند».

شرح گفتار:

این‌ها فریادهای عالمی بزرگ و دلسوز است که آشکارا به سوی مهدی دعوت می‌کند و از تبعات هولناک استمرار غیبتش خبر می‌دهد؛ تبعات هولناکی که این روزها طلایع‌های آن را در غرب جهان اسلام مشاهده می‌کنیم، ولی باز هم از خواب غفلت بیدار نمی‌شویم و به سوی منجی خود مهدی باز نمی‌گردیم! خوشا به حال آنان که سخن‌شناس هستند و فرق حکمت با سفاهت را می‌دانند و قدر آن را می‌شناسند!





گفتاری از آن جناب درباره‌ی کسانی که اینک قدر او را نمی‌دانند و دعوت او به سوی مهدی را به سخره می‌گیرند.

چگونه بدون آفتاب، روز را خواهند دید و چگونه بدون آب، سبزی زمین را؟! بلکه شام آنان تا ابد ادامه خواهد داشت و زمین آنان مانند شوره‌زار خواهد بود؛ چراکه خلیفه‌ی خداوند بر آنان مستولی نیست و احکام او در میان‌شان جاری نمی‌شود. بگذار کسانی که به وجود خداوند ایمان ندارند و کسانی که برای او شریک می‌گیرند، به سخن من استهزا نمایند و در پی بازی خود بروند؛ چراکه آنان مانند گُشنده‌ی خویش پشیمان خواهند شد و مانند خورنده‌ی نجاست قی خواهند کرد! آن‌گاه در طلب من به دریا خواهند زد و از گردنه‌های کوه‌ها خواهند گذشت؛ بلکه من را در شکاف صخره‌ها جستجو خواهند کرد و از چوپان‌های دشت‌ها سراغ خواهند گرفت؛ تا سخنی را برای آنان بازگو کنم که امروز از من نمی‌شنوند و راهی را به آنان نشان دهم که اینک از من نمی‌پذیرند!

شرح گفتار:

آن سخن که امروز از ایشان شنیده نمی‌شود، ضرورت «بازگشت به اسلام» است و آن راهی که اینک از ایشان پذیرفته نمی‌شود، چند و چون زمینه‌سازی برای ظهور مهدی است.





سخنی از آن جناب حاکی از اینکه از مردم نمی‌خواهد او را موعود بدانند، بل می‌خواهد که او را یاری کنند؛ چراکه یاری او بر آنان واجب است، اگرچه او را موعود ندانند.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: مردی از سرزمینی دور به نزد منصور هاشمی خراسانی آمد و پس از گفتگویی چند، دست او را گرفت و عرضه داشت: «من گواهی می‌دهم که تو همان زمینه‌ساز موعود مهدی هستی که پیامبر خداوند ما را به همراهی با او فرمان داد!» آن بزرگوار چون این سخن را شنید، بی‌درنگ دست خود را از دست آن مرد بیرون کشید و با عتابی به او فرمود:

«دست از من بدار ای برادر! آیا این همه راه را از سرزمین خود آمده‌ای تا من را درباره‌ی دینم فریب دهی؟! به خدا سوگند من زمینه‌ی ظهور مهدی را می‌سازم، ولی اهمیت نمی‌دهم که من را به چه چیز می‌نامی؛ زیرا من آسمان آبی را سقف خود و زمین خاکی را فرش خود نساخته‌ام و خود را مانند پاره‌سنگی در اقیانوس بلا نینداخته‌ام تا تو از سرزمین خویش بیایی و من را موعود بنامی! آیا من <پسر انسان> نیستم؟! پس من را <پسر انسان> بنام و در راهی که پیش گرفته‌ام همراهی‌ام کن؛ چراکه من به سوی مهدی رهسپارم و با تو یا بی تو به او خواهیم رسید».

سپس در حالی که بر می‌خاست تا برود، با آواز بلند فرمود:

«من نداکننده‌ای پیش روی مهدی هستم که ندا می‌کنم: راه را باز کنید!»

شرح گفتار:

این به معنای آن است که وجوب یاری این زمینه‌ساز راستین ظهور مهدی، به سبب مطابقت کامل آموزه‌ها و آرمان‌های او با عقل و شرع است، صرف نظر از اینکه موعود دانسته شود یا موعود دانسته نشود؛ چراکه خداوند فرموده است: ﴿وَتَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۱؛ «در نیکوکاری و پرهیزکاری یاری رسانید» و شکی نیست که قیام او به زمینه‌سازی برای ظهور مهدی مطابق با عقل و شرع، بزرگ‌ترین مصداق نیکوکاری و پرهیزکاری است و از این رو، یاری رساندن به او، به حکم خداوند بر هر مسلمانی واجب است، خواه برایش علم حاصل شده باشد که او همان منصور خراسانی-صاحب پرچم‌های سیاه- است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روایات متواتر وعده داده است و خواه برایش علم حاصل نشده باشد. به همین دلیل است که این انسان بزرگ، با آنکه هیچ کس در علم و فضل به او نمی‌رسد و از همه‌ی نشانه‌های رسیده درباره‌ی منصور خراسانی موعود برخوردار است، درباره‌ی خود ادعایی نمی‌کند و به اثبات مقامی برای خود اهتمامی ندارد، بلکه اهتمام یارانش به آن را نیز نمی‌پسندد و آنان را از آن نهی می‌کند؛ کاملاً برخلاف مدعیان دروغین که با وجود جهل و گمراهی آشکارشان، در میدان ادعاهای گزاف می‌تازند و از هیچ تلاشی برای اثبات مقاماتی که ندارند، فروگذار نمی‌کنند، بلکه همه‌ی هم‌شان دائر میان دو چیز است: ادعایی تازه درباره‌ی خود و اثبات آن! این است فرق میان حق و باطل که بر خردمندان پوشیده نمی‌ماند.





پیامی از آن جناب برای جمعی از جوانان دوستدار مهدی که از او هدایت خواستند.

هنگامی که جمعی از جوانان دوستدار مهدی، برای جناب منصور هاشمی خراسانی نامه‌ای نوشتند و حمایت خود از او را اعلام نمودند و از او طلب هدایت کردند، فرمود:

«به آنان سلام مرا برسانید و بگویید: هنگامی که همگان به سوی راست و چپ می‌گیرند، شما بر طریقت وُسطی استوار بمانید و هنگامی که همگان به سوی زید و عمرو می‌شتابند، شما به سوی مهدی بگرایید. خداوند را بسیار یاد کنید و بهشت را سودای خود قرار دهید و نماز را در اوّل وقت بر پا دارید و زکات را به اهلش بپردازید و به پدر و مادر خود نیکی کنید که دیری با آنان نخواهید ماند و به معروف امر نمایید و از منکر باز دارید و کارهاتان را سبک سازید و هر چه گذاشتنی است را بگذارید و هر چه برداشتنی است را بردارید و برای کوچ کردن به سوی مهدی آماده شوید؛ چراکه من هرگاه همراهانی کافی بیابم، به سوی او کوچ خواهم کرد، اگرچه میان من و او هفت دریا باشد. کیست که ده هزار تن را برای من تضمین کند تا من ظهور مهدی را برای او ضامن شوم؟! زمین گندیده و زمان مانند دمل چرکینی است که سر باز کرده باشد، ولی عاقبت برای پرهیزکاران خواهد بود».





سفارشی از آن جناب برای یاران و پیروانش

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: شبی پیش از سفری، برای وداع با جناب منصور هاشمی خراسانی به نزد او رفتم و عرض کردم: «فدایت شوم، من را سفارش کن؛ چراکه عازم سفری هستم و شماری از یاران و پیروانت را خواهم دید». پس با مهربانی دست من را گرفت و فرمود:

«تو و سایر یاران و پیروانم را به ترس از خدا در پنهان و آشکار سفارش می‌کنم و همه‌ی شما و هر کس که بعدها به شما ملحق می‌شود را به معروف امر می‌کنم و از منکر باز می‌دارم. واجبات خدا را انجام دهید، محرمات او را ترک کنید و حدودش را نگاه دارید. با یکدیگر مهربان باشید و از کینه بپرهیزید. تواضع و ادب را زینت خود قرار دهید که فرزند آدم به چیزی زیباتر از آن دو زینت نیافته و از صبر و نماز نیرو بگیرید که بنده‌ی خدا از چیزی بیشتر از آن دو نیرو نگرفته است. برای روز مکافات - که دیر یا زود خواهد آمد- تدبیری بنمایید و برای رسوایی آن چاره‌ای بیندیشید. مرگ را به خاطر بسپارید که یاد مرگ سپری باز دارنده است و خدا را از یاد نبرید که یاد او دارویی شفا دهنده است. خُرد شما باید به کلاتان احترام کند و کلان شما باید بر خُردتان ترحم نماید. با خوبان بنشینید و درآمیزید و از بدان بپرهیزید و بگریزید. بی‌خبران را خبر دهید و جاهلان را بیاموزید. گمراهان را راه نمایید و پرسندگان را پاسخ گویند. بر سفاقت سفیهان شکیب آورید و دندان بر دندان بفرسایید؛ هنگامی که شما را دشنام می‌دهند تا بیازارند و بهتان می‌زنند تا برنجانند؛ چراکه پیش از شما با پیامبران خداوند چنین کردند و بیش از شما با ما چنین می‌کنند.



مَثَل شما در میان آن‌ها مَثَل زنبور عسل در میان پرندگان است؛ هیچ پرنده‌ای نیست مگر اینکه او را کوچک می‌شمارد، در حالی که اگر می‌دانست او چه چیزی با خود حمل می‌کند، البته کوچکش نمی‌شمرد. زمین‌گندیده و زمان مانند مرداری است که باد کرده باشد، ولی شبی را ندیدیم که روزی را در پی نداشته باشد. پس صبر کنید؛ چراکه فرج شما نزدیک است».





گفتاری از آن جناب در وصف نیکان روزگار

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: شبی به خدمت حضرت منصور هاشمی خراسانی رسیدم، در حالی که تنها بود و از پس پنجره به ستارگان آسمان می‌نگریست. عرض کردم: «فدایت شوم، به چه می‌اندیشی؟» بی‌آنکه نگاه خود را از ستارگان آسمان بردارد، فرمود:

«فلانی! خداوند در گیر و دار این دوران، در این روزگاری که آفتاب دین در پس ابرهای تیره پنهان است، بندگانی دارد که همواره در دل‌های آنان است. آن‌ها در دیده‌ها از نور بیداری چراغی می‌افروزند و مردم را به یاد روزهای خدا می‌اندازند و فرجام عبرت‌آموز گذشتگان را خاطرنشان می‌سازند. آن‌ها همچون راهنمایان بیابان‌های هولناک و بی‌نشانه‌اند. آن که به حق پیوست را بشارت می‌دهند و آن که به باطل گرایید را می‌ترسانند. آری، برای خداوند در گوشه و کنار این زمین پهناور کسانی هستند که از دلبستگی‌های دنیا ذکر او را برگزیده‌اند و داد و ستد، آن‌ها را از نماز اول وقت باز نمی‌دارد. روز و شب را با بندگی خداوند می‌گذرانند و هشدارهای او را به گوش غافلان می‌رسانند. دیگران را به عدالت برمی‌انگیزند و خود پیش از آنان به آن می‌پردازند. دل از دنیا کنده‌اند و به ملکوتیان پیوسته‌اند. تو گویی این جهان را پشت سر گذاشته‌اند و به آخرت کوچیده‌اند. یا هنوز در دنیایند و آنچه در پس پرده است را دیده‌اند. تو گویی به احوال نهان برزخیان پی برده‌اند و روزگاری را در آن به سر برده‌اند. تو گویی قیامت چهره‌ی هولناک خویش را به آن‌ها نشان داده، یا آتش سوزان جهنم آن‌ها را در میان گرفته است. گویی رازهایی را می‌بینند که دیگران نمی‌بینند و چیزهایی را می‌شنوند که مردم نمی‌شنوند».



سپس به سوی من نگاهی افکند و آهی کشید و در حالی که اشک از دیدگانش سرازیر بود، ادامه داد:

«فلانی! اگر آن‌ها را بیابی و جایگاه بلندشان را ببینی که چگونه دفتر اعمال خویش را گشوده‌اند و برای رسیدگی به حساب خود آماده‌اند؛ می‌اندیشند که چه کارهای کوچک و بزرگی که مأمور به انجام آن بوده‌اند و در آن کوتاهی ورزیده‌اند و چه کارهای بسیاری که از انجام آن ممنوع بوده‌اند و انجام داده‌اند. آن‌ها سنگینی بار گناهان خویش را احساس می‌کنند و از کشیدن آن درمانده شده‌اند و به زانو در آمده‌اند و همچون دردمندان می‌گریند و به خود می‌پیچند. چه شب‌هایی که خواب به چشمشان نمی‌آید و در گوشه‌ای تاریک و خلوت، زانوی تفکر به آغوش می‌گیرند. گاهی به نماز برمی‌خیزند و گاهی به سجده می‌روند. گاهی نیز دیدگان اشک‌بار خویش را به آسمان شب می‌دوزند، چنانکه گویی در میان ستارگان آن به دنبال چیزی می‌گردند. اگر پرده از پیش چشمانت کنار رود خواهی دید که فرشتگان بر آن‌ها فرود آمده‌اند و گرد آن‌ها را فرا گرفته‌اند و درهای آسمان به رویشان گشوده شده و بهشت‌های پر نعمت برایشان مهیا گشته است.

آه که چه اندازه مشتاق آن‌هایم! بی‌گمان آن‌ها برادران من هستند که زمان از من بازشان داشته و مکان از من جداشان ساخته است، ولی زود باشد که آواز من را چون آواز صاحب کبوترها بشنوند و از هر گوشه‌ی این زمین به سویم بشتابند، تا من را در راهی که آغاز کرده‌ام همراهی ام کنند و برای رسیدن به مقصودی که قصد نموده‌ام یاری ام رسانند. آن‌گاه آن‌ها را برای من همراهانی پایدار و یارانی وفادار خواهی یافت که علمم را فرا می‌گیرند و از دستبرد نگه می‌دارند و چشمه‌های آن را جاری می‌سازند و برای عمل به آن مسابقه می‌گذارند؛ چرا که آن‌ها را چشمی بینا و گوش‌شنواست و قدر عالم را می‌شناسند. نه کج‌فهم و بدزبانند و نه سست‌کار و نابردبار. تردید به دلشان راه نمی‌یابد و بدگمانی به سویشان نمی‌تازد. به هم مهر می‌ورزند و با هم می‌سازند. خداوند آن‌ها را بدین خوی پسندیده ستوده و برای این کار فرخنده ذخیره نموده.

سُبُلُ السَّلَامِ

آن‌ها همچون دانه‌هایی هستند که غربال شده باشند و همچون ابرهای بارانی که از این سو و آن سو به هم پیوسته باشند. اینک اگر سؤالی داری پیرس».

گفتم: فدایت شوم، به من دعایی بیاموز که در این هنگامه‌ی پر فتنه بخوانم! فرمود:

«در بامداد و شامگاه بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَمِنْ تَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ، وَمِنْ فُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَمِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ، وَمِنْ شَرِّ مَا قُدِّرَ وَقُضِيَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ، وَشِدَّةِ قُوَّتِكَ، وَبِعَظِيمِ سُلْطَانِكَ، وَبِقُدْرَتِكَ عَلَى خَلْقِكَ، أَنْ تَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُعِيدَنِي مِنْ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ مُضِلَّةٍ يَسُوقُهَا إِلَيَّ الشَّيْطَانُ وَحَزْبُهُ وَيَسُوقُهَا إِلَيَّ الْمَسِيحُ الدَّجَالُ!»

شرح گفتار:

معنای دعایی که بزرگ‌مرد دوران، حضرت منصور هاشمی خراسانی به یکی از یاران و شاگردان خود تعلیم داد این است: «خداوندا! من از زایل شدن نعمت و از برطرف شدن عافیت و از ناگهان رسیدن بلایت و از درافتادن به بدبختی و از شرّ چیزی که در قضا و قدر آمده است به تو پناه می‌آورم! خداوندا! من از تو به واسطه‌ی شکوه پادشاهی‌ات و شدت نیرویت و بزرگی سیطره‌ات و قدرتی که بر آفریدگانت داری، مسئلت دارم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و من را از فتنه‌ی کور گمراه‌کننده‌ای که شیطان و حزب او به سویم سوق می‌دهند و مسیح دجال به سویم سوق می‌دهد پناه دهی!»





گفتار هفتم

خطبه‌ای از آن جناب که در آن جوامع حکمت را گرد آورده است.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: جناب منصور هاشمی خراسانی در قریه‌ای فرود آمد تا اهل آن را به سوی خداوند و خلیفه‌اش در زمین دعوت کند؛ پس اهل آن از او استقبال کردند و او به مدت سه روز در میان آنان میهمان بود، تا هنگامی که خواست از میان آنان برود، به سوی او شتافتند و پیرامونش را گرفتند و گفتند: «ای دوست خدا! پیش از آنکه بروی ما را پند بده؛ چراکه جز به حکمت از تو سخنی نشنیدیم و سخن تو صخره‌ها را به جنبش در می‌آورد!» پس آن جناب بر لبه‌ی حوضی ایستاد تا همگان او را ببینند و فرمود:

«ای مردم! بدانید که هیچ سرمایه‌ای برای شما سودمندتر از دانایی نیست و مردم یکی از سه کس هستند: کسی که می‌داند، کسی که در صدق دانستن است و کسی که کسی نیست. ای مردم! در زندگی‌های خود فرو نروید و از آن چه بر دنیا و آخرت‌تان می‌رود بی‌خبر ننمایید. بی‌خبری در این روزگار گناهی بسیار بزرگ است. با قرآن انس بگیرید و آن را به کار بندید. با سنت پیامبر و خاندانش آشنا شوید و از آن پیروی کنید. عقل‌های خود را به کار اندازید و سخنان اینان -و با دست به ملایان و بزرگان قریه اشاره کرد- را بسنجید. اگر آن را مطابق با عقل‌های خود و مطابق با قرآن و سنت یافید بپذیرید وگرنه به دیوار بزنید و گناه آن بر گردن من باشد. جز خدا و گماشتگانش در زمین هیچ کس را شایسته‌ی اطاعت ندانید که یهود را اطاعت از ملایان و بزرگان گمراه کرد؛ چنانکه در قرآن آمده است: ﴿اتَّخَذُوا أَعْبَارَهُمْ وَوَضَعُوا لَهُمْ أَزْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱. تقلید ریشه‌ی عقل را می‌خشکاند

و جایی برای تفکر نمی‌گذارد. نسبت به باورهای کهنه و دیدگاه‌های غلط خود تعصب نداشته باشید که چنین تعصبی درباره‌ای از درباره‌های جهنم است. بهترین شما کسی است که معرفت بیشتری داشته باشد، نه کسی که نماز و روزه‌ی بیشتری دارد. ایمان و عمل صالح مانند این دو انگشت من - و دو انگشت میانی و اشاره را به هم پیوست - به یکدیگر پیوسته‌اند و هیچ یک بدون دیگری شما را سود نمی‌رساند. ایمان، عقیده‌ی درست است و کسی که عقیده‌ی درستی ندارد اگر چه از عابدترین مردم باشد رستگار نخواهد شد. پس عقیده‌ی خود را در میزان عقل قرار دهید و به قرآن و سنت عرضه کنید مبدا که به خطا رفته باشید. شیفته‌ی دنیا نشوید و آخرت خود را به آن نفروشید. آن کس که آخرت خود را به دنیا فروخته معامله‌ی زیانباری کرده و ورشکست شده است. از خواهش‌های نفس پیروی نکنید که خواهش‌های نفس را پایانی نیست، بل به ندای وجدان گوش بسپارید که مایه‌ی پشیمانی نخواهد شد. واپسین سخن من با شما این است که امام زمان خود را بشناسید؛ چراکه هر کس امام زمان خود را نشناسد دین خود را شناخته است و در چنین کسی خیری نیست. من چند روزی میهمان شما بودم و اکنون از میان شما می‌روم. شما خوب می‌زبانی برای من بودید - خداوند شما را خیر دهد -؛ پس آیا من خوب میهمانی برای شما بودم؟»

مردم از هر سو پاسخ دادند: تو بهترین میهمانی بودی که تاکنون داشته‌ایم. پس آن جناب ادامه داد:

«اگر چنین است پس من و سخن من را از یاد نبرید و به یاد یکدیگر بیاورید و به آنانی که من و سخن من را نمی‌شناسند برسانید، شاید خداوند به آنان سود رساند. خداوند درباره‌ی من از شما خواهد پرسید که آیا به سخن بنده‌ام که او را به سوی شما آوردم گوش سپردید؟! من همه‌ی شما را به خداوند مهربان می‌سپارم و امیدوارم که تقدیر، مرا به سوی شما یا شما را به سوی من بازگرداند؛ و السلام علیکم و رحمت الله.»



آن گاه از لبه‌ی حوض پایین آمد و به طرف ملایان قریه که با خشم در کناری ایستاده و به سخنان او گوش سپرده بودند رفت و از آنان دلجویی کرد؛ چراکه دانست از او کینه به دل گرفته‌اند و سپس به همراه یارانش از قریه بیرون شد تا در زمین سیر کند.





گفتاری از آن جناب درباره‌ی مدّعیان دروغین

از بالای آسمان هفتم و زیر زمین چهارم خبر می‌دهند، ولی از عقاید اسلام آگاهی درستی ندارند و از حلال و حرام آن چیز درخوری نمی‌دانند و کلمات قصارشان چون غار غار کلاغان بی‌معنا و نامفهوم است! نه در زمین علم ریشه‌ای دارند و نه در آسمان تقوا ستاره‌ای! یکی را با خوابی نادیده از راه به در می‌کنند، دیگری را با ندایی ناشنیده! یکی را با آیتی نازل‌نشده در چاه می‌اندازند، دیگری را با روایتی نارسیده! یکی را با گفتاری بیهوده می‌فریبند، دیگری را با طلسمی پیچیده! پس بدین سان هیچ در گشوده‌ای را به سوی مهدی نمی‌گذارند مگر آنکه می‌بندند و هیچ راه کوتاهی را به روی یارانش نمی‌گذارند مگر آنکه سد می‌کنند و هیچ منزل گاه بکر و پاکیزه‌ای را برای دوستدارانش نمی‌گذارند مگر آنکه به گند می‌کشند! هر روز به رنگی در می‌آیند و درباره‌ی خود ادّعی جدیدی می‌کنند و به کشف تازه‌ای نائل می‌شوند؛ چراکه جاه‌طلبی‌ها و گزافه‌گویی‌هایشان را پایانی نیست. حق را به باطل می‌آمیزند و راست را به دروغ می‌آلاینند، تا جایی که نه برای حق حرمتی می‌ماند و نه برای راست قیمتی! هنگامی که پرچم حق برافراشته می‌شود کیست که آن را بشناسد و هنگامی که سخن راست گفته می‌شود کیست که آن را بپذیرد؟! چشم‌ها کور و گوش‌ها کر و دست‌ها خسته شده است و دیگر حوصله‌ای برای سنجش و بررسی نیست؛ چراکه مدّعیان، تخم بدگمانی را در هر جا پاشیده‌اند و غبار بدبینی را در زمین و زمان برانگیخته‌اند و جان را به گلو و کارد را به استخوان رسانده‌اند.

شرح گفتار:

برای آشنایی بیشتر با مدّعیان دروغین و شیوه‌های آنان، بنگرید به: مقاله‌ی «آشنایی با مدّعیان دروغین (۱)؛ روش‌شناسی».



گفتاری از آن جناب در وصف بهشت و اهل آن

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: در محضر آقایمان منصور هاشمی خراسانی بودیم، پس برای ما خطبه‌ای خواند و در آن به وصف پرهیزکاران پرداخت و در ضمن آن فرمود:

«نمی‌بینید آنانی را که شب‌ها از بیم مرگ نمی‌خوابند و از واهمه‌ی آتش می‌گیرند؟ باور آنان به آخرت چنان است که گویی آن‌را می‌بینند. اشتیاق‌شان به بهشت اشتیاق کسانی است که میان دشت‌های سرسبز آن گام می‌نهند و در کنار جویباران زیبای آن می‌نشینند و در سایه‌ی درختان پرمیوه‌اش که همواره برقرار است استراحت می‌کنند، در حالی که می‌دانند پس از مرگ نخستین دیگر نخواهند مرد و در همسایگی خدا جاودان خواهند زیست. هر یک از آنان دل از دنیای دون گسسته و به سرای جاودانگی پیوسته است. وقتی به پیش روی خود می‌نگرند خانه‌هایی را می‌بینند که به نور خدا بلندی یافته و پیرامون آن باغ‌هایی است که تا چشم سود می‌دهد گسترده است؛ بهشت‌هایی که وسعت آن‌ها چون وسعت آسمان پهناور بی‌کران و شگفت‌انگیز است. آنان در این هنگام به پشت سر خود که دنیای نازیباست بر نمی‌نگرند؛ زیرا آن‌چه در پیش روی خود می‌بینند آنان را از پشت سرشان مشغول ساخته است. خداوند جلّ جلاله پرده را از پیش چشمانشان برمی‌گیرد و آن‌چه را که برایشان مهیا ساخته است نشانشان می‌دهد؛ پس آنان از شوق آن بی‌قرار می‌شوند و از بیم نارسیدنش خویش‌ن‌دار می‌گردند. آنان در بهشت همسایه‌ی پیامبران و همنشین صدیقان و شهیدان و صالحان خواهند بود، پس اینان به دیدار آنان می‌روند و آنان به دیدار اینان می‌آیند و این از برترین نعمت‌های بهشت است.»





سپس روی به من کرد و فرمود:

«آیا دوست نمی‌داری که همسایه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و همنشین خاندانش باشی؟!»

سپس به سخن خود بازگشت و فرمود:

«هنگامی که مؤمن را در گور می‌نهند می‌ترسد؛ پس خدا بوی بهشت را به مشام او می‌رساند تا بدان آرام گیرد و اگر کسی بوی بهشت را درنیابد برای او خیر خواسته نشده است. سپس هیچ چیز برای مؤمن خوشایندتر از این نخواهد بود که دوستان خدا را در کنار خود می‌یابد و به آنان انس می‌گیرد. آن‌گاه پس از درنگی که از آن‌گزیری نیست، دری از درهای بهشت به روی او گشوده می‌شود، پس او مانند دامادی که به حجله‌ی عروس داخل شود، در میان دوستان خدا به بهشت داخل و دیده‌اش به آفاق آن روشن می‌گردد. در این هنگام برخی از کسانی که با او هستند می‌گویند: واگذاریدش تا خود را بازیابد؛ چراکه او از دنیا می‌آید. پس وی در سایه‌ی درختی یا بر کنار رودی یا بر فراز تختی یا در برخی خانه‌ها می‌نشیند و برای او چیزی می‌آورند تا بخورد و بیاشامد و چشمش روشن باشد و خستگی مرگ را بزدايد. آن‌گاه به آرامی دوستان شایسته و خویشان نیکوکار او که پیشتر از دنیا رفته‌اند بر وی وارد می‌شوند و خوشامدش می‌گویند و او به دیدار آنان و آنان به دیدار او مسرور می‌گردند. پس چنان می‌پندارد که از سفری بازآمده یا از خواب کوتاهی برخاسته است. سپس او را به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مژده می‌دهند و بدین مژده سروری در او وارد می‌شود که مانند آن در او وارد نشده باشد. پس وی به زیارت آن حضرت و به زیارت خلفاء او می‌رود و مورد عنایت آنان قرار می‌گیرد. آن‌گاه او را در بهشتی که پروردگار مهربان ویژه‌ی او ساخته است ساکن می‌کنند و از نعمت‌های بی‌پایان آن بهره‌مند می‌سازند».



من عرض کردم: فدایت شوم، به گفتار خود دل‌های ما را شیفته نمودی! ای کاش نعمت‌های بی‌پایان آن را بیشتر وصف می‌فرمودی! فرمود:

«اگر نعمت‌های بی‌پایان بهشت را آن‌گونه که هست می‌دیدید و از زیبایی‌های اسرارآمیز آن آگاهی می‌یافتی، چیزی در چشم تو از دنیا و زینت‌های آن بی‌ارزش‌تر نمی‌بود. اگر درختان سرسبز بهشت را می‌دیدید که شاخسارانش در وزش نسیم‌هایی که از زیر عرش می‌آیند می‌لرزد و ریشه‌هایش در تپه‌هایی که از مُشک و زعفران است فرو رفته و در زیر آن چشمه‌های گلاب جوشان است، همانا نسبت به شهوات دنیا بی‌رغبت می‌گشتی و آن را برای اهلش وا می‌گذاشتی. آیا نمی‌دانی که بر ساقه‌ی درختان بهشت کهربا آویخته و بوته‌های یاس و نیلوفر بنفش پیچیده و آن درختان در میان دشت‌هایی روییده‌اند که از گل‌های هزار رنگ و سبزه‌زاران چشم‌نواز پوشیده شده است؟ آیا نمی‌دانی که در میان آن دشت‌های خرم و پیرامون آن درختان پرمیوه، نه‌رهایی از آب زلال و نه‌رهایی از شیر تازه و نه‌رهایی از غسل باصفا و نه‌رهایی از شراب پاک جاری است؟ و در میان آن‌ها نه‌ری است که به آن تسنیم می‌گویند و نه‌ری دیگری است که به آن سلسبیل می‌گویند و طعم آن مزه‌ی زنجبیل است. آیا نمی‌دانی که از سقف خانه‌های بهشت و دیواره‌ی غارهای آن قندیل‌های الماس آویزان است و سنگریزه‌های آن از مروارید و یاقوت و خاشاک آن از عقیق و فیروزه و خاک آن از مشک و زعفران است؟ در آنجا خانه‌هایی است که با خشت‌های طلا ساخته شده و با برگه‌های نقره زینت یافته و برای آن خانه‌ها دره‌ایی از زمرد سبز و پنجره‌هایی از بُرُنز یکپارچه و شیشه‌هایی از بلور شفاف است. در اتاق‌های آن‌ها و پیرامون رودها و میان بوستان‌ها و زیر درختان میوه، تخت‌هایی از چوب بلوط و گردو است که بر آن‌ها نقوشی زیبا حکاکی شده است و بر آن تخت‌ها فرش‌هایی است که از ابریشم خالص بافته شده و بر آن فرش‌ها تشک‌هایی است که از مخمل سبز به هم رسیده و بر آن تشک‌ها پشته‌هایی است که از استبرق آبی نهاده شده است

و بر هر تخت سفره‌ای گسترده است که بر آن انواع میوه‌های چهار فصل از سیب و انگور و موز و گلابی و انجیر و انار و آلو و پرتقال و هلو و میوه‌هایی که در دنیا نیست و طعام‌های خوش‌رنگ خوش‌بوی خوش‌طعم و بشقاب‌هایی از بلور و کاسه‌هایی از طلا و قاشق‌هایی از نقره قرار دارد و کنار هر سفره بانوی زیبایی است که مشتاق شوی خویش است، در حالی که جامه‌هایی از تور آبی و دیباچ سپید بر تن دارد و خود را به جواهرات زینت داده و با بخور خوشبو ساخته است. گیسوان این بانوان به تیرگی شام سیاه و رویشان به درخشندگی قرص خورشید و اندامشان به لطافت شکوفه‌های بهاریست و گیسوان برخی از آن‌ها طلایی رنگ و گیسوان برخی دیگر به رنگ خرماسست و برای آن‌ها چشم‌هایی است به رنگ‌های سیاه، آبی و سبز و لب‌هایی باریک و ابروانی کشیده که در زیبایی به خیال نگنجد و در دست‌هاشان جام‌های سیمین از شراب و شربت عسل است که به شویشان پیش کش می‌کنند، در حالی که برای مصاحبت او از یکدیگر پیشی می‌گیرند و برای جلب توجه او مسابقه می‌گذارند».

در این هنگام آن حضرت سکوت نمود و پس از مدّتی دوباره فرمود:

«یکی از نعمت‌های بهشت آن است که خداوند فرشته‌ای را بر بهشتیان گماشته است تا هر روز آنان را مخاطب ساخته ندا سر دهد: ای اهل بهشت! جاودان خواهید بود! و فرشته‌ی دیگری ندا سر می‌دهد: آگاه باشید که برای شماست هر چیزی که بخواهید و بیشتر! و نعمت دیگر آن است که خداوند گرما و سرما و تاریکی را از بهشت و رنج و بیماری و پیری را از اهل آن برداشته است و نعمت دیگر آن است که هیچ روزی از روزهای بهشت با روز پیشین برابر نیست و نعمت دیگر آن است که گاهی اهل بهشت اهل دوزخ را در میان عذاب مشاهده و با آنان گفتگو می‌کنند و نعمت دیگر آن است که فرشتگان با اهل بهشت و اهل بهشت با فرشتگان سخن می‌گویند و نعمت دیگر آن است که اهل بهشت جز زیبایی نمی‌بینند و جز زیبایی نمی‌شنوند



و دیدن اهل دوزخ دیدن عدالت است و نعمت دیگر آن است که بهشتیان در هر جای بهشت که بخواهند ساکن می‌شوند و نعمت دیگر آن است که خدا حساب را از اهل بهشت برداشته است و آنان را نمی‌رسد که در آن گناه کنند و نعمت دیگر آن است که خداوند درجات اهل بهشت را بالا می‌برد و نعمت دیگر آن است که اهل بهشت پادشاهان بهشت‌اند و دیگر آن که بهشت فراتر از این‌هاست!

سپس آن حضرت به من روی نمود و فرمود: «آیا کافی نیست؟». عرض کردم: فدایت شوم، نیمی از آن چه فرمودی برای اهل خرد کافی است. سپس به یاران خود روی نمود و با آواز بلند فرمود:

«آگاه باشید! این بهشت برای شما و برای کسانی است که بر طریقت شما باشند و برای دیگران جز آتش نیست!»

شرح گفتار:

منظور از «طریقت شما» در این گفتار شریف، مجموعه‌ی عقاید و اعمال صالحی است که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» بر پایه‌ی کتاب خدا و سنت متواتر پیامبر او و در روشنایی عقل سلیم تبیین شده و نمایانگر اسلام خالص و کامل است و هر کس آن را بپذیرد اهل بهشت و هر کس آن را نپذیرد اهل دوزخ است.

گفتنی است که بسیاری از یاران منصور، این گفتار شریف را با خود دارند و در آغاز روز می‌خوانند تا یاد بهشت در آن‌ها راسخ شود و از تعلق به دنیا تا پایان روز در امان مانند.





خطبه‌ای از آن جناب که مردم را در آن پند می‌دهد و از دل‌بستگی به دنیا و فراموشی آخرت بر حذر می‌دارد.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: منصور هاشمی خراسانی را دیدم که بر درخت توتی تکیه داده است و گروهی از مردم را پند می‌دهد و می‌فرماید:

«ای بندگان خدا که به گرد آوردن اموال سرگرم شده‌اید و برای تحصیل قدرت مسابقه گذاشته‌اید! بدانید که زندگی شما ناپایدار و مرگ شما نزدیک است. گورها را برای شما کنده‌اند و کفن‌ها را برای شما بریده‌اند. به زودی دنیایی که برای آن رنج‌ها کشیده‌اید و ستم‌ها کرده‌اید و دروغ‌ها گفته‌اید و آبروها برده‌اید، به شما پشت می‌کند و شما را وا می‌گذارد. نه از سکون شما بعد از حرکت متأسف می‌شود و نه از سردی شما بعد از حرارت اندوهگین. بر یتیمی کودکان تن غصه نمی‌خورد و بر بیوه‌گی همسرانتان دریغ نمی‌ورزد؛ چرا که در جبلت آن رحمی نهاده نشده و در سرشت آن عطوفتی نیست. کودکان شیرخوار را پا بر گلو فشرده و نوعروسان ناکام را خاک بر سر کرده و از جوانان آرزومند و پیران نیازمند در نگذشته است. چه بسیار مظلومانی که دادشان را نستانده و افتادگانی که دستشان را نگرفته است! آه از فریادهایی که از آن به آسمان است و آه از اشک‌هایی که از آن بر زمین! شما میراث‌خوار گذشتگانید و آیندگان میراث‌خوار شما خواهند بود. در خانه‌های کسانی ساکن شده‌اید که اکنون ساکنان گورها هستند و به مناصب کسانی نائل شده‌اید که اکنون گوشت بر استخوانشان نیست. چه صورت‌های زیبایی که باد کرد و منفجر شد و چه بدن‌های ورزیده‌ای که پوسید و مضمحل شد! پس به چه چیز این دنیا دل بسته‌اید و به کجای آن چشم دوخته‌اید؟! »

در حالی که آنچه گرد آورده‌اید، پراکنده خواهد شد و آنچه ساخته‌اید، ویران. بدن‌های خود را برای کرم‌ها فربه کرده‌اید و اموال خود را برای موربانه‌ها هزیننه نموده‌اید. جان‌های شما به جرعه‌ای آویخته و نفْس‌هاتان به لقمه‌ای وابسته است. اندام شما ناتوان و آفات دنیا در کمین است. هر جایی که بروید گریبان شما در دست مرگ است و شما را از آن گریزی نیست. نه در قلّه‌های کوه‌ها از آن در امان خواهید بود و نه در زوایای درّه‌ها از آن پنهان. اکنون که فرصتی دارید و می‌توانید، برای آخرت توشه‌ای بگیرید و خود را به کاری وادارید که برایتان سودمند است».

در این هنگام، جوانی از میان مردم گفت: «ای استاد! بهترین توشه برای آخرت چیست و سودمندترین کار برای ما کدام است؟». آن جناب به او نگاهی انداخت و فرمود:

«با تعلیم تربیت خواهی شد و با رهنمودم راه خواهی یافت؛ چراکه زبانم به حکمت گویاست و از درونم علم می‌جوشد. بهترین توشه برای آخرت پرهیزکاری است و سودمندترین کار برای شما یاری خلیفه‌ی خداوند؛ چراکه پرهیز از بدی بر انجام خوبی مقدّم است و یاری خلیفه‌ی خداوند از یاری دیگران اولی. زنه‌ار به یاری ستمگران نپردازید تا خون ستمدیدگان را بریزید و جانب فرمان‌روایان را نگیرید تا جانب مهدی را فرو گذارید! چه کسی بدبخت‌تر از کسی است که آخرت خود را به دنیای دیگران می‌فروشد و چه کسی گمراه‌تر از کسی است که گماشته‌ی خود را بر گماشته‌ی خداوند مقدّم می‌سازد؟! حسرت مانند خون، به همه‌ی اجزایش خواهد رسید و پشیمانی مانند پوست، سر تا پایش را فرا خواهد گرفت، هنگامی که مرگ مانند عقاب بر سر او فرود می‌آید و چنگال‌هایش را مانند تیر در جان او فرو می‌برد، تا او را با خود به جهانی ببرد که بس هولناک و محنت‌انگیز است و بازگشتی از آن متصوّر نیست».



سپس روی به مردم کرد و با آواز بلند فرمود:

«هان ای مردم! از دنیا روی بگیرید پیش از آنکه از شما روی بگیرد و به آخرت روی آورید پیش از آنکه به شما روی آورد. نفس‌های خود را به پرهیز وادارید و به خوشی عادت ندهید. دنیا را بر خود سخت بگیرید تا آخرت بر شما آسان شود؛ چراکه به خدا سوگند سختی دنیا پایان می‌پذیرد، اما سختی آخرت همیشگی است؛ همچنانکه آسایش دنیا دیری نمی‌پاید و آسایش آخرت جاودان است. آگاه باشید! بهشت جاودان برای کسانی است که بهای آن را پرداخته‌اند و چه سود کرده‌اند کسانی که فانی را به باقی فروخته‌اند! آفرین بر آنان و خوشا به حالشان! گوارایشان باد خشنودی خداوند و پاداش‌های او!»

پس چون برخاست تا برود، آن جوان به نزد او آمد و گفت: «استاد! به من اذن بده تا با شاگردان تو بیایم؛ چراکه من را پس از این در دنیا رغبتی نیست!» آن جناب به او نگاهی انداخت و فرمود:

«اکنون که از دنیا بریدی، با من بیا تا تو را به آخرت رهنمون شوم؛ چراکه راه‌های کوتاهی را می‌شناسم و از روش‌های نیکویی آگاهی دارم.»

پس آن جوان با آن جناب همراه شد و به شاگردان او پیوست تا برای یاری مهدی تعلیم داده شود.





خطبه‌ای از آن جناب خطاب به کسانی که دعوت او را نپذیرفتند و به ضدّیت با آن پرداختند.

زنده باد سری که به قدر خویش داناست و پاینده باد دلی که به عیب خویش شناساست. ناشنوای حقیقی آن است که به آواز حق ناشنواست و نابینای واقعی آن است که به جلوه‌ی حق نابیناست. بی‌تردید حق را نشانтан دادم و نخواستید ببینید و سرودش را بر شما خواندم اما نشنیدید و راهش را برایتان هموار ساختم ولی نپیمودید. به راستی می‌گویم که شما را اندرز دادم و به سوی خیر دعوت نمودم؛ دانش را برایتان پیراسته کردم و حکمت را جویده در دهانتان نهادم؛ با حجت‌هایی که از فولاد استوارتر است و بیناتی که از برف پاکیزه‌تر؛ مانند ستاره‌ای که در شب درخشان می‌شود و مانند چراغی که در تاریکی روشن؛ تا گمگشتگان کوهستان‌ها راه یابند و سرگشتگان بیابان‌ها شاد شوند؛ با تزکیه‌ها و تعلیم‌ها و مثل‌ها و نصیحت‌ها؛ بدون مزدی که بر شما گران آید یا ادعایی که شما را بترساند؛ ولی با این حال، از من گریختید و با من ستیزه جُستید! وای بر شما! آیا در انتظار چیزی بهتر از این هستید که من برای شما آوردم؟! در حالی که بهتر از یقین چیزی نیست و فراتر از آن چیزی نخواهد آمد! من کتاب خداوند را بر شما خواندم و سنت پیامبرش را به شما آموختم و پهلوی باطل را شکافتم و حق را از درونش بیرون کشیدم و کسی جز من جرأت آن را نداشت! اگر شما با من همراه شوید من شما را از گمراهان می‌رهانم و به مهدی می‌رسانم و این برای شما خوب است و اگر با من همراه نشوید من را بر شما سلطه‌ای نیست؛ آن گاه بر فراز این قلّه یا درون آن دژه‌ی خود می‌مانم و از گیاه زمین و آب آسمان تغذیه می‌کنم و پروردگارم را می‌پرستم تا هنگامی که من را به نزد خویش برد یا برای من حکم فرماید؛ چراکه او مهربان‌ترین مهربانان و برترین حکم‌کنندگان است.

شرح گفتار:

منظور ایشان از «حجّت‌هایی که از فولاد استوارتر است و بیناتی که از برف پاکیزه‌تر» و نیز «تزکیه‌ها و تعلیم‌ها و مثل‌ها و نصیحت‌ها» آموزه‌های گران سنگ ایشان است که عصاره‌ی آن، کتاب بزرگ «بازگشت به اسلام» است که چونان آفتابی از حکمت و معرفت بر جهان اسلام طالع شده و در حال روشنگری و نورافشانی است، ولی کوردلان سیه‌روز شعاع آن را نمی‌بینند و در ظلمت خویش ماندگارند.





گفتار دوازدهم

گفتاری از آن جناب در بیان اینکه با باطل مدارا نمی‌کند و در برابر ضلالت ساکت نمی‌نشیند، هر چند همهی مردم از اطراف او پراکنده شوند.

حضرت منصور هاشمی خراسانی در وصف مرام خویش خطاب به گروهی از اصحابش فرمود:

«من با دادگری همزادم و تا بوده‌ام با کتاب و سنت بوده‌ام؛ نه پیش افتاده‌ام و نه وامانده‌ام و نه تردید کرده‌ام. هان! به خدا سوگند که اگر همهی مردمان از من بپُرنند تا جایی که در زیر این خنگ گردون احدی با من نماند، هر آینه تردید ندارم که من یکی بر هدایت‌م و آن‌ها همه در ضلالت‌اند. آشنا باشید! من از مردمی هستم که سرزنش بداندیشی آن‌ها را از راه خدا باز ندارد و از ملامت ملامت‌گری نمی‌هراسند؛ گفتارشان گفتار راستان و کردارشان کردار درستان است؛ آنان که تا هستند رهنمای گمگشتگانند و در زنده کردن کتاب خداوند و سنت پیامبرش می‌کوشند؛ نه تکبر می‌ورزند و نه برتری می‌جویند؛ نه زیادت می‌خواهند و نه به خیانت می‌پردازند؛ نه حق را وا می‌گذارند و نه به باطل می‌گرایند؛ آنان که هیچ‌گاه خاطر به پلیدی نمی‌آلیند؛ نه چرب‌زبانی چاپلوس آنان را می‌فریبد و نه بریدن مردم آنان را می‌ترساند؛ دل‌هاشان پیوسته در محلّ اعلیٰ به پرواز است و لب‌هاشان همواره به قول أحسن باز. هان! برای چیزی که در گرو لحظه‌هاست، شتاب نکنید؛ چراکه جوجه تا پر در نیآورده است نمی‌پزد و صاعقه تا برق نزده است نمی‌غرد.»

شرح گفتار:

مراد آن جناب از این گفتار فصیح و بلیغ که میراث آل ابراهیم و خصیصه‌ی هاشمیان است،



آن است که با باطل سازش نمی‌کند و از افشا و توبیخ آن دست بر نمی‌دارد، هر چند این کارش باعث شود که همه‌ی مردم از اطراف او پراکنده شوند و او را دشمن بگیرند؛ چراکه او بر خلاف دیگران، به دنبال جمع کردن مردم به گرد خود با هر شیوه‌ی ممکن نیست، بلکه به دنبال جمع کردن مردم به گرد مهدی با شیوه‌ای مناسب و شایسته‌ی اوست و از این رو، به دروغ و تملق و مداهنه آلوده نمی‌شود و به کسی باج نمی‌دهد و از کسی رشوه نمی‌ستاند و مقصود آن جناب از «**خنگ گردون**» آسمان است که شب و روز آن را فرا می‌گیرد؛ زیرا «**خنگ**» چیزی است که در آن سیاه و سپید باشد و «**گردون**» شمردن آسمان، به اعتبار گردش خورشید و ماه و ستارگان در آن است و مقصود آن جناب از این سخن بدیع که فرمود: «**هان! برای چیزی که در گرو لحظه‌هاست، شتاب نکنید؛ چراکه جوجه تا پر در نیاورده است نمی‌پزد و صاعقه تا برق نزده است نمی‌غزد**»، آن است که هر چند او اهل سازش با باطل نیست، ولی نمی‌تواند پیش از فراهم شدن امکانات و مقدمات لازم، بر ضد آن قیام نماید و از این رو، توقع عجولانه‌ی مردم از او برای قیام درست نیست، بلکه باید صبر کنند و یاری رسانند تا زمینه‌ی این کار فراهم شود و آن جناب هنگامی این سخن را فرمود که شنید برخی جاهلان او را به خاطر عدم قیام، به شک و ترس و سازش و چیزهایی از این دست متهم می‌کنند که او از آن‌ها مبرا است.





گفتاری از آن جناب در مذمت عالمان بد که از دعوت او به سوی مهدی حمایت نمی‌کنند.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: منصور هاشمی خراسانی برای شماری از عالمان نامه‌هایی نوشت و آنان را به همراهی با خویش در زمینه‌سازی برای ظهور مهدی فرا خواند، ولی آنان از فرط تکبر به او پاسخی ندادند و دعوت او را در گمراهی شمردند و به فرستاده‌ی او اهانت کردند. پس چون خبر این واقعه به آن جناب رسید، به یاران خود روی نمود و فرمود:

«إِنَّا لَهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. همانا این دین، از عالمانِ خویش، بیش از جاهلانِ خویش لطمه دیده و از فقیهانِ خویش، بیش از سفیهانِ خویش ضربه خورده است؛ چراکه لغزشِ جاهل، لغزشِ جاهل است و لغزشِ عالم، عالمی را می‌لغزاند! همانا یک بدی فقیه، هزار خوبی او را از بین می‌برد و شرّ قلیلش، از خیر کثیرش بی‌نیاز می‌کند! وای بر عالمان بد که در پی جلب رضایت سلطان‌اند؛ پس حق را باطل و باطل را حق می‌نمایند و بر ضدّ مستضعفان و به سود مستکبران فتوا می‌دهند؛ همانان که اموال مهدی را می‌خورند و از راه او باز می‌دارند؛ هنگامی که دعوت من به سوی او را می‌شنوند و آن را در گمراهی می‌شمارند، تا مردم را از اجابت آن باز دارند و از حرکت به سوی مهدی مشغول سازند، تا حکومت‌شان در زمین جاودانه باشد و به جای او اطاعت شوند؛ مانند کاهنان بنی اسرائیل که پیامبران خدا را تکذیب کردند و از اقامه‌ی احکام او باز داشتند، تا تقالیدشان برای همیشه محفوظ باشد و از رزق‌شان در صبح و شام کاسته نشود!

وای بر آنان که تسمه از گُرده‌ی مستحب کشیده‌اند، اما از اوجب واجبات غافل‌اند! نصاب طلا و نقره رامی‌دانند، ولی از چون و چرا ی غیبت آگاهی ندارند! سهم امام از خمس رامی‌شناسند، ولی سهم امام از حکومت را به یاد نمی‌آورند! نماز در جای دیگری را باطل می‌شمارند، ولی حکومت در جای دیگری را جایز می‌پندارند! خَس را در چشم مردم می‌بینند، ولی چنار را در آن نادیده می‌گیرند! مگس را از پشت مردم می‌پراندند، ولی شتر را بر آن باقی می‌گذارند! در حالی که هر کس پیشانی‌اش تبر خورده است، از خراش انگشتش پروا ندارد و هر کس در دریا غرق می‌شود، از خیس شدن لباسش اندیشناک نیست! آیا از آنان می‌ثاق گرفته نشد و در کتاب خداوند نیاموختند که درباره‌ی او جز حق نگویند و از راه او باز ندارند و ستم‌پیشه را بر ضدّ ستم‌دیده یاری نرسانند؟! پس وای بر آنان از کیفری در زندگی دنیا و وای بر آنان از آتشی که برایشان افروخته شده است».



گفتار چهاردهم

خطبه‌ای از آن جناب که در آن مردم را به سوی مهدی دعوت می‌کند و از فتنه‌ی داعش خبر می‌دهد.

برخی یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: جناب منصور هاشمی خراسانی پیش از آنکه فتنه‌ی داعش آغاز شود، گروهی از مردم را به شناخت اسلام و زمینه‌سازی برای ظهور مهدی دعوت می‌کرد. پس روزی در مسجد شنید که می‌گویند: او دروغ می‌بندد! پس بر منبر رفت و خدا را ستود و بر پیامبرش درود فرستاد و سپس فرمود:

«هان ای مردم! به کجا می‌روید و کجا راهتان زدند؟! آیا می‌پندارید که من دروغ می‌بندم؟! بر چه کسی؟! بر خدا؟! در حالی که بر خلاف شما چیزی را از روی ظن به او نسبت نمی‌دهم! یا بر خلیفه‌ی خدا؟! در حالی که شما را جز به سوی او دعوت نمی‌کنم و اگر از آسمان پرتاب شوم برایم خوش‌تر از آن است که بر او دروغ ببندم. نه به خدا سوگند، من دروغ نبسته‌ام، ولی از فهم سخنم عاجز شده‌اید و به زودی به صدق آن پی خواهید برد، هنگامی که فتنه‌ها چون موج‌های خروشان شما را در میان گیرند و آشوب‌ها چون گردبادهای ویرانگر به شما نزدیک شوند و کسی جز من را نیابید که راه نجات را به شما نشان دهد. وای بر شما! آیا می‌پندارید که از سر هوا سخن می‌گویم؟ در حالی که می‌بینید بر بی‌نه‌ای از جانب پروردگارم هستم! یا می‌پندارید که چشمی به دنیایتان دوخته‌ام؟ در حالی که می‌بینید از شما چیزی نمی‌طلبم و خود را آماج تیرهای بلا ساخته‌ام! یا می‌پندارید که بر شما ریاست می‌جویم؟ در حالی که از ریاست بر شما جز رنج روز و بیداری شب نمی‌یابم! نه، هرگز این گمان‌ها را بر من راهی نیست. من به راه قرآن ره می‌سپارم و چراغ سنت را بر می‌افروزم و به سوی مهدی فرا می‌خوانم



و پشتیبانم خداوند است و زودا که مردی بزرگ‌شکم و بدسرشت بر شما مسلط شود و چنان زالو خوتان را بچوشد و بنوشد. هان ای بی‌پدر! فشار خویش را بیشتر کن! تا بدانند که دروغگو کیست و راستگو کدام است! و تو ای ... [نام شهری] که مانند عروسی در حجله آراسته‌ای! چگونه خواهی بود؟! کاش می‌دانستم! هنگامی که کنگره‌ی برج‌های در شعله‌های آتش می‌سوزد و بادهای ناآرام، خاکسترت را در هوای غبار آلود جهان پراکنده می‌گرداند. آه، که چه شب‌های بلندی در پیش است!»

و سپس از منبر به زیر آمد.

شرح گفتار:

مراد آن جناب از اینکه «بر خلاف شما چیزی را از روی ظن به او نسبت نمی‌دهم» آن است که مردم عموماً قائل به حجّیت خبر ظنّی هستند و بر مبنای آن عقاید و احکامی را به خداوند نسبت می‌دهند و این ناخواسته به دروغ بستن بر او می‌انجامد، در حالی که آن جناب بر خلاف آنان، خبر ظنّی را حجّت نمی‌داند و جز بر مبنای قرآن و سنّت متواتر که یقینی هستند چیزی را به خداوند نسبت نمی‌دهد و از این رو، ممکن نیست که بر او دروغ ببندد و سخن آن جناب که «فتنه‌ها چون موج‌های خروشان شما را در میان گیرند و آشوب‌ها چون گردبادهای ویرانگر به شما نزدیک شوند»، خبر از فتنه‌ها و آشوب‌هایی است که هم‌اکنون جهان اسلام را فرا گرفته و در حال گسترش است و آن جناب از پیش آن‌ها را می‌دید و مراد آن جناب از اینکه «می‌بینید بر بیّنه‌ای از جانب پروردگارم هستم» آن است که بر پایه‌ی نظام فکری مشخص و مبانی اسلامی متقنی که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» تبیین شده است حرکت می‌کند و چنین حرکتی نمی‌تواند از روی هوا باشد و مراد آن جناب از اینکه «می‌بینید از شما چیزی نمی‌طلبم و خود را آماج تیرهای بلا ساخته‌ام» آن است که اگر چشمی به دنیای مردم داشت بی‌گمان از آنان مالی می‌طلبید و خود را در عافیت قرار می‌داد، در حالی که او از آنان مالی نمی‌طلبید و خود را در سخت‌ترین شرایط دنیوی قرار داده و با این وصف، از چنین اتّهامی به دور است و مراد آن جناب از اینکه «از ریاست بر شما جز رنج روز و بیداری شب نمی‌یابم»

آن است که ریاست بر آنان، ریاستی اقتصادی یا سیاسی نیست تا برای او منفعتی مادی داشته باشد، بل یک رهبری معنوی و فرهنگی برای تعلیم و تربیت آنان است که از نظر حاکمان ظالم، جرم شمرده می‌شود و با این وصف، تنها برای او رنج روز و بیداری شب را به ارمغان می‌آورد و ظاهراً سخن آن جناب که «مردی بزرگ‌شکم و بدسرشت بر شما مسلط شود و چونان زالو خونتان را بچوشد و بنوشد»، خبر از ظهور ابو بکر بغدادی پیشوای داعش است که مردی بزرگ‌شکم و بدسرشت است و خون مسلمانان را می‌ریزد و فشار خود را بر آنان می‌افزاید و این از کرامات آن جناب و اخبار او از آینده شمرده می‌شود و نام شهری که آن جناب از سوختن برج‌هایش در شعله‌های آتش خبر داده، بنا بر برخی ملاحظات امنیتی و حساسیت‌های موجود در منطقه حذف شده و سخن آن جناب که «چه شب‌های بلندی در پیش است» احتمالاً اشاره‌ای به طولانی شدن این فتنه‌ها و آشوب‌ها است که خداوند به رحمت خود دوستان آن جناب را از گزند آنها حفظ فرماید.





گفتار پانزدهم

گفتاری از آن جناب در بیان ارزش حکمت و نکوهش کسانی که از آن بهره‌ای نمی‌برند.

روزی جناب منصور هاشمی خراسانی به همراه شماری از شاگردان خود به روستایی درآمد تا در آن نماز گزارد و استراحت کند. پس مردم پیرامون او گرد آمدند تا او را ببینند و شاید از او سخنی بشنوند. پس آن جناب چون دید که پیرامون او گرد آمده‌اند و او را تماشا می‌کنند، به میان آنان رفت و آنان را نوازش کرد و پندها داد و از باورهای نادرست و کارهای ناروا بر حذر داشت و به شناخت حق و یاری آن فرا خواند و از روی حکمت بسیار سخن‌ها گفت، ولی دیری نگذشت که آنان از پیرامون او پراکنده شدند و به سوی خانه‌های خود بازگشتند تا به کارهای روزمره‌ی خود برسند. پس آن جناب با یاران خود تنها ماند و از این رو، به سوی درختی رفت که در پای کوهی بود تا در سایه‌ی آن نماز گزارد؛ چراکه نماز را بسیار دوست می‌داشت و هرگاه فراغت می‌یافت به نماز می‌ایستاد و می‌فرمود: «استراحت من در نماز است». پس چون فارغ شد، شاگردانش به او گفتند:

«ای استاد! ما سخنان تو با این مردم را شنیدیم. به خدا سوگند کلمات تو مانند کلمات پیامبران بود و مانند قطرات باران پاکی و طراوت می‌بخشید؛ چراکه با نیروی روح القدس تکلم می‌کردی و چیزهایی می‌فرمودی که خداوند در دهانت می‌گذاشت، ولی با این همه، آنان را اصلاح نکرد و یک تن از آنان را به همراهی با تو و انداخت! این به راستی برای ما شگفت‌انگیز است!»

آن جناب فرمود:

«آیا از این به شگفت آمده‌اید؟! من برای شما خواهم گفت، هرگاه گوش خود را بگشایید تا بشنوید و هوش خود را به کار گیرید تا دریابید:





چراکه دهانم به راستی متکلم است و دستم به درستی اشاره می‌کند. عاقل حکمت را فرا می‌گیرد و آن را برای خود اندوخته می‌سازد؛ چراکه آن برای روزهای تشنگی‌اش آب و برای شب‌های گرسنگی‌اش غذا خواهد بود، ولی جاهل از حکمت‌گریزان است و خود را از آن فارغ می‌سازد؛ چراکه خواهش‌های بدنش افروخته و نیروهای روحش سوخته است؛ با خود می‌گوید: >به چه علت حکمت را فرا گیرم و از چه رو خود را به زحمت اندازم؟! در حالی که من را از لذت باز می‌دارد و از بطالت منصرف می‌سازد، تا کارهایی که خوش می‌دارم را ترک کنم و کارهایی که خوش نمی‌دارم را پیش گیرم، مانند مرتاضان که از لذت بریده‌اند و مانند راهبان که به دنیا پشت کرده‌اند، در حالی که دنیا برای من خوشایند است و زندگی آن در نظرم زیباست و من را توان پرهیز از آن نیست؛ چراکه هنوز جوان هستم و آرزوهای بسیار دارم و مرگ از من دور است!< پس بدین سان از حکمت باز می‌ماند و از دانایی محروم می‌گردد، تا روح او بمیرد، در حالی که جسم او زنده است. آیا حکمت برای او لذت‌بخش نیست و دانایی جان او را به راحت نمی‌رساند؟! در حالی که آلام بشر از نادانی است و از ناآگاهی مصیبت می‌خیزد؛ آتش جنگ را افروخته و سایه‌ی فقر را گسترانیده است، هنگامی که ثروت را به سفیهان سپرده و قدرت را به جاهلان واگذارده است، تا با ثروت خود در زمین تباهی انگیزند و با قدرت خود به برتری دست یازند، تا نیازمندان را بفشارند و ناتوانان را بیزارند.

جاهلان قدرت‌مند، فرزندان شیاطین‌اند و سفیهان ثروت‌مند، آفت‌های زمینند که مردمان را از آنان راحت نیست؛ میل کنندگان به هر بدی و روی گیرندگان از هر خوبی که برای گسترش جهالت در جهان می‌کوشند و به نیست کردن حکیمان اهتمام دارند، تا بر روی زمین حکمتی نماند و در زیر آسمان حکیمی یافت نشود، در حالی که نیستی سزاوار آنان است و باید که در خشکی و دریا یافت نشوند. هرآینه ثروت زینده‌ی حکیمان است و قدرت بر تن آنان راست می‌آید، تا به وسیله‌ی آن دو، جهان را زیبا سازند و مردمان را به خوشبختی رسانند. آیا زیبایی جهان خوشایند نیست و خوشبختی مردمان خواسته نمی‌شود؟!</p>
</div>

جهالت روی زمین را زشت کرده و بی‌خبری ساکنانش را بدبخت ساخته است. حماقت، ظلم را زاییده و سفاهت، فقر را پرورش داده است. لعنت، بر جاهلان نازل می‌شود و نُحُوسَت، بی‌بصران را در بر می‌گیرد، هنگامی که حق را از باطل نمی‌شناسند و خوب را از بد تمییز نمی‌دهند، پس با دوست خود دشمنی می‌کنند و با دشمن خود دوستی می‌ورزند. آیا فرزندان انسان مسخ شده‌اند که چونان حیوان زیست می‌کنند، عاری از عقل و فطانت و خالی از علم و حکمت؟! چونان سگ و گربه و چونان گرگ و میش، برخی دشمن برخی دیگرند و برخی برخی دیگر را می‌درند، تا خواهش‌های جسدشان را برآورده و خواهش‌های روح‌شان را سرکوب سازند، تا جسدهایی فربه با روح‌هایی لاغر باشند.

تنبلی مردم را فرا گرفته و خستگی بر آنان سایه انداخته است؛ چراکه نادانی آنان را بیمار کرده و بی‌ارادگی آنان را سرد ساخته است؛ همتی در آنان موجود نیست و آرمانی برایشان باقی نمانده است؛ چونان پاره‌سنگی در صحرا یا چونان پاره‌خشتی در بنا؛ بدون احساس و اختیار و بدون نیرو و حرکت؛ در حصار سنگ‌های دیگر و در فشار خشت‌های دیگر؛ تابع و همگون، برخی بر روی برخی دیگر ریخته‌اند و توده‌های فساد را ساخته‌اند، تا زمان را برای بدبختی مناسب و مکان را برای تباهی مستعد گردانند.

سپس نگاهی به راست و نگاهی به چپ انداخت و ادامه داد:

«اکنون زمان برای بدبختی مناسب و مکان برای تباهی مستعد است؛ چراکه جهالت شیوع یافته و حکمت نایاب شده است. سفاهت مانند طلا معامله می‌شود، در حالی که حکمت با خاک برابر است. کلمه‌ی لغو دهان به دهان می‌چرخد، ولی کلمه‌ی حکمت فراموش می‌شود. بازار اباطیل گرم است، ولی برای حکمت مشتری یافت نمی‌شود. مسخرگی از وعظ خوشایندتر است و دلقکان از حکیمان ارزشمندترند. هرزگی آفاق را پر کرده است، ولی از فرزاندگی در جایی نشانی نیست. همه‌ی روز بطالت کم است،



ولی یک ساعت موعظه زیاد شمرده می‌شود. مردمان به حکمت راغب نیستند و برای آن وقت نمی‌گذارند. سرها سنگین و سینه‌ها تنگ است. دست‌ها بسته و پاها لنگ است. در چنین هنگامه‌ی شومی، آیا توقع چیزی جز بی‌اعتنایی به من را دارید؟! یا در انتظار چیزی جز دشمنی با من به سر می‌برید؟! نه به خدا سوگند، بلکه آنان هرگز با من دوستی نخواهند کرد و هرگز با من همراه نخواهند شد، مگر هنگامی که از خواهش‌های آنان پیروی کنم یا زمین را از خون و عرق سیراب سازم!

شرح گفتار:

مراد آن جناب از اینکه «آنان هرگز با من دوستی نخواهند کرد و هرگز با من همراه نخواهند شد، مگر هنگامی که از خواهش‌های آنان پیروی کنم یا زمین را از خون و عرق سیراب سازم»، این است که مردم تنها هنگامی دعوت آن جناب را خواهند پذیرفت که با اهواء آنان سازگار شود و یا به پذیرش آن اکراه شوند، در حالی که آن جناب نه دعوت خود را با اهواء آنان سازگار می‌کند و نه آنان را به پذیرش آن اکراه می‌فرماید و با این وصف، طبیعی است که آنان از پذیرش آن سر باز می‌زنند و این جای تعجب ندارد.





گفتاری از آن جناب درباره‌ی اهمّیت نماز گزاردن و نکوهش کسانی که نماز نمی‌گزارند.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: نزد جناب منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی بودیم که یکی از یارانمان وارد شد، در حالی که کاغذی را در دست داشت. پس چون نشست، روی به آن جناب کرد و گفت: «فدایت شوم! این عریضه‌ای است که زنی از دوستداران شما نوشته و با چند واسطه به من رسانده است تا به شما برسانم. پس آیا به شما بدهم تا بخوانید؟» فرمود: «نه، بلکه بلند بخوان تا همگان بشنوند». پس او آن را بلند خواند و در آن آمده بود: «سلام بر شما بنده‌ی خالص و مخلص خداوند! سوّالی دارم که از گفتنش شرم دارم، ولی دیگر چاره‌ای برایم نمانده است؛ زیرا دیگر تحمل ندارم که در این حال بمانم و روزی به خاطر این مشکل خویش افسوس بخورم. من مدّتی است که نماز نمی‌گزارم، با وجود اینکه همه‌ی دین را قبول دارم و یک زن محبّه در حدّ پوشیه هستم و اهل موسیقی نیستم. با این حال مدّتی است که نماز نمی‌گزارم و این مشکل را هیچ کس نمی‌داند جز خداوند؛ چراکه نگذاشته‌ام کسی بفهمد. من از این موضوع بسیار ناراحت هستم، ولی انگار دست خودم نیست! دیگر خسته شده‌ام و از شما کمک می‌خواهم که بگویید چه کنم با این درد که روزی نیست که به آن فکر نکنم. نمی‌خواهم به خاطر بی‌نمازی‌ام آقایم مهدی من را فراموش کند و از صف یاران شما دور بمانم. از جهنّم نمی‌ترسم، ولی اگر آقایم مهدی بگوید نیا برای من جهنّم است! می‌خواهم از شما بپرسم چه کنم و خواهش من این است که برایم دعا کنید که از جا مانده‌ها و از غافلان نباشم. برایم دعا کنید که روزی از خدمت‌گزاران با وفای این راه باشم. امیدوارم که هر چه زودتر به نامه‌ام پاسخ دهید؛ چراکه می‌دانم هر لحظه برای من دیرتر می‌شود. به امید موفقیت‌تان در این راه». پس همه‌ی یاران از شنیدن این کلمات تعجب کردند و به همهمه و گفت‌وگو با یکدیگر پرداختند که چگونه چنین چیزی ممکن است؟! پس آن جناب روی به آنان کرد و فرمود:



«آیا از این به شگفت آمده‌اید؟ در حالی که در هر یک از شما چیزهایی هست بسیار شگفت‌تر از این! می‌گویید ما یاران منصور هستیم، در حالی که دنیا را وا نمی‌گذارید برای اهلش و از زن و فرزند و پدر و مادر خود دل نمی‌کنید برای خداوند و گناه می‌کنید در خلوت، چونانکه گویی به خداوند و روز داوری باور ندارید! هرآینه جهل، قلب آدمی را بیمار می‌کند و غفلت، آن را ضعیف می‌سازد و گناه، آن را می‌میراند و گذر زمان، آن را به گند می‌کشد، چونانکه مردار را به گند می‌کشد و سپس هر بیماری و ضعف و مرگ و گندی که در آن است، به سایر اعضای او سرایت می‌یابد و همه را یک سره تباہ می‌نماید. پس هر چه زودتر جهل خود را با علم و غفلت خود را با ذکر و گناه خود را با توبه تدارک کنید، پیش از آنکه زمانی بر شما بگذرد و دیگر نتوانید.

اکنون این کیست که غبار را از آستین خود می‌دمد تا او را غبارآلوده نسازد، ولی نجاست را از بدن خود نمی‌شوید که تا گردن او را ملوث ساخته است؟! آیا نمی‌داند که میان شما و آسمان هفت دروازه است که هر یک وراء دیگری قرار دارد و هیچ یک از شما به آسمان راه نمی‌یابد مگر اینکه از هر هفت دروازه بگذرد و کلید دروازه‌ی نخست نماز است؟! پس نماز بگزایید و نگوئید که نماز نمی‌گزارم؛ زیرا کسی که نماز نمی‌گزارد به آسمان راه نمی‌یابد، اگرچه روزه بگیرد و صدقه بدهد و حج کند و بسیاری کارهای شایسته انجام دهد، بلکه خداوند -پروردگار ما- در روز جزا به او نظری نمی‌کند و با او سخنی نمی‌گوید و برای او عذابی دردناک است.

شگفتا از کسی که از عتاب مهدی می‌ترسد، ولیکن پروا ندارد از عذاب جهنم! آیا می‌ترسد از خلیفه‌ی خدا و نمی‌ترسد از خود او؟! بی‌گمان اگر خدا را می‌شناخت هرآینه از او می‌ترسید، بلکه اگر خلیفه‌ی او را می‌شناخت نیز هرآینه می‌ترسید از چیزی که او از آن ترسان است؛ زیرا مهدی خود از عذاب جهنم می‌ترسد و از ترس آن به خود می‌لرزد و به نماز می‌پردازد؛ بل فرشتگانی که در آسمانند و جبرئیل که امین پروردگار ماست، از عذاب جهنم می‌ترسند و از ترس آن به خود می‌لرزد و به نماز می‌پردازند؛

زیرا هیچ شرّ و فتنه و رنج و هلاکتی نیست مگر اینکه در عذاب جهنّم هست و هیچ خیر و عافیت و آسایش و رحمتی نیست مگر اینکه در آن یافت نمی‌شود و با این وصف، هر کس از عقل بهره‌مند است هرآینه از آن می‌ترسد و جز کسی که بی‌عقل است از آن بی‌پروا نیست و تنها هموست که به سبب بی‌پروایی خود، نماز نمی‌گزارد. در حالی که اگر می‌پندارد از آن پروایی ندارد، باز هم شایسته است که برای شکر نعمت‌های خداوند و اطاعت از فرمان او نماز بگزارد و به راه دشمن او شیطان نرود که از فرمان او سرپیچید و از سجده کردن سر باز زد و به این سبب بدبخت و ملعون شد. بی‌گمان هر کس به راه شیطان برود و از سجده کردن سر باز زند، به سرنوشت او دچار می‌شود و در جهنّم همراه اوست؛ جز اینکه او در آنجا وی را سرزنش خواهد کرد و خواهد گفت: <وای بر تو؛ چرا که من سجده نکردم برای آدم و تو سجده نکردی برای خداوند!> به شما راست می‌گویم: بی‌گمان کسی که نماز نمی‌گزارد، از شیطان بدتر است؛ زیرا شیطان مأمور شد که برای او سجده کند، در حالی که او سجده می‌کند برای شیطان! مگر اینکه توبه کند و نماز را بر پا دارد؛ چرا که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است».

در این هنگام یکی از یاران به آن جناب گفت: «ای استاد! برای او دعا کنید؛ چرا که از دوستداران شماست». پس آن جناب دست به دعا برداشت و فرمود:

«ای خدای مهربان که بر چهل بندگان شکیبایی و در عذاب آنان نمی‌شتابی و به هدایت آنان توانایی! بر این بنده‌ی خویش رحم آور و او را به نماز موفّق کن؛ چرا که دوست می‌دارد پاکیزه شود و دوستدار خلیفه‌ی تو مهدی است».

پس همه‌ی یاران گفتند: «اجابت فرما ای پروردگار جهانیان!»





گفتار هفدهم

خطبه‌ای از آن جناب خطاب به عالمان ریاکار که در برابر دعوت او به سوی مهدی سکوت پیشه کرده‌اند.

هان ای عالمان ریاکار که از باده‌ی قدرت سرمست و با ستم‌کاران هم‌دستید! (۱) پشت‌های خود را به من کرده‌اید یعنی که نمی‌شنویم و در برابر سکوت پیشه ساخته‌اید یعنی که اعتنا نمی‌کنیم! (۲) زود باشد که همه‌ی روی خود را به من کنید، در حالی که فریاد می‌زنید، فریاد زدن زنان در وقت زاییدن! (۳) آیا مردم را نمی‌بینید که شما را به جای خداوند می‌پرستند و به جای خلیفه‌ی او فرمان می‌برند؟! (۴) آری، به خدا سوگند که می‌بینید، ولی آن را خوش داشته‌اید، چونانکه فاحشه دست‌اندازی فاسق را خوش می‌دارد، پس خود را پس نمی‌کشد و از اینجا دانسته می‌شود که فاحشه است! (۵) آیا به راستی پنداشته‌اید که ولایت خداوند به شما تفویض شده و مردم را حقّ چون و چرا در کار شما نیست، پس هر کس در کار شما چون و چرا کند، گمراه و فتنه‌گر است؟! (۶) یا پنداشته‌اید که حکم شما در میان آنان چونان حکم خداوند و پیامبر اوست، تا حدّی که نیازی به آوردن دلیل ندارید؟! (۷) یا پنداشته‌اید که اموال خداوند و خلیفه‌اش در زمین به شما واگذار شده است، پس به میل خود در آن تصرف می‌کنید و کسی را حقّ نظارت بر شما نیست؟! (۸) یا پنداشته‌اید که هر کس با شما دوستی دارد، دوست خداوند است و هر کس با شما دشمنی دارد، دشمن خداوند است و مال و جان و آبرویش را حرمتی نیست؟! (۹) یا پنداشته‌اید که شما اولیاء خداوند جز مردم هستید و او را نمی‌رسد که کسی جز شما را به رحمت خود مخصوص کند، پس بر بنده‌اش حسد می‌ورزید؟! (۱۰) یا پنداشته‌اید که از علم به بام آن و از هدایت به قلّه‌ی آن و از حقّانیت به آسمان آن رسیده‌اید و بهتر از چیزی که شما به آن رسیده‌اید چیزی نیست تا دیگری به آن برسد؟! (۱۱)



یا پنداشته‌اید که مصلحت شما بر شریعت خداوند تقدّم دارد و چیزی که بر دیگران حرام است، برای شما حلال است؟! (۱۲) نه به خدا سوگند، بل نیک می‌دانید که بر خداوند دروغ بسته‌اید و بر ضدّ او به هم پیوسته‌اید و بندگان را به بندگی گرفته‌اید و در دوستی دنیا غرق شده‌اید، تا جایی که دیگر امیدی به نجات شما نیست! (۱۳) پس وای بر شما که بندگان خداوند را از ملکوت او باز داشته‌اید و به مُلک خویش پای‌بند ساخته‌اید؛ چراکه آتش خشم او بر شما افروخته شده و خاموش کننده‌ای برای آن نیست! (۱۴) به شما راست می‌گویم: اینک ملکوت او نزدیک شده است، چونانکه توفان به شهر نزدیک می‌شود و به ذات او سوگند که شما را یارای ایستادن در برابر آن نیست! (۱۵) کوه‌ها را از برابر خود بر می‌کند و درّه‌ها را در برابر خود پر می‌کند و چون بر دریاها می‌گذرد آن‌ها را به خشکی مبدّل می‌سازد! (۱۶) پس پوست‌ها و استخوان‌های خود را بردارید و بگریزید و زنه‌ار در برابر آن نایستید که ناپدید می‌شوید! (۱۷) آیا به چاپلوسان خود دل بسته‌اید و به مزدوران خود غرّه شده‌اید؟! در حالی که آنان شما را از خداوند بی‌نیاز نخواهند کرد، هنگامی که ملکوت او فرا می‌رسد، بلکه از شما بیزار می‌خواهند جست و به دشمنان شما مبدّل خواهند شد! (۱۸) آیا خردمندانی در میان شما نیستند که پند پند دهنده را بشنوند یا فروتنانی در میانتان یافت نمی‌شوند که هشدار هشدار دهنده را بپذیرند؟! (۱۹) هرآینه سفاهِتِ سر با عمامه پوشیده نمی‌شود و ضلالتِ دل در عبا پنهان نمی‌گردد و خر با بارِ کتاب انسانیت نمی‌یابد و طوطی اگر چه سخنور باشد حیوان است! (۲۰)

شرح گفتار:

اگر از خردمندان فروتن هستی، در هر فقره از این «کَلِمَةُ طَيِّبَةٍ» اندیشه کن، تا بهره‌ی خویش را از آن بگیری و چراغ دل را با آن برافروزی و درد سینه را با آن درمان کنی و عطش جان را با آن فرونشانی و راه خویش را با آن بیابی و از راه عالمان ریاکار جدا سازی و به راهنمای ملکوت بپیوندی و بدان که «مَلَكُوت» از ریشه‌ی «مُلک» و بر وزن «فَعْلُوت» است که از اوزان مبالغه محسوب می‌شود و در کتاب خداوند^۱ به معنای «حکومت جهانی» آمده و از این رو، در کتاب شریف «بازگشت به اسلام»^۲

۱. الأنعام / ۷۵؛ الأعراف / ۱۸۵؛ المؤمنون / ۸۸؛ یس / ۸۳

۲. ص ۱۱۷



و سایر نوشتارها و گفتارهای نورانی حضرت منصور هاشمی خراسانی به همین معنا استعمال شده است. با این وصف، مراد آن حضرت از «ملکوت خداوند» در این خطبه‌ی مبارکه، حکومت مقتدر و شکوهمند خداوند است که به زودی مانند توفانی عظیم از راه می‌رسد و به همه‌ی حکومت‌های جور در جهان از جمله حکومت عالمان ریاکار پایان می‌دهد.





گفتاری از آن جناب هنگامی که شنید دشمنانش او را احاطه کرده‌اند.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: حضرت منصور هاشمی خراسانی هنگامی که شنید دشمنانش او را احاطه کرده‌اند، دست به دعا برداشت و فرمود:

«ای خداوند! بنده‌ات را دریاب؛ چراکه دشمنانت مانند گرگ‌ها به او حمله آورده‌اند و مانند گفتارها او را احاطه کرده‌اند، در حالی که برای کشتنش از هم پیشی می‌گیرند و برای خوردنش بر سر یکدیگر می‌زنند و آب از دهان‌هایشان بر روی زمین جاری است! چشم‌هایشان از غضب خون‌آلود است و پنجه‌هایشان مانند خنجرهای کشیده نمایان! گاهی به سوی او می‌دوند و گاهی بر روی او می‌جهند! هر یک گرسنه‌تر از دیگری، با غرّش‌هایی ممتد و مکرّر! اینک مشعل خویش را فروزان کن و چوبه‌ی خویش را بجنبان و آنان را با فریادت بترسان، تا مانند گربه‌ها گریزان شوند و از هر چیز بلندی بالا روند؛ چراکه آنان از حضور تو غافل‌اند و به سوی هر ظلمی مایل‌اند! همواره به خون من تشنه‌اند و در انتظار لغزشم به سر می‌برند! کلمات دهانم را می‌شمارند و ردّ پاهایم را دنبال می‌کنند! از افتادنم خشنود می‌شوند و بر ناله‌هایم قهقهه سر می‌دهند! سینه‌هایشان از بغض من گداخته و دل‌هایشان از کینه‌ی من آکنده! آرزومندند که مغز من را بکوبند و امیدوارند که کبد من را بخورند! در حالی که من به آنان ستمی نکرده‌ام و جان و مالی از آنان نستانده‌ام، بلکه آنان را به سوی تو فرا خوانده‌ام و به یاری خلیفه‌ات فرمان داده‌ام، تا آنان را از روی مهر ببخشایی و به زمینی که وعده داده‌ای برسانی، تا از بالا و پایین‌شان بخورند و پس از سیری گرسنه نشوند! پس آیا دشمنی با من برای آنان بجاست؟! یا سبّ من برای آنان رواست؟!»



در حالی که من پدر مهربان آنان و برادر غمخوارشان هستم و برای خوشبختی‌شان رنج می‌برم و برای نجات‌شان خطر می‌کنم، بی هیچ مزدی که بر آنان گران آید یا تازیانه‌ای که آنان را بتاراند، تا پس از گمراهی راه را ببابند و پس از بی‌چارگی چاره را؛ هنگامی که توفان فتنه بر آنان می‌وزد و تندر آشوب بر آنان می‌زند و تگرگ ظلم بر آنان می‌بارد و پناه‌گاهی برای آنان نیست!»

سپس روی خود را به ما نمود و فرمود:

«من شمع شما در تاریکی‌های زمین هستم! به من نزدیک شوید تا روشنایی یابید و از من دوری نجوید که در تاریکی فرو می‌مانید و خداوند به کاری که می‌کنید آگاه است!»





گفتار نوزدهم

گفتاری از آن جناب درباره‌ی فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی

به هر گوشه‌ای که می‌نگری شیطانی را می‌بینی که پرچمی را برافراشته و به سوی خود فرا می‌خواند و اباطیلی چند را برای مردم زینت می‌دهد تا از او پیروی کنند، بدون حجتی از جانب خداوند یا عهدی از جانب خلیفه‌اش و هیچ یک را نمی‌بینی مگر آنکه فرومایگانی چند را گرد آورده و سرگرم ساخته و به این باور رسانده است که دوستان خداوندند و دوستانی جز آنان برای خداوند نیست، در حالی که نه در علم با دوستان او قربتی دارند و نه در عمل با آن‌ها شباهتی؛ جز اینکه نام‌های آن‌ها را بر خود نهاده‌اند و مقام‌های آن‌ها را ادّعا کرده‌اند، تا شاید بهتر از چیزی که هستند به نظر آیند یا به سبب کاری که انجام نداده‌اند ستایش شوند؛ چونان کلاغی که خود را عقاب نامیده یا قورباغه‌ای که خود را بلبل، تا کسانی که در عمر خود عقاب یا بلبلی ندیده‌اند را باور آید! در حالی که خداوند هر کس را بخواهد بر می‌گزیند و هر کس را بخواهد خوار می‌دارد و کسی را از او طلبی نیست! پس اگر آنان را ببینی که چگونه اهواء خود را خدای خود گرفته‌اند و در اوهام خود فرو رفته‌اند و از ظنون خود پیروی کرده‌اند، به شگفت می‌آیی و می‌پنداری که گله‌ی گوسفندانند، یا گروه جادو شدگان! به خواب‌های مغشوش خود فریفته و به آرزوهای دراز خود دل بسته! گاهی در وادی متشابهات سرگردان، گاهی در گرداب تکلفات غوطه‌ور! از ناداری به روایتی آویخته و از ناچاری به تأویلی پرداخته! آن قدر به خود تلقین کرده‌اند که گویی خود نیز باور کرده‌اند! جز مغالطه منطقی ندارند و جز زبان‌بازی شیوه‌ای نمی‌شناسند! برای هر اشکالی بهانه‌ای یافته‌اند و بر روی هر رخنه‌ای ماله‌ای کشیده‌اند! دروغ را با راست می‌آمیزند تا باور آن آسان‌تر افتد و باطل را با حق می‌پوشانند تا تمیز آن دشوارتر گردد! اگر عالمی را ببیند از او می‌گیرزند تا مبدا رسواشان سازد و اگر جاهلی را ببیند به او می‌آویزند تا شاید فریفته‌اش سازند!



با تلبیس‌ها و تدلیس‌ها، مانند طاعون شیوع می‌یابند و مانند سرطان پیشروی می‌کنند، تا زمین را به گفتار یاوه بینارند و زمان را به گمان بد بیالایند، تا گفتار درست در آن رونقی نیابد و راه راست در آن کژ نماید! با جزم و بی‌دلیل و با احساس و بی‌عقل، برخی بر روی برخی دیگر ریخته‌اند و توده‌های فتنه را ساخته‌اند، تا مرد بی‌علم را گمراه سازند و زن بی‌فکر را بدبخت کنند! زنه‌ار! زنه‌ار! از مکر آنان بر حذر باشید و در دام آنان فرو نیفتید، هنگامی که شما را به سوی کسی جز خلیفه‌ی خداوند می‌خوانند، با کلماتی که از کره نرم‌تر است و عباراتی که از عسل شیرین‌تر، تا چونان باده هوشتان را بربایند و چونان روسپی دلتان را بلرزانند؛ چراکه دعوت آنان به سوی هاویه است و فرجام آنان جز تباهی نیست و وای بر کسی است که دعوت آنان را پذیرنده است! به خدا سوگند هیچ بتی ساخته نمی‌شود مگر اینکه پرستندگانی برای آن یافت می‌شوند، اگرچه کله‌ی خری بر سر چوبی باشد؛ تا آن گاه که جنبنده‌ای از زمین بیرون آید و با مردم گفتار کند، پس بر خوب و بد نشانی نهد که با آن شناخته شوند؛ هرآینه مردم به نشانه‌های خداوند یقین نمی‌داشتند!





گفتار بیستم

خطبه‌ای از آن جناب درباره‌ی اینکه امام مسلمانان تنها مهدی است و هر امامی بجز او دَجَال شمرده می‌شود، اگرچه در ظاهر صاحب معجزات باشد.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: روزی در مسجد نزد منصور هاشمی خراسانی نشسته بودیم. پس یکی از یارانمان روی به آن جناب کرد و گفت: «به خدا سوگند نزدیک است که قلب من از جای کنده شود، پس آیا مرا اذن می‌دهی که سخنی بگویم؟!». آن جناب به سوی او نگریست و اشاره فرمود که بگویی! پس گفت: «گواهی می‌دهم که صدای تو به حق برخاسته و صدایی در جهان مانند صدای تو نیست، ولی کیست که صدای تو را بشنود؟! در حالی که از هر سو صدایی برخاسته و هر یک بلندتر از دیگری است؛ زیرا در هر خیابان خطیبی است که استماع می‌شود و در هر شهر عالمی است که تقلید می‌شود و در هر کشور حاکمی است که پرستش می‌شود! علاوه بر فیلسوف‌هایی که فلسفه‌ها می‌بافند و فقیه‌هایی که فتواها می‌دهند و محدث‌هایی که حدیث‌ها کشف می‌کنند و شیطانک‌هایی که شبهه‌ها می‌افکنند و هر یک مردم را حیران‌تر می‌گردانند و در میان آنان ده‌ها فرقه‌اند و هر فرقه را امامی است که از او اطاعت می‌کند و اطاعتش را اطاعت خداوند می‌پندارد و مردم را به سویش فرا می‌خواند، نه با اظهار کفر و فسق، بلکه با تشبُّث به آیه و حدیث و ادعای کرامت و معجزه، در حالی که هر یک گستاخ‌تر از دیگری است و دروغ‌های بزرگ‌تری می‌بافد، با القابی عریض و طویل که از القاب پیامبران خداوند بیشتر است! دیگر هر خری را امام می‌نامند و به خداوند و پیامبرش می‌چسبانند و از سویدای دل دوست می‌دارند و مال و جان تقدیم می‌کنند! پس کاش این غوغاگران که جهان را از صدا پر کرده‌اند، سر من را می‌بریدند و در عوض ساعتی سکوت می‌کردند تا صدای تو در جهان شنیده شود؛ چراکه به خدا سوگند صدای تو به حق برخاسته و صدایی در جهان مانند صدای تو نیست!»!



در این هنگام او را گریه گرفت و منتظر ماند تا آن جناب سخنی بگوید، ولی آن جناب سخنی نگفت، تا اینکه ساعتی گذشت و وقت نماز فرا رسید و مردم به مسجد آمدند. پس آن جناب برخاست و آنان را نماز داد و سپس به منبر برآمد و اشاره‌ای نمود تا نزدیک آیند. آن گاه خداوند را ستود و بر پیامبرش درود فرستاد و سپس فرمود:

«ای مردم! به صدای من گوش بسپارید و صداهاى گوناگون شما را از شنیدنش باز ندارند؛ چراکه درباره‌ی مرگ و زندگی سخن می‌گویم و چیزی که می‌گویم مانند آب حیاتی است. هرآینه زندگی شما کاستی یافته و به سوى نابودی سرازیر است و اکنون جز با امامی از جانب خداوند کمال نمی‌پذیرد؛ چراکه کمالی جز از جانب خداوند نیست و امامانی که از جانب او نیستند، کاهنده و نابودگرند، اگرچه مهرشان را به دل سپرده باشید. پس امامان خویش را وا نهید و امامی از جانب خداوند بجوئید، باشد که در زمین کام یابید یا تا زمانی بهره‌مند شوید.

اینک خداوند عهد خود با ابراهیم را به یاد آورده و وعده‌اش با محمد را وفا کرده و مردی از خاندان آن دو را امامی برای شما قرار داده و او همانا مهدی است که شما را درباره‌اش علمی رسیده است. پس او را امام بگیرید و امامانی جز او نگیرید که شما را درباره‌ی آنان علمی نرسیده است؛ مبادا شما را از او مشغول سازند و به راه‌های تاریک برند و در درّه‌های هلاکت اندازند، در حالی که یاری‌کننده‌ای برایتان نیست!

پس اینک هوشیار باشید؛ زیرا شیطان که پدرتان را از بهشت درآورد، شما را با یک امام نمی‌گذارد تا بر او گرد آیید، بل دجالانی از ذریّه‌ی خود را به میانتان می‌فرستد تا بگویند که ما امامانی برای شما جز مهدی هستیم. پس هنگامی که شما را فرا می‌خوانند و می‌گویند که خواب‌های بسیار دیده‌ایم و روایت‌های درست شنیده‌ایم و نکته‌های نغز گفته‌ایم تا ما را امامی جز مهدی بگیرید، آنان را اجابت نکنید؛ چراکه شما را جز مهدی امامی نیست و آنان لعبت‌های شیطانند که شما را با آنان بازی می‌دهد، تا شما را با آنان سرگرم سازد و از امامتان بازدارد؛

بلکه اگر از آنان معجزاتی شنیدید یا با چشم‌های خود دیدید و گفتند که ما امامی جز مهدی هستیم تا از ما مانند او اطاعت کنید، سخن آنان را نشنوید و بر رویشان خاک بپاشید؛ چراکه خداوند -پروردگارتان- آنان را فتنه‌ای برایتان قرار می‌دهد، تا شما را با آنان بیازماید و ببیند که آیا به عهد او وفا می‌کنید یا آن را می‌شکنید، در حالی که هر کس به عهد او وفا کند، به سود خودش وفا کرده و هر کس عهد او را بشکند، به زیان خودش شکسته و او را عذابی عظیم است. پس به عهد او وفادار مانید و جز مهدی امامی نگیرید، اگرچه سخنان آراسته گویند و کارهای شگفت‌انگیز کنند و شما را بترسانند که اگر به آنان نگروید به عذاب خداوند دچار خواهید شد؛ چراکه سخنان آنان از روی فریب و کارهای آنان از سر جادوست و عذاب خداوند به آنان نزدیک‌تر است؛ هنگامی که ادعاهای گزاف می‌کنند و روایت‌های نادرست می‌خوانند و خواب‌های پریشان می‌بینند و از ارواح خبیث مدد می‌گیرند و سخنان و سوسه‌انگیز می‌گویند، تا دل‌های سست را بلرزانند و خردهای کم را بلغزانند و به سوی این کفر بکشانند که امامانی از جانب خداوند هستند، در حالی که امامانی از جانب خداوند نیستند و عهد او با آنان نیست. پس زنه‌ار آنان را امام نخوانید؛ چراکه خداوند آنان را امام نخوانده و حجتی برایشان نازل نکرده است! آیا پس خداوند را از چیزی آگاه می‌کنید که در آسمان‌ها و زمین آگاه نیست یا بر او چیزی می‌بندید که به آن علمی ندارید؟! بی‌گمان این شرکی است که شیطان برایتان آراسته است تا شما را با آن گمراه سازد، در حالی که می‌پندارید هدایت یافته‌اید. آگاه باشید که من شما را به سوی امامتان فرا می‌خوانم و از امامان ساختگی بر حذر می‌دارم، باشد که نجات یابید».

در این هنگام، نگاهی به مردم انداخت و آنان را دید که با شگفتی به او می‌نگرند، چنانکه گویی سخن او را در نمی‌یابند. پس خواست که از منبر به زیر آید، ولی یکی از آنان با خشم سر خود را پیچاند و گفت: «پیوسته از جایی به جای دیگری می‌روی و درباره‌ی امامی از جانب خداوند سخن می‌گویی! آیا جز این خواسته‌ای نداری که امامان موجود را واگذاریم و از امامی پیروی کنیم که موجود نیست؟!»



این مهدی در کجاست و چرا او را در میان خود نمی‌شناسیم اگر راست می‌گویید؟! پس آن جناب به سوی او نگریست و فرمود:

«وای بر شما! آیا می‌پندارید که خداوند زمین را به عبث آفریده و اهل آن را به خودشان وا نهاده و برای اصلاح آن کسی را باقی نگذاشته است؟! چه بد گمانی است که به پروردگارتان دارید! چنین نیست، بلکه وعده‌ی او حق است و زمینش از امامی که او قرار دهنده‌اش باشد خالی نیست؛ پس کسانی که یقین نمی‌دارند شما را سبکسار نکنند که سرهای خود را بپیچانید و بگویید: <مهدی در کجاست و چرا او را در میان خود نمی‌شناسیم؟!> هرآینه او در میان شماست، ولی از شما می‌ترسد؛ چرا که شما ترسناک و شرور شده‌اید و در زمین فساد می‌انگیزید و از جباران فرمان می‌برید و از شیوخ‌تان تقلید می‌کنید و اموال یکدیگر را به باطل می‌خورید و در بیهودگی عمر می‌گذرانید! نماز را چنانکه شاید بر پا نمی‌دارید و زکات را چنانکه باید نمی‌پردازید و امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنید! عقل خود را به کار نمی‌اندازید و علم دین را فرا نمی‌گیرید و در حالی که چیزی نیستید، خود را برتر از دیگران می‌پندارید! چه هستید جز مثنی فرومایه که جز در پی متاع دنیا نیستید و دین‌تان را به هر کس که سگه‌ای بیشتر دهد می‌فروشید؟! خودخواه و هوسران و دروغگوی و بدعهد و لجوج و بدزبان و ترسو و بی‌عرضه هستید! همواره از ویرانی زمین می‌نالید، ولی چون به اصلاح آن فرا خوانده می‌شوید، می‌مانید؛ چرا که خود اسباب ویرانی آنید! اف بر شما باد که زبان‌های دراز و دست‌های کوتاه دارید و همواره از رنگی به رنگ دیگر در می‌آیید! آیا در میان شما آزادگانی نیستند که برای یاری این مرد گرد آیند، باشد که خویش را به آنان بشناساند؟! به خدا سوگند اگر شماری کافی از شما گرد آیند که او را با مال و جان یاری رسانند و از پدر و مادر و زن و فرزند دوست‌تر دارند، هرآینه خویش را به آنان می‌شناساند و آنان را در راه خداوند رهبری می‌فرماید، ولی واقع آن است که در شما خیری نیست! حَبِّ گوساله‌ها در دل هاتان نشسته و سودای بتان در سرهاتان جای گرفته است،



چندان که گویی مسحور شدگانید! به خدا سوگند از صحبت شما ملولم و به کوچیدن از میانان مشتاق؛ چراکه نه در عقیده قدمی استوار دارید و نه در عمل دستی پرهیزکار! علف‌های هرز را مانید که نه خود ثمری می‌آورند و نه دیگران را و می‌گذارند. خداوند! دل‌هاشان را آب کن و بجوشان؛ چراکه بر آنان بانگ می‌زنم: <برای ملکوت پروردگارتان آماده شوید>، ولی به سویم سر بر نمی‌کنند و بیشترشان به وعده‌ی تو ایمان نمی‌آورند! خداوند! بر تو باد به عالمانشان؛ چراکه آنان به غیر علم فتواشان می‌دهند و از راه تو بازشان می‌دارند؛ پس نه خود برای خلیفه‌ات کاری می‌کنند و نه من را و می‌گذارند که کاری کنم! پس آنان را شماره کن و یک تن‌شان از برابرت نگیرد، هنگامی که ملکوت را بر زمین می‌آوری و خلیفه‌ات را بر آن مستولی می‌سازی تا با عصای آهنین میان امت‌ها داوری کند».

آن گاه از منبر به زیر آمد و با اندوه از مسجد بیرون شد.

شرح گفتار:

بی‌گمان این حکمتی گران‌مایه «درباره‌ی مرگ و زندگی» است که برای اهل زمان ما «مانند آب حیاتی» است؛ چراکه هر کس به آن عمل کند، در فتنه‌های آخر الزمان گمراه نمی‌شود و هر کس به آن عمل نکند، در فتنه‌های آخر الزمان هدایت نمی‌یابد، در حالی که گمراهی و هدایت به منزله‌ی مرگ و زندگی است و اما مراد آن جناب از «عهد خداوند با ابراهیم» علیه السَّلام قرار دادن امامی عادل برای مردم از ذریه‌ی اوست؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود، پس چون به انجامشان رساند فرمود: هرآینه من تو را امامی برای مردم قرار دهنده‌ام، گفت: و از ذریه‌ام نیز؟ فرمود: عهد من به ظالمان (آنان) نمی‌رسد» و مراد آن جناب از «وعده‌ی خداوند با محمد» صلی الله علیه و آله و سلم قرار دادن امامی از خاندان او برای پر کردن زمین از عدالت پس از پر شدنش از ظلم است و مراد آن جناب از «او همانا مهدی است که شما را درباره‌اش علمی رسیده»،



این است که روایات متواتری از طریق همه‌ی مذاهب اسلامی درباره‌ی مهدی رسیده و با این وصف، علم به امامت او از جانب خداوند برای همه‌ی مسلمانان جهان حاصل شده است؛ چراکه روایات متواتر از طریق همه‌ی مذاهب اسلامی، مفید علم هستند و مراد آن جناب از «امامانی جز او نگیرید که شما را درباره‌ی آنان علمی نرسیده»، این است که روایات متواتری از طریق همه‌ی مذاهب اسلامی درباره‌ی امامی جز مهدی نرسیده و روایاتی که مدعیان امامت بر خود تطبیق می‌کنند، واحد و مخصوص به یک مذهب‌اند و با این وصف، علم به امامت احدی جز مهدی برای مسلمانان در آخر الزمان حاصل نشده و این در حالی است که خداوند از پیروی چیزی که علم به آن وجود ندارد نهی کرده و فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ «از چیزی که به آن علمی نداری پیروی نکن» و با این وصف، گرفتن امامی از جانب خداوند جز مهدی جایز نیست، بلکه دروغ بستن بر خداوند و کفر به او محسوب می‌شود و تبعاً همه‌ی کسانی جز مهدی که خود را امام می‌شمارند یا شوون مخصوص به امام را برای خود ادعا می‌کنند، «دَجَال» هستند، «اگرچه سخنان آراسته گویند و کارهای شگفت‌انگیز کنند»، بلکه به حسب ظاهر دارای معجزاتی باشند؛ چراکه بنا بر گفتار آن جناب، «کارهای آنان از سر جادوست» و «از ارواح خبیث مدد می‌گیرند»؛ همچنانکه خداوند آنان را وسیله‌ی امتحان و ابتلای مسلمانان قرار می‌دهد تا ببیند که آیا فریب آنان را می‌خورند و از مبانی اسلام دست بر می‌دارند یا اینکه ثابت قدم می‌مانند و این مراد روایات متواتری است که از معجزاتی برای «دَجَال» خبر داده‌اند؛ با توجه به اینکه معجزات -هر اندازه خارق العاده باشند- ادعای غیر ممکن را اثبات نمی‌کنند، بلکه با وجود آن «فتنه» محسوب می‌شوند^۲ و مراد از «فتنه الدَجَال» که بزرگ‌ترین فتنه است و باید از آن به خداوند پناه برد^۳ همین است و اما گفتار آن جناب که فرمود: «آیا در میان شما آزادگانی نیستند که برای یاری این مرد گرد آیند، باشد که خویش را به آنان بشناساند؟! به خدا سوگند اگر شماری کافی از شما گرد آیند که او را با مال و جان یاری رسانند و از پدر و مادر و زن و فرزند دوست‌تر دارند، هرآینه خویش را به آنان می‌شناساند و آنان را در راه خداوند رهبری می‌فرماید»،

۱. الإسراء/ ۳۶

۲. بنگرید به: پرسش و پاسخ ۱۷۶.

۳. مسند أحمد، ج ۲۶، ص ۱۹۴؛ صحیح البخاری، ج ۹، ص ۶۰؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۱؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۱۰؛ ثواب الأعمال وعقاب الأعمال لابن بابویه، ص ۱۲۵



کلید ظهور و حاکمیت مهدی است که شایسته است با آب طلا بر روی صخره‌ها حک شود و مراد آن جناب از «حَبِّ گوساله‌ها» و «سودای بتان» علاقه‌ی مردم به مدعیان دروغین و ارادت آنان به امامانی جز مهدی است که گاهی از حیث افراط به «مسحور شدگی» شباهت می‌یابد و مراد آن جناب از عالمانی که نفرینشان فرموده، مفتیان و روحانیانی است که به امامانی جز مهدی وابسته هستند و بدون علم و از سر تعصب و تکبر بر ضد آن جناب فتوا می‌دهند و تبلیغ می‌کنند و مراد آن جناب از «ملکوت پروردگار» حکومت جهانی اوست که از آن خبر داده و فرموده است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱؛ «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند اگرچه مشرکان کراحت دارند» و فرموده است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲؛ «و هرآینه در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالحم وارث خواهند شد» و هر جمله و کلمه‌ی آن جناب را وجوه فراوانی است که تفصیل آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد. پس خود در هر جمله و کلمه‌اش بیندیش، باشد که خداوند ابواب دیگری از آن‌ها را به رویت بگشاید.



۱. التَّوْبَةُ / ۳۳

۲. الْأَنْبِيَاءُ / ۱۰۵



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه دعوت او به سوی مهدی آزمونی برای کشورها و گروه‌های اسلامی است.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: روزی نزد منصور هاشمی خراسانی از کشورها و گروه‌های اسلامی مانند داعش، طالبان، القاعده، التحریر و پیروان ولایت فقیه یاد شد. پس چیزی فرمود که معنای آن این است:

«هر یک از آنان شعار مسلمانی می‌دهد و خود را در پی اقامه‌ی اسلام می‌شمارد، در حالی که باید راستگوی آنان از دروغگویشان معلوم شود. بی‌گمان دعوت من به سوی مهدی، برای آنان آزمونی بزرگ است؛ چراکه اگر آن را اجابت نکنند، نفاق خود را آشکار می‌سازند و به مسلمانان اعلام می‌دارند که به راستی مسلمان نیستند و اقامه‌ی اسلام را نمی‌جویند، بلکه تنها در پی قدرت‌اند و رؤیایی جز سلطنت در سر ندارند؛ مانند جبّارانی که پیش از آنان بودند و جان و مال و ناموس مسلمانان را دستمایه‌ی کامرانی خود ساختند، تا آن گاه که مرگ بر سر آنان فرود آمد مانند عقابی که بر سر بزغاله فرود آید و آنان را از روی زمین برداشت و به میان هاویه انداخت، در حالی که اگر دعوت من به سوی مهدی را اجابت کنند و با من برای رساندن او به حکومت متحد شوند، زمینه‌ی حکومت او فراهم می‌شود و غرض آنان به بهترین شکل ممکن حاصل می‌گردد؛ البته اگر غرض آنان اقامه‌ی اسلام در جهان باشد؛ چراکه اگر غرض آنان چیز دیگری باشد، لعنت خداوند و بندگان در پی آنان است و دیر یا زود به آنان می‌رسد و آنان را مانند بادی که خاکستری را از جایی بزداید، در اطراف زمین پراکنده می‌کند و آن گاه برای آنان جمع کننده‌ای نخواهد بود!



آیا مسلمانانی که خود را مجاهدین می‌نامند و به مهاجرین و انصار تقسیم می‌کنند، نمی‌دانند که بهترین جهاد، جهاد در رکاب مهدی و بهترین هجرت، هجرت به سوی مهدی و بهترین نصرت، نصرت برای مهدی است؟! پس چرا نمی‌گیرند به سوی مردی -و با دست به خود اشاره فرمود- که بی‌هیچ تکلف و چشم‌داشتی آنان را به سوی مهدی دعوت می‌کند و برای وصول به او راه می‌نماید، در حالی که بر اساس کتاب خداوند و سنت پیامبرش سخن می‌گوید و به عقلانیت فرا می‌خواند و از جهل و تقلید و اهواء و دنیاگرایی و تعصب و تکبر و خرافات باز می‌دارد و هر چه می‌گوید را بر عهده می‌گیرد و خود ضامن آن است؟! به راستی چه چیزی آنان را از اجابت او باز داشته و چه کسی آنان را از مسارعت به سوی مشغول ساخته است؟! آیا شایسته نیست که چهار دست و پا بر روی برف، به سوی او بشتابند و خود را از سرزمین‌های دور و نزدیک به او برسانند تا به همراه او برای یاری مهدی بیرون آیند؟! در حالی که او آنان را با هدایت خود، به مهدی خواهد رساند و مهدی آنان را با حکومت خود، به بهترین آرزوها؛ چراکه احکام خداوند را در میانشان جاری خواهد ساخت و عدالت مطلق را در پستوی خانه‌ها و آغل گوسفندانشان داخل خواهد نمود، بل آنان را به سرزمین‌های موعودی خواهد رساند که در آن‌ها شیر و عسل جاری است و خاکش زعفران ساییده و سنگریزه اش الماس و مروارید است. وای بر کسانی که مهدی را و او می‌گذارند تا به گمراهان ملحق شوند؛ چراکه آنان تاریکی را بر نور و کوری را بر بینایی و جهل را بر علم ترجیح می‌دهند و یوسفی را به چند درهم ناقابل می‌فروشند؛ مانند کسانی که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾^۱؛ > و او را به بهایی اندک که چند درهم ناچیز بود فروختند و به او رغبتی نداشتند!

آیا در زیر آسمان، مرد دانایی نیست و بر روی زمین، زن خردمندی یافت نمی‌شود که ندای منصور را بشنود و برای یاری مهدی بیرون آید؟!



نیست باد جهانی که در آن برای هر خرسی یارانی هست و برای هر دیوی پشتوانه‌ای یافت می‌شود، ولی برای مهدی پشتوانه‌ای نیست و برای دعوت‌کننده‌ی به سویش یارانی یافت نمی‌شود! آیا کسانی که داعی به سوی خویشان را با جان و مال خود یاری می‌کنند، ولی داعی به سوی مهدی را خوار می‌دارند و تنها می‌نهند، به روز رستاخیز باور ندارند؟! روزی که زمین پیکرهای آنان را استفرغ می‌کند تا در محکمه‌ی عدل خداوند بر روی یک پای خود ایستاده شوند و به پرسش‌های او درباره‌ی این خیانت بزرگ پاسخ دهند؛ چراکه آنان دعوت‌کننده‌ی به سوی خدا را نادیده گرفتند و دعوت‌کننده‌ی به سوی ابلیس را اجابت کردند و با این کار خود، قواعد جهان را بر هم زدند و رشته‌ی طبیعت را از هم گسستند. پس کیفر آنان در دنیا، استیلاء شریان شد تا سرهای مردانشان را ببرند و برای زن‌هایشان قرعه بیندازند و در آخرت، آتشی سوزان شد که سنگ خاره را ذوب می‌کند و روغن آنان را می‌گیرد».

شرح گفتار:

این گونه منصور هاشمی خراسانی، همه‌ی کشورها و گروه‌های اسلامی در جهان را به سوی بیعت با خداوند و ترک بیعت با غیر او فرا می‌خواند و از آنان می‌خواهد که دست از فتنه‌انگیزی و فساد در زمین بردارند و جان و مال و ناموس مسلمانان را بیش از این قربانی جاه‌طلبی و حکومت‌خواهی خود نکنند؛ زیرا خداوند سرای آخرت را برای کسانی قرار داده است که در زمین برتری نمی‌جویند و فساد نمی‌انگیزند و عاقبت برای پرهیزکاران است؛ چنانکه فرموده است: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱.

بی‌گمان هر کس به وعده‌ی خداوند و پیامبرش ایمان دارد می‌داند که مهدی برای مسلمانان جهان از رهبران آنان اولی و اصلح است؛ چراکه رهبران آنان چه بسا خود در آرزوی او هستند و شایستگی آن را ندارند که کفش‌هایش را پیش پایش جفت کنند؛



با توجّه به اینکه مهدی بنا بر کتاب خداوند و سُنّت متواتر پیامبرش خلیفه‌ی خداوند در زمین است، ولی این‌ها بنا بر کتاب خداوند و سُنّت متواتر پیامبرش کسی نیستند. با این وصف، برای این‌ها و پیروانشان بهتر است که دعوت منصور را لبّیک گویند و به سوی مهدی بازگردند، اگر به راستی مسلمانند و در پی اقامه‌ی اسلام هستند؛ وگرنه پرده از نفاق خود بر داشته‌اند و در برابر مشیّت و رضای خداوند ایستاده‌اند و باید در انتظار جریان سُنّت‌های او درباره‌ی جَبّاران و مفسدان باشند.





گفتار بیست و دوم

گفتاری از آن جناب در نهی از دنیاگرایی و امر به کار برای آخرت

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: روزی با منصور هاشمی خراسانی به کوهستانی سرسبز رفتیم و بر کنار چشمه‌ای زیبا نشستیم. آن گاه قلم و کاغذ درآوردیم تا چیزی که می‌فرماید را بنویسیم. پس ردای خود را بر سر کشید و فرمود:

«ای برادران! از خواب غفلت بیدار شوید و برای زندگی پس از مرگ اندوخته‌ای فراهم سازید، پیش از آنکه فرصت را از دست بدهید و مانند پاره‌سنگی بر زمین سرد و سخت شوید! نمی‌بینید خویشاوندان خود را که یکی پس از دیگری می‌میرند و به سوی گورها برداشته می‌شوند؟! آیا آنان از گوشت بودند و شما از آهنید یا مرگ را با آنان خصومتی بود و با شما رفاقتی است؟! چنین نیست، بلکه شما نیز مانند آنان می‌خورید و مانند آنان می‌خوابید و مانند آنان محکوم به مرگید؛ در ساعتی که نمی‌دانید از شب است یا از روز یا در نزدیک است یا در دور، ولی می‌دانید که فرا می‌رسد؛ پس همه‌ی بافته‌هاتان را پنبه می‌کند و همه‌ی نقشه‌هاتان را نقش بر آب؛ مانند سفالینه‌ای که ناگهان از دست بیفتد یا آینه‌ای که سنگ در آن آید؛ با آرزوهایی که از یاد می‌روند و کارهایی که ناتمام می‌مانند و حسرتی که هجوم می‌آورد و وحشتی که مستولی می‌شود!

پس آیا دنیا مانند حبابی نیست که کودکی بازیگوش در آن دمیده و به پرواز آن خرسند است، در حالی که آن را بقایی نیست؟! یا دوستی برفین که به چوب و سنگریزه اش آراسته، چونانکه گویی دوستی زنده است، در حالی که با آفتاب ذوب خواهد شد؟!!

بی‌گمان دل بستن به ناپایدار خصلت کودکان است؛ پس شما که بزرگسالانید چرا دلبسته‌ی دنیاییید؟! آیا عیب نیست بر شما که با این قامت‌های دراز در پی چرخ‌ی گردان دوانید؟! بگذارید این بازی را برای کودکان و برای کسانی که مانند کودکانند؛ چراکه شما بزرگانید؛ چونان رهگذرانی که ساعتی بر کنار بازی‌گاه کودکان فرود آیند، پس به بازی آنان بنگرند که چگونه بر هم می‌جهند و سپس برخیزند و بروند!

به راستی می‌گویم که دنیا برای شما نیست و شما برای آن نیستید. آیا نمی‌بینید که چگونه از شما گریزان است چونانکه گویی جُذامیانی؟! پس بگذارید آن را برای کسانی که در سر سودای آخرت ندارند؛ چراکه آن نصیب آنان از عیش است؛ مانند جرعه‌ای آب شور در مشکی تفتیده که تشنگی را فرو نمی‌نشانند! چه فرقی دارد برای شما که استخوانی افتاده بر راه را سگی بردارد یا گربه‌ای ببرد در حالی که شما را به آن حاجتی نیست؟! خود را از دنیا بی‌غم سازید و به آخرت مشغول دارید؛ چراکه عن قریب دنیا می‌گذرد و آخرت فرا می‌رسد و چون آخرت فرا رسد گویی هرگز دنیایی نبوده است! از دنیا به چیزی اندک که شکم را از درد و تن را از سرد برهاند بسنده کنید و نیروی‌تان را برای آخرت بگذارید! مبدا بینم‌تان که گرفتار دنیایید و وقتی برای آخرت نمی‌یابید! مبدا بینم‌تان که بر سر دنیا با اهلش نزاع دارید و استخوان از دهان سگان می‌ربایید! مبدا بینم‌تان که برای پول حرص می‌زنید و کلاه از سر این و آن بر می‌دارید! چه می‌کنید با این پول که بر روی آن نقش بتان است و از لمس آن وضو باید گرفت؟! گویی لعنت بر آن نوشته شده یا نحوست در آن مستتر است! چه بسیار خون‌ها که برای آن ریخته شده و چه بسیار اشک‌ها و آبروها! بهشت را با آن سودا کرده‌اند، در حالی که بهای تخم مرغ و روغن نباتی است! آیا کسانی که آن را بر روی آن انباشته‌اند جز در پارچه‌ای پیچانده می‌شوند که شما پیچانده می‌شوید و جز در سوراخی انداخته می‌شوند که شما انداخته می‌شوید؟! پس با آنان رقابت نکنید و نیروی‌تان را ضایع نگردانید، بلکه رقابت کنید با پرهیزکاران برای رسیدن به بهشت‌هایی که گامی در آن‌ها از دنیا و هر چه در آن است بهتر است!



از دنیا به قدر کفاف قانع باشید و چیزی از آن که ضرورت ندارد را ضروری ندانید. چه می‌کنید با این پول اگر نان کافی برای خوردن و لباس کافی برای پوشیدن و جای کافی برای خوابیدن دارید؟! آیا از یک شکم بیشتر توانید خورد یا از یک بدن بیشتر توانید پوشید یا از یک جا بیشتر توانید خوابید؟! پول بیشتر از نیاز باری بر گردن است، پس آن را ببخشید و خود را آسوده کنید! صخره‌ای در پیراهن سبک‌تر از پولی در آن است که به آن نیازی ندارید، ولی شما وزنش را احساس نمی‌کنید! پس طمع را از دل برانید و حرص را از سر بیندازید! تعلق را فرو کاهید و توقع را پایین آورید! قناعت را جامه‌ی خود گردانید و سادگی را زیور خود قرار دهید! چاله‌ها را با صرفه‌جویی پر کنید و دژه‌ها را با صبر فرو پوشانید!

باری اکنون که از مرگ گزیری نیست، در حالی بمیرید که برای آخرت کوشانید، نه برای دنیا؛ زیرا کوشش برای آخرت با مرگ به ثمر می‌رسد و کوشش برای دنیا با مرگ بر باد می‌رود! هنگامی که ندا شنیده می‌شود کسی از شما که آزاد است بی‌درنگ به سویش می‌شتابد و کسی از شما که گرفتار است می‌گوید: خانه را چه کنم؟ پیشه را چه کنم؟ بدهی را چه کنم؟ آن را چه کنم؟ این را چه کنم؟ پس بدین سان باز می‌ماند، در حالی که از زبان کاران است. این پند من است برای کسانی که هنوز گوشی شنوا دارند، نه آن هیچ کسان که در گوشی کبر کرده‌اند و در گوش دیگر هوای نفس! پس پندم را به دل سپارید و به کار بندید، باشد که از شما صالحانی پدید آیند و به اصلاح زمین - این ویرانه - یاری رسانند. من گنج شما هستم و شما یابندگان منید؛ پس بنگرید که از من چه بهره‌ای می‌برید؛ زیرا علم عالم از الماس ارزشمندتر است و اَمَت‌هایی را از آتش می‌رهاند و نسل‌هایی را به سعادت می‌رساند».



سپس ردا را از سر گرفت و به سوی آفاق نگریست و فرمود:

«خداوند را کلمه‌ای است که من فریاد کننده‌ی آن هستم، اگرچه کران،
کران تا کران این بی‌کران را پر کرده باشند!»

آن گاه از جای خود برخاست و به سوی چشمه رفت و دست و روی خود را در آن
شست. سپس به سوی بوته‌ها روان شد و فرمود:

«چرا نشسته‌اید ای برادران؟! با من بیایید تا در میان گیاهان گردش کنیم
و نشانه‌های پروردگاران را ببینیم؛ چراکه نشانه‌های پروردگاران در میان
آن‌ها دیدنی است.»

پس ما در عقب او روان شدیم، در حالی که نمی‌دانستیم بر زمین گام می‌زنیم یا بر
آسمان.

شرح گفتار:

در این گفتار شگرف، لطایف علمی، عجایب تربیتی و بدایع ادبی فراوانی نهفته است
که بر اهل علم و ادب پوشیده نیست و نظیری برای آن جز در گفتار پیامبران و امامان
هدایت یافت نمی‌شود و با این وصف، شایسته است که هر جمله و کلمه‌ی آن مورد
بازخوانی و بررسی قرار گیرد؛ همچنانکه در آن مایه‌ی آخرت‌گرایی برای قرن‌هاست
که دنیاگرایی را به اوج خود رسانده و با چنین مفاهیم والا و اصیلی بیگانه است. این
«فریاد کننده‌ی کلمه‌ی خداوند» به درستی تشخیص داده که ریشه‌ی بیشتر معضلات
فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جهان، سیطره‌ی دنیاگرایی و فراموش شدن آخرت
است و از این رو، با حکمتی بی‌مانند و فصاحتی خارق العاده که مانند چراغی تابان
در حال نورافشانی است، به مبارزه با دنیاگرایی و یادآوری آخرت مشغول است. با این
وصف، خوشا به حال «کسانی» که قدر این «گنج» معنوی را می‌دانند و گوش شنیدن
پندهای او را دارند و بدا به حال «آن هیچ کسان» که هنوز اندر خم کوچه‌های «تکبر» و
«هوای نفس» سرگردانند و به جای بهره‌مندی از «علم عالم»، به تقلید از حاکمان ظالم
و مدعیان دروغین مشغولند!



اما گفتار آن جناب که فرموده است: «چه می‌کنید با این پول که بر روی آن نقش بتان است و از لمس آن وضو باید گرفت؟!» اشاره به تصاویر طواغیتی است که بر روی پول‌ها چاپ شده است و بر وجوب یا استحباب شستن دست پس از لمس آن‌ها دلالت دارد و این حکمت کراهت آن جناب از لمس آن‌هاست^۱. همچنین، مراد آن جناب از «چاله‌ها» در عبارت «چاله‌ها را با صرفه‌جویی پر کنید» کاستی‌های مالی اندک است که با «صرفه‌جویی» جبران می‌شوند و مراد آن جناب از «دَرّه‌ها» در عبارت «دَرّه‌ها را با صبر فرو پوشانید» کمبودهای مالی بزرگ است که ناگزیر باید بر آن‌ها «صبر» نمود و نباید به سبب آن‌ها به حرام روی آورد و مراد آن جناب از «ندا» در عبارت «هنگامی که ندا شنیده می‌شود» ندای آسمانی به نام مهدی یا ندای آن جناب برای حرکت به سوی آن حضرت است که گرفتاران به دنیا از اجابتش باز خواهند ماند و مراد آن جناب از «کلمه‌ی خداوند» در عبارت «خداوند را کلمه‌ای است که من فریاد کننده‌ی آن هستم» ملکوت خداوند یا خلیفه‌ی او در زمین است که آن جناب به سویی دعوت می‌کند «اگرچه کران، کران تا کران این بی‌کران را پر کرده باشند»؛ یعنی ناشنوایان دعوت آن جناب، شرق تا غرب جهان را پر کرده باشند و این از عجیب‌ترین و بلیغ‌ترین تعابیر است که جز از آن جناب شنیده نشده و ستایش برای خداوند است که سرچشمه‌ی همه‌ی خیرات و کمالات است.





گفتاری از آن جناب در شکایت از حاکمان، عالمان و مدعیان دروغین که با بدی خود، مردم را از دین گریزان کرده‌اند و دعوت او به سوی مهدی را لوث نموده‌اند.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: جناب منصور هاشمی خراسانی پس از نماز عصر به ما روی نمود و ما را از پرستش طاغوت بر حذر داشت و به یاری خداوند و خلیفه‌اش در زمین امر فرمود، اگرچه مردم نپسندند و خصومت کنند. پس چون از سخن فارغ شد و حق نصیحت را ادا نمود، یکی از یارانمان به او گفت: «استاد! کاش چیزی می‌گفتی که مردم بپذیرند و کاش روشی را در پیش می‌گرفتی که از تو نگریزند!» پس آن جناب به خشم آمد و فرمود:

«چه بگویم و چگونه مثل زنم؟! آیا کلمه‌ای هست که نیالوده باشند و جمله‌ای هست که برابیم باقی گذاشته باشند؟! از هر راهی می‌روم، پیش از من رفته‌اند و به هر روشی سلوک می‌کنم، پیش از من کرده‌اند؛ تا آنکه همه‌ی راه‌ها را بر من تنگ ساخته‌اند و همه‌ی روش‌ها را بر من سخت نموده‌اند! ای فغان که با جهل خود بر علم من ظفر یافته‌اند و ای دریغ که با کذب خود بر صدق من سایه انداخته‌اند! با نام خدا، کام شیطان را برآورده‌اند و با نام دین، دام گسترانیده‌اند؛ پس نام خدا را بی‌حرمت ساخته‌اند و دین را از رونق انداخته‌اند!

هرآینه یافت نمی‌شود کسی که برای رضای خدا، زنا کند یا برای ثواب، به دزدی رود، ولی یافت می‌شوند کسانی که برای رضای خدا، خون بی‌گناهان را می‌ریزند و برای ثواب، تباهی می‌انگیزند و در حالی ستم می‌ورزند که خود را نمایندگان خدا در زمین می‌شمارند!»



سپس آواز خود را بالا آورد - چنانکه گفتی فریاد می‌زند - پس فرمود:

«وای بر آنان که مفسد و سرکوبگرند و می‌گویند که خداوند ما را گماشته است!

وای بر آنان که مصلحت خویش بر شریعت مقدّم می‌دارند و می‌گویند که خداوند ما را امر کرده است!

وای بر آنان که اموال مردم را به باطل می‌خورند و می‌گویند که خداوند ما را اذن داده است!

وای بر آنان که سخنان گزاف می‌گویند و می‌گویند که خداوند ما را فرموده است!

وای بر آنان که دشنام دهنده و بهتان زننده‌اند و می‌گویند که خداوند ما را سفارش کرده است!

چه کسی در دنیا از آنان ستمکارتر است و چه کسی در آخرت عذاب بزرگ‌تری دارد؟!>

آیا نمی‌اندیشند از روزی که فرشته‌ی مرگ گلویشان را می‌گیرد و نفسشان را قطع می‌کند و میان آنان و پیروانشان و هر چیزی که گرد آورده‌اند، جدایی می‌اندازد؟!>

آیا نمی‌ترسند از روزی که ندا داده می‌شوند: <کجایند ستمکارترین‌ها؟!> کجایند کسانی که شیطان را می‌پرستیدند و می‌گفتند که خدا را می‌پرستیم؟!> کجایند کسانی که در زمین افساد می‌کردند و می‌گفتند که اصلاح می‌کنیم؟!> پس از درون گورها و چکاد کوه‌ها و بستر دریاها و شکم درندگان و چینه‌دان پرندگان گرد می‌آیند و بر می‌خیزند، در حالی که پوششی بر آنان نیست و روی‌های‌شان سیاه است و مانند گلّه‌ی بزها به سوی محشر رانده می‌شوند، تا به حسابشان رسیدگی شود، چونان که به حساب احدی رسیدگی نشده باشد!



آن گاه آنان را به زنجیر می‌کشند و دسته دسته به سَفَر می‌افکنند و آن درّه‌ای در بُن جهنّم است که شیاطین در آن افکنده می‌شوند، پس در آن پوست کنده می‌شوند، مانند مرغ برای بریانی!

آن گاه ندا داده می‌شود: <کجایند یاران اینان؟! کجایند کسانی که اینان را در کذب‌شان تصدیق کردند و فرمان بردند؟! کجایند دوستداران اینان و دوستداران دوستداران اینان؟!> پس مانند موران از هر سوراخی بیرون می‌آیند، در حالی که زشت‌روی و بدبویند و دل در گلو و جان بر لب دارند، پس به سوی محشر رانده می‌شوند، تا به حسابشان رسیدگی شود؛ نه عذری از آنان شنفته می‌شود و نه شفاعتی برایشان پذیرفته؛ تا آن گاه که به دروازه‌های جهنّم می‌رسند و غریو آن را می‌شنوند که گویی بانگ انفجار است و لهییش را حس می‌کنند که گویی کوره‌ی آجرپزان است، پس گریان می‌شوند و نعره سر می‌دهند. پس دربانان به آنان می‌گویند: <ای پیروان ستمکارترین‌ها! آیا خداوند در زمین خلیفه‌ای قرار نداد؟!> می‌گویند: <قرار داد، ولی از او پیروی نکردیم، بلکه از ستمکارترین‌ها پیروی کردیم تا از قدرت و ثروتشان برخوردار شویم و شیطان برایمان آراست و گروهی نادان بودیم.> پس دربانان می‌گویند: <اینک به جهنّم درآیید تا از عذاب آنان برخوردار شوید، همان گونه که در دنیا از قدرت و ثروتشان برخوردار شدید.> پس در میان دود و آتش به آنان می‌پیوندند، در حالی که بر آنان خشمگینند و لعنت‌شان می‌کنند و می‌گویند: <شما ما را به اینجا رساندید، هنگامی که ما را فریفتید و گفتید که از ما پیروی کنید تا خداوند از شما خشنود باشد.> پاسخ می‌دهند: <آیا ما مجبور تان کردیم؟! بلکه با خواست خود از ما پیروی کردید، تا از قدرت و ثروتمان برخوردار شوید و در ستم ما شریک بودید.> پس آتش در میان‌شان زبانه می‌کشد و گفتگوی‌شان را قطع می‌کند و آوازی بر می‌خیزد که <لعنت خداوند بر ستمکارترین‌ها؛ همان‌ها که بدون اذن خداوند بر کرسیّ او نشستند و به غیر چیزی که نازل کرده بود، حکم راندند و لعنت خداوند بر پیروان آن‌ها؛ همان‌ها که آن‌ها را تصدیق و یاری کردند،



تا از قدرت و ثروتشان برخوردار باشند. پس از رحمت خداوند ناامید می‌گردند و در می‌یابند که هیچ کدامشان را خلاصی نیست.

این بی‌گمان اندرز نیکویی است برای کسانی که به آن گوش می‌سپارند، ولی ستمکارترین‌ها و کسانی که از دولت آن‌ها برخوردارند، به آن گوش نمی‌سپارند و دیگران را از گوش سپردن به آن باز می‌دارند، هنگامی که با استهزاء بر من می‌خندند و با تکبر می‌گویند: <این گفتاری چون گفتار مدعیان است!> تا عوام را از من بترسانند و سفیهان را بر من جرأت دهند که زبان خود را بر من دراز کنند و بار دیگر مکر کرده می‌گویند: <این گفتاری تازه نیست، بل گفتاری مانند گفتار ماست که خود از پیش گفته‌ایم!> تا کسانی که از آن‌ها به تنگ آمده‌اند، از من نیز گریزان شوند و بگویند: <از آن‌ها و هر کس که مانند آن‌ها می‌گوید بیزاریم!>، در حالی که من از آن‌ها نیستم و مانند آن‌ها نمی‌گویم؛ اگر چنین بود با من دشمنی نمی‌کردند؛ همچنانکه از ادعای باطل بریتم و آن‌ها می‌دانند، ولی واقع آن است که بر من حسد می‌برند و انصاف نمی‌دهند.

من از کسانی هستم که به عهد نخستین پایبندند و با گذشت زمان رنگ نباخته‌اند؛ آنان که بر بینه‌ای از پروردگار خویشند و در نوری از جانب او ره می‌سپارند؛ آنان که سخن به گزاف نمی‌گویند و از گمان خود و خواهش دیگران پیروی نمی‌کنند؛ آنان که در زمین یقین ریشه دارند و شاخسارشان در آسمان ایمان افراشته است و هر زمان میوه‌ای تازه می‌آورد؛ آنان که هیچ کس با حجت بر آنان چیرگی نمی‌یابد و در عدالت بر آنان پیشی نمی‌گیرد. پس به سخنم گوش بسپارید و من را مانند دیگران نپندارید؛ چرا که من برای شما آموزگاری راستگو و مهربانم و شما را به سوی بهترین کار فرا می‌خوانم؛ اینکه پروردگارتان را پرستید و از پرستش طاغوت بپرهیزید، تا پروردگارتان شما را ببخشاید و نعمت دهد و از ذلت و مسکنت برهاند و به سرزمینی پاکیزه برساند که به پدران‌تان وعده داد؛ سرزمینی که در آن خرمی و آسایش است و بیم و اندوهی نیست؛ سرزمینی بهتر از هر سرزمینی در دنیا که دیده یا شنیده‌اید.



پس به اندرزم گوش بسپارید و از من روی نگردانید و فریب ستمکارترین‌ها را
نخورید که بر ضدّم یاوه می‌سرایند تا شما را بر من بدگمان سازند؛ همان‌ها
که از دین ارتزاق می‌کنند و می‌ترسند که من کسب‌شان را کساد کنم.

هر کس شنید به خاطر دارد و به کسی که نشنید برساند، تا خداوند هر
کس را خواهد هدایت کند یا در گمراهی‌اش واگذارد».





نصیحتی از آن جناب برای زنان

روزی گروهی از مردان به محضر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى رسیدند، پس آن‌ها را اندرز داد و از عیب‌هایشان باخبر کرد، تا آن گاه که گریستند و گفتند: «برایمان استغفار کن!» پس برایشان استغفار کرد و سپس از خانه بیرون شد، پس دید که زنانشان بر راه نشسته‌اند و با یکدیگر سخن می‌گویند، پس بر آنان گذشت و به آنان اعتنایی نکرد، پس آنان رنجیدند و گفتند: «بر ما گذشت و به ما اعتنایی نکرد!» پس آن جناب سخن آنان را شنید و به نزدشان بازگشت و فرمود: «آیا می‌دانید که برای چه بر شما گذشتم و به شما اعتنایی نکردم؟» گفتند: «نه»، فرمود:

«برای یازده خصلت و یک خصلت که شما را از آسمان می‌اندازد، چونانکه خزان برگ را از درخت: کمتر می‌اندیشید و بیشتر سخن می‌گویید و زودتر می‌رنجید و دیرتر می‌بخشاید و سخت‌تر می‌هراسید و آسان‌تر فریب می‌خورید و راز را فاش می‌گردانید و بر همسایه حسد می‌برید و دوست را غیبت می‌کنید و دشمن را بی‌آبرو می‌سازید و بر مصیبت صبر نمی‌دارید و بدتر اینکه پند را نمی‌پذیرید، بلکه از آن آزرده می‌گردید و این از آن رو بدتر شد که راه را بر اصلاحتان فرو بست!»

پس آنان آزرده گردیدند و گفتند: «چنین نیست که تو می‌گویی، بلکه ما را با مردان فرقی نیست!» پس فرمود:

«به خدا سوگند از من تملقی نخواهید شنید و نه سخنی یاوه؛ پس پندم را پذیرا شوید و از آن آزرده نگردید؛ چرا که آن برای شما تزکیه است، هرگاه در پی تزکیه باشید! زنه‌ار فریب کسانی را نخورید که کاستی‌ها تان را فرو می‌پوشانند؛

چراکه آنان خیرخواه شما نیستند و شما را به سوی شر می‌کشاند، تا از چیزی پیروی کنید که به آن دانشی ندارید و بر کاری دست نهید که از عهده‌ی آن بر نمی‌آیید! آنان شما را چون مردان می‌شمارند، در حالی که خود به چیزی که می‌گویند باور ندارند، بل می‌خواهند که با تملُّق و سخن یاوه، شما را مغرور سازند تا آنان را برای رسیدن به چیزی که می‌جویند یاری رسانید، در حالی که نمی‌جویند چیزی را برای شما، بلکه می‌جویند چیزی را برای خودهایشان و آن همانا سود بیشتر از فروش است؛ چراکه شما بیشتر می‌خرید و ارزان‌تر کار می‌کنید و آسان‌تر سلطه می‌پذیرید و برای آنان صرفه دارید! پس بدین سان شما را از خانه‌ها تان بیرون می‌کشند و از فرزندان تان جدا می‌کنند و از شوهراتان دور می‌سازند و به میان بازارها می‌آورند، تا برای کسب مال و مقام با مردان رقابت کنید، در حالی که به آنان نخواهید رسید، مگر به ندرت و زحمت؛ چراکه خداوند شما را برای رقابت با آنان نیافریده، بل برای این آفریده است که با آنان شریک شوید تا آنان کارهایی که نمی‌توانید را برایتان انجام دهند و شما کارهایی که نمی‌توانند را برایشان انجام دهید و بدین سان یکدیگر را کامل کنید و در دنیا به خوشبختی رسانید. آیا نشنیده‌اید که گفته‌اند: «هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند؟» پس اینک به خانه‌های خود بازگردید و کارهای خود را انجام دهید و کارهای مردان را به مردان واگذارید؛ زیرا اگر آنان نیز کارهای خود را انجام دهند، شما به چیزی که می‌خواهید می‌رسید».

آن گاه از آنان روی گرفت و فرمود:

«خوشا به حال زنان دانا اگر وجود داشته باشند و خوشا به حال زنان پارسا اگر یافت شوند!»





خطبه‌ای از آن جناب هنگامی که شنید از او رویگردانند و او را با مدعیان دروغین قیاس می‌کنند.

«ای مردم! چرا به سخنم گوش نمی‌سپارید و به سویم روی بر نمی‌گردانید؟! آن قدر فریاد کشیده‌ام که صدایم گرفته است و آن قدر نوشته‌ام که دستم خسته شده است! ای کسی که صدایم را می‌شنوی، با تو هستم و ای کسی که نوشته‌ام را می‌خوانی، تو را خطاب می‌کنم! آیا چیزی تو را مفتون ساخته یا کسی تو را افسون نموده است؟! مگر هجوم کفر را نمی‌بینی و غریو ستم را نمی‌شنوی؟! مگر تلخی فقر را نمی‌چشی و تیزی فساد را لمس نمی‌کنی؟! مگر از جنگ خسته نشده‌ای و از استبداد به تنگ نیامده‌ای؟! مگر نمی‌خواهی این حال دگرگون شود و این بدبختی به پایان رسد؟! پس چرا به سخنم گوش نمی‌سپاری و به سویم روی بر نمی‌گردانی؟! من راه را می‌شناسم و از دروازه آگاهی دارم. به سخنم گوش بسیار تا به تو بگویم و به سویم روی بر گردان تا به تو نشان دهم. حکومت خداوند دروازه‌ی خوشبختی است و زمینه‌سازی برای آن راه رستگاری. چرا قدم در این راه نمی‌گذاری و از دروازه عبور نمی‌کنی؟! آیا هنوز می‌پنداری که راه دیگری وجود دارد و در پی دروازه‌ی دیگری هستی؟! مگر صدها راه را نیازمندی و ده‌ها دروازه را تجربه نکردی؟! چند راه دیگر را باید بیازمایی و چند دروازه‌ی دیگر را باید تجربه کنی؟! آیا هیچ عقل در سر تو نیست و هیچ هوش در تو یافت نمی‌شود؟! می‌گویی: >حکومت خداوند را نیز آزموده‌ام و بدبخت‌تر شده‌ام<، ولی دروغ می‌گویی؛ زیرا حکومت فقیهان، حکومت خداوند نیست، بل حکومت کسانی است که به خداوند خیانت کرده‌اند و دین را به دنیا فروخته‌اند. حکومت خداوند، حکومت خلیفه‌ی اوست؛ چونان حکومت داوود و سلیمان و چونان حکومت محمد و علی که درود خداوند بر آنان باد.



آیا حکومتی بهتر از حکومت آنان می‌شناسی و عدالتی بیشتر از عدالت آنان سراغ داری؟! من تو را به سوی حکومتی چون حکومت آنان فرا می‌خوانم و به سوی عدالتی چون عدالت آنان، ولی تو به سخنم گوش نمی‌سپاری و به سویم روی بر نمی‌گردانی! می‌گویی: <اَدْعَا کُنْدَه‌ای از اَدْعَا کُنْدِگان است!> صبر کن! کجا می‌روی؟! چنین نیست که هر چه بخواهی بگویی و بگریزی، بل بازخواست خواهی شد که چرا گفتی و اگر اثبات نتوانی، مجازات خواهی شد! به من بگو اَدْعَایم چیست که من را به سبب آن دروغگو می‌دانی؟! آیا چون دَجَلان اَدْعَای پیامبری کرده‌ام یا خود را امام نامیده‌ام یا درباره‌ی خود سخنان گزاف گفته‌ام؟! چنین نیست! پس چرا من را به چیزی مَثْمُوم می‌کنی که از آن بری هستم و چرا من را مانند کسانی می‌شماری که مانند آنان نیستم؟! می‌گویی: <آنان نیز برخی از این چیزها را می‌گویند!> وای بر تو! چرا که اگر برخی از این چیزها را نگویند، چگونه دام خود را بگسترانند و چگونه قلابشان را در آب اندازند؟! آیا صیَاد مَشْتی دانه در دام نمی‌نهد تا پرند را با آن بفریبد و طعمه‌ای بر قلاب نمی‌آویزد تا ماهی را با آن بگیرد؟! بدین سان هیچ کس به سوی باطلی فرا نمی‌خواند، مگر اینکه آن را با حَقّی می‌آراید، باشد که پذیرفته شود. زنه‌ار هوشیار باش تا به شوق دانه در دام نیفتی و به طمع طعمه قلاب را نبلی! از کسی پیروی کن که تنها حق را می‌گوید؛ زیرا اوست که از جانب خداوند است و از کسی پیروی نکن که حق را به باطل می‌آمیزد؛ زیرا او از جانب شیطان است؛ مانند کسی که می‌گوید به حکومت خداوند فرا می‌خوانم، ولی خودش حکومت می‌کند که می‌داند خلیفه‌ی خداوند نیست، یا خودش را بدون حَجَّتی روشن که برایش نازل شده باشد، خلیفه‌ی خداوند می‌شمارد تا زمینه را برای حکومت خودش فراهم سازد. از این دو بر حذر باش، اگر چه سخنان نیکو گویند و کارهای شگفت کنند؛ چرا که صیَادند و دعوت به حکومت خداوند را دانه‌ای برای دام و طعمه‌ای برای قلاب کرده‌اند. اینک ببین که من از آن دو نیستم؛ چرا که تو را به حکومت خداوند فرا می‌خوانم و از تو چیزی برای خودم نمی‌خواهم. آیا اگر مانند آن دو بودم، از تو چیزی برای خودم نمی‌خواستم؟! پس مانند آن دو نیستم، چونانکه نور مانند تاریکی نیست و زنده مانند مرده نیست و بینا مانند کور نیست».



در این هنگام، مردم را از نظر گذراند و فرمود:

«برای شما مثلی می‌زنم. پادشاه عادل از دنیا رفت و فرزندش که مردی دانا و پارسا بود را بر جای خود نشاند تا به شیوه‌ی او حکومت کند و جهان را از عدالت آکنده سازد، ولی مردم او را نپذیرفتند، بلکه توطئه کردند تا او را به قتل برسانند. پس او شبانه گریخت و در جایی پنهان شد و منتظر ماند تا مردم پشیمان شوند و به دنبال او بیایند و او را بازگردانند. مردم که چنین دیدند، یکی از خود را گرفتند و بر جای او نشاندند تا حکومت کند؛ چرا که گفتند پادشاه گریخته و پنهان شده است و معلوم نیست که کی باز می‌گردد، در حالی که او از بیم آنان گریخته و پنهان شده بود و بر آنان واجب بود که به او اطمینان دهند تا بازگردد. پس چون مدتی گذشت، مردی که بر جای او نشاند بودند، ستم آغاز کرد و مملکت را به تباهی کشید. پس آنان پشیمان شدند و با خود گفتند: کاش پادشاهمان بازگردد! در این هنگام آن مرد که دانست مردم به پادشاهشان رغبت یافته‌اند، به آنان گفت: من شما را به سوی پادشاهتان فرا می‌خوانم! گفتند: چگونه؟ گفت: مردی ناشناس از او خبر آورده که اختیار او در غیبتش به مردانی دانا مانند من داده شده است! پس از من اطاعت کنید تا پادشاهتان بازگردد! پس گروهی از آنان او را اجابت کردند و گروهی از آنان گفتند که دروغ‌گوست؛ حکومت خود را استوار می‌سازد؛ نمی‌بینید که چه اندازه ستم می‌کند؟! پس چون مدتی گذشت و از پادشاهشان خبری نشد، مردی دیگر به نزد آنان آمد و گفت: من شما را به سوی پادشاهتان فرا می‌خوانم! گفتند: چگونه؟ گفت: در خواب دیده‌ام که او من را به سوی شما فرستاده است تا بگویم که من جانشین او هستم و مقام او و القاب او به من داده شده و هر کس من را نپذیرد او را نپذیرفته است! پس از من اطاعت کنید، تا پادشاهتان بازگردد! پس گروهی از آنان او را اجابت کردند و گروهی از آنان گفتند که دروغ‌گوست؛ زمینه را برای حکومت خود فراهم می‌سازد؛ نمی‌بینید که چه اندازه گزافه می‌گوید؟! پس چون مدتی گذشت و از پادشاهشان خبری نشد، مردی دیگر به نزد آنان آمد و گفت: من شما را به سوی پادشاهتان فرا می‌خوانم! گفتند: چگونه؟ گفت: نه به خواب توّسل می‌جویم و نه به خبر ناشناس و نه از شما می‌خواهم که بدون دلیل از من اطاعت کنید، بلکه می‌گویم بیایید با هم جمع شویم و به دنبال پادشاهتان برویم و او را باز گردانیم و از او حمایت کنیم تا حق خود را باز ستاند و بر جای خود باز نشیند.



آن گاه هر که را خواهد اختیار دهد و هر که را خواهد جانشین خود سازد و ما فرمان بردار خواهیم بود. پس گروهی از آنان او را اجابت کردند؛ زیرا عیبی در او نیافتند که او را مَثْمُوم کنند و گروهی از آنان گفتند که دروغگوست؛ چه فرقی با دو دیگر دارد؟! اکنون به من بگویید که کدام یک از سه مرد خیر خواهد تر و امین تر بود و به اجابت سزاوارتر؟»

همگی گفتند: مرد سوم؛ چرا که به راستی به سوی پادشاه فرا می خواند و به سوی خودش فرا نمی خواند و هیچ عیبی در او یافت نشد! پس فرمود:

«من مرد سوم هستم؛ پس به سخنم گوش بسپارید و از من روی نگردانید و بدانید که حق در تفاوت هاست، نه در شباهت ها. پس به تفاوت ها بنگرید تا حق را بشناسید و به شباهت ها نگاه نکنید؛ چرا که فتنه اند، تا کسانی که در دل هاشان مرضی است از آن ها پیروی کنند و گمراه شوند. پس حق را در تفاوت ها بجوید تا بیابید و در شباهت ها نجوید که نخواهید یافت؛ زیرا بزرگ ترین باطل آن است که به حق شبیه تر است و آن است <شبیه> که آزمونی برای مردم است. پس بر حذر باشید تا گمراه نشوید. من حجت را بر شما تمام کردم. اینک بنگرید که چه می کنید».





سفارشی از آن جناب برای یارانش هنگامی که چیزی ناخوشایند درباره‌ی شان شنید.

شما و هر کس که پشت شماست را به ترس از خداوند سفارش می‌کنم. هنگامی که خود را تنها می‌پندارید با شماست و از چیزی که در سر می‌گردانید آگاه است و کاری که می‌کنید را می‌بیند؛ همچنانکه فرشتگانش پیرامونتان هستند و با چشم‌هایی خیره به شما می‌نگرند که چه می‌کنید و گوش‌های خود را فراز می‌آورند که چه می‌گویید تا همه را بنویسند و چیزی را فرو نگذارند. سپس در روز داوری بر شما شهادت خواهند داد که خود دیدیم چنین کرد و خود شنیدیم چنان گفت، پس شما را رسوا خواهند ساخت، تا از شرمساری سر به زیر اندازید و از پشیمانی لب به دندان گزید و از نگرانی عرق سرد کنید. از اینجا واجب می‌شود بر شما که از خداوند بترسید و زبان خود را نگاه دارید تا ناروا نگوید و چشم خود را نگاه دارید تا ناروا نبیند و گوش خود را نگاه دارید تا ناروا نشنود و دست خود را نگاه دارید تا ناروا نگیرد، مبادا در روز داوری رسوا شوید و به آتش درآیید؛ آتشی که پوست را می‌کند و گوشت را می‌پزد و استخوان را نرم می‌کند.

چنین می‌بینم که هشدارم را جدی نمی‌گیرید و پندم را به کار نمی‌بندید؛ چنانکه گویی برای غیر شما سخن می‌گویم! آیا می‌پندارید که ایمانتان کافی است و شما را به عمل صالح نیازی نیست؟! یا می‌پندارید که چون حق را شناخته‌اید، از احکام خداوند معاف گشته‌اید و از حساب اورهایی یافته‌اید، پس گناهی به شما زیان نمی‌رساند؟! این پندار را از سر بیرون کنید، پیش از آنکه شما را در طاعت سست کند و بر معصیت جری گرداند، تا آن گاه که ایمانتان را از دست بدهید و پس از شناخت، منکر شوید؛ مانند کسانی که به فتنه افتادند یا روزگار بر آنان درازی یافت، پس شبهه‌ها دامنشان را گرفت و تردیدها بر زمینشان زد.





درباره‌ی شما چیزهایی به من می‌رسد که نمی‌پسندم. زنه‌ار در میان شما اختلاف نباشد؛ چراکه اختلاف در میان شما مانند آتش در میان خرمن است. مب‌ادا دو دسته شوید و هر دسته از دیگری بیزاری جوید؛ چراکه هرگاه چنین کنید، یاری خداوند از شما برداشته می‌شود. کینه‌ی یکدیگر را به دل نگیرید و از خطاهای یکدیگر چشم‌پوشید. آیا نمی‌خواهید که خداوند از خطاهای شما چشم‌پوشد؟! از یکدیگر زود نرنجید؛ مانند کودکان که به چیزکی گریان می‌شوند و شکوه سر می‌دهند. به یکدیگر بدگمانی نباشید، بلکه گمانی نیکو برید؛ چراکه دشمن یکدیگر نیستید. درباره‌ی یکدیگر بدگویی نکنید؛ چراکه این کاری زشت و ناپسند است و گوشت یکدیگر را نخورید! از عیب‌جویی بپرهیزید؛ چراکه خود بدون عیب نیستید و یکدیگر را نصیحت کنید، باشد که اصلاح شوید. دروغ می‌گوید کسی که عیوب برادر یا خواهرش را می‌شمارد و می‌گوید که خیرخواه است! اگر خیرخواه است چرا عیوب خود را نمی‌شمارد؟! با یکدیگر مهربان باشید؛ چراکه مهربانی زی‌باتر است و از تندی و درشتی بپرهیزید؛ چراکه کمتر سود می‌رساند. وای بر هر پرخاشگر ستیزه‌جوی که همواره معترض و ناخشنود است؛ مانند سگی که اگر به او پردازی بانگ می‌کند و اگر او را واگذاری بانگ می‌کند! آیا در خشم خود نمی‌میرد تا دیگران را آسوده کند؟!

برای شما از دو چیز می‌ترسم: اختلاف در میان‌تان و نافرمانی از امیرتان؛ چراکه مانند دو تیغه‌ی قیچی، رشته‌ی کار را می‌برند. زنه‌ار در میان شما اختلافی نباشد و هر یک از شما از امیر خود اطاعت کند، از من نیست کسی که در میان شما اختلافی بر می‌انگیزد یا از امیر خود نافرمانی می‌کند؛ مانند کسی که می‌گوید من این امیر را قبول ندارم؛ پس از جماعت جدا می‌شود و به خودسری روی می‌آورد و به کارشکنی می‌پردازد، تا آن‌گاه که به فتنه می‌افتد؛ مانند گوسفندی که از گله جدا می‌شود و به تنهایی می‌چرد، تا آن‌گاه که گرگی او را می‌یابد و می‌درد! امیران شما از صالحان شما هستند و با شما مشورت می‌کنند، پس از آن‌ها اطاعت کنید، تا کارهاتان سامان یابد؛ چراکه این برای شما بهتر است اگر بدانید. از خداوند برای خودم و شما آمرزش می‌طلبم.





گفتار بیست و هفتم

خطبه‌ای از آن جناب که در آن از طلب ریاست باز می‌دارد و به طلب مهدی امر می‌کند و دجالان را می‌شناساند.

ای مردم! سودای سلطنت از سر بیندازید و حبّ ریاست از دل برانید و برای قدرت به رقابت نپردازید که کینه‌ی هم بیندوزید و در هم عیب بجوئید و بر هم دروغ ببندید و به هم ناسزا بگوئید و گریبان هم را بدرید و مشت بر دهان هم بکوبید و برخی‌تان در کمین برخی دیگر بنشینید که خون یکدیگر را بریزید، تا پیشوایانی به جای پیشوایان دیگر باشید و اموالی را با اموال خود ببلعید!

ای مردم! پیشوایی که خداوند برایتان قرار داده است را بجوئید، باشد که او را بیابید؛ چراکه او جهل را می‌خشکاند و فقر را می‌زداید و ظلم را از بین می‌برد و غم را از خانه‌ها تان بیرون می‌راند و او را نمی‌یابید مگر هنگامی که برای یاری‌اش کمر بسته‌اید و برخی به برخی دیگر پیوسته‌اید.

ای مردم! اگر او را یاری نکنید، خداوند شما را می‌برد و کسانی دیگر را می‌آورد و آنان مانند شما نخواهند بود.

ای مردم! به سخن من گوش فرا دارید و آن را به گوش دیگران برسانید؛ چراکه سخنی راست‌تر از آن شنیده نخواهد شد. پس آن را بشنوید و به نزدیکان و دوستان خود برسانید.

تاکی به دنبال دجالان خواهید رفت و از کسانی که خداوند به پیروی از آنان امر نکرده است پیروی خواهید کرد؟! از کسی که خود را رسولی پس از محمد می‌داند پیروی نکنید؛ چراکه رسولی پس از محمد نیست و از کسی که خود را امامی پس از مهدی می‌داند پیروی نکنید؛





چراکه امامی پس از مهدی نیست و از کسی که خود را امامی در غیاب مهدی می‌داند پیروی نکنید؛ چراکه امامی در غیاب مهدی نیست، تنها عالمی است که برای ظهورش زمینه‌سازی می‌کند و از کسی که خود را مهدی می‌داند و برای شما معجزه‌ای آشکار و مواردی پیامبران را نمی‌آورد پیروی نکنید؛ چراکه او مهدی نیست، بلکه از الاغ خانه‌اش گمراه‌تر است.

من حجت را بر شما تمام کردم تا گمراه نشوید. پس لعنت خداوند بر کسی است که این سخن من به او برسد، پس آن را دروغ شمارد یا بر خلاف آن عمل کند و از ذمه‌ی خداوند براءت جسته است و خون او برای مهدی حلال خواهد بود، اگر خواهد آن را بریزد و اگر خواهد آن را ببخشد.

آنان که حاضرند به آنان که غایبند برسانند.





گفتاری از آن جناب در نكوهش این زمان و اهلش

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: روزی در محضر آن جناب نشسته بودم در حالی که اندوه در سیمای او آشکار بود. پس گفتم: فدایت شوم، چه چیزی تو را اندوهگین ساخته است؟ پس آهی کشید و فرمود:

«روزگار ما روزگار خمودگی است و دنیای ما جز سَفله نژائیده است. چونان اِفلیج بر روی‌ها افتاده‌اند و نای برخاستن نیست. هوای مان آلوده و خاکمان فرسوده و آبمان گندیده است. آسمان سنگین و زمین غمگین است. چیزی نمی‌بینم که در جای خود باقی مانده باشد. همه چیز به هم ریخته است. نیکان مرده‌اند و بدان باقی مانده‌اند؛ چونان تفاله‌ای رها شده در ویرانه. فریاد می‌زنم، ولی شنونده‌ای نیست و چشم می‌گردانم، ولی جنبنده‌ای دیده نمی‌شود. تو گویی مردم به سنگ یا چیزی سخت‌تر تبدیل شده‌اند. هرآینه وحشتی در زمین احساس می‌کنم؛ چراکه مانند پهنه‌ی کویر خالی است. دل می‌گیرد و سینه تنگ می‌شود. به خدا سوگند دنیایی چنین برای من پست‌تر از پیشاب سگی است که از گنداب نوشیده باشد».

سپس روی خود را به سوی دیگر گرداند و فرمود:

«آه ای مرگ! چه اندازه مشتاق تو هستم؛ چراکه زندگی در زندان لذتی ندارد و همنشینی با دیوانگان جانکاه است. کاش می‌دانستم که چه هنگام دستم را خواهی گرفت و من را از این مزبله خواهی برد و به برادرانم ملحق خواهی کرد، در سرزمینی که هر چیزی در آن نیکوست. خوشا به حال آنان که کوچ کرده‌اند و نیستند تا ببینند شیطان بر زمین حکم می‌راند،



در حالی که کاری از ما ساخته نیست و چه کاری از ما ساخته تواند بود هنگامی که یاران او مانند ملخ موج می‌زنند و برای ما یارانی نیست؟! مردم با تاریکی خوی کرده‌اند و از روشنی گریزانند؛ چونان خفاشان در اعماق غارها. اینک من مردی را مانم که می‌کوشد با بیلی در دست، سیلی را مهار کند. امیدوار بودم که چون دست به کار می‌شوم، شماری کافی به یاری‌ام بشتابند، ولی اینک امیدم روی به ناامیدی است؛ چراکه مردم تنبل و ترسو شده‌اند و تنها نظاره‌گرند، مگر شماری اندک که برایم کفایت نمی‌کنند؛ چونان جره‌آبی در ته قمقمه».

گفتم: فدایت شوم، بیشتر مردم به دین نمی‌اندیشند، بلکه تنها در پی دنیایند و بیشتر کسانی که به دین می‌اندیشند، از دجالان پیروی می‌کنند؛ چراکه با اوهام آنان سازگارترند و بیشتر کسانی که پیرو دجالان نیستند، می‌ترسند؛ چراکه دشمنان تو بر آنان سلطه دارند و آنان را می‌گیرند و به فتنه می‌افکنند. لاجرم شماری ناچیز برایت باقی می‌مانند. فرمود:

«چه می‌گویی ای فلانی؟! آیا برخی از آنان که به دین نمی‌اندیشند، اندیشناک نخواهند شد، هنگامی که آنان را با آن آشنا می‌سازم؟! و برخی از آنان که پیرو دجالانند، از اوهام خود بیرون نخواهند آمد، هنگامی که آنان را به سوی مهدی فرا می‌خوانم؟! و برخی از آنان که می‌ترسند، شجاعت نخواهند یافت، هنگامی که آنان را از روز رستاخیز می‌ترسانم؟! اگر چنین باشد که می‌گویی، هرآینه عذاب خداوند بر آنان نازل خواهد شد، چونانکه بر قوم نوح نازل شد، هنگامی که به او وحی آمد: ﴿أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾^۱؛ [دیگر کسی از قومت ایمان نخواهد آورد، جز کسی که پیش‌تر ایمان آورده است].»



گفتم: شاید کسانی باشند فدایت شوم، ولی بیش از آنان کسانی هستند که با تو دشمن می‌شوند؛ چراکه همه‌ی امکانات در دست دشمنان توست و آنان از هیچ شرارتی برای تحریک مردم بر ضدّت فروگذار نمی‌کنند. نه آنان را دینی است که از دشمنی با تو دست بردارند و نه در دنیای خود شرفی دارند که حدی برای آن بشناسند! در بهتان از هم پیشی می‌گیرند و در توهین با هم رقابت می‌کنند! اوباشی که قدرت یافته‌اند و سگانی که رها شده‌اند! آیا نمی‌بینی که هر روز فتنه‌ای تازه بر می‌انگیزند؟! حال آنکه در دست تو جز علم چیزی نیست و علم در بازار جاهلان خریدار ندارد. به خدا سوگند می‌ترسم که تو را بکشند، بی‌آنکه خفته‌ای بیدار شود یا نشسته‌ای از جا برخیزد! فرمود:

«من را از مرگ نترسان؛ چراکه از زندگی ترسناک‌تر نیست. تکلیف من امر به معروف و نهی از منکر است و من انجام دهنده‌ی آن هستم اگرچه هیچ یک از مردم به یاری‌ام نیاید، بلکه همگی با من دشمن شوند. اما آیا می‌توانم آنان را هدایت کنم هرگاه خداوند خواسته باشد که آنان را گمراه کند؟! آنان گروهی ستم‌پیشه‌اند و خداوند گروه ستم‌پیشگان را هدایت نمی‌کند. موج فتنه کشتی‌شان را خواهد شکست و گرداب شبهه آن را فرو خواهد برد و نجات نخواهند یافت مگر کسانی که تخته‌ی عقل را رها نمی‌کنند، هر چند آب و باد آنان را بجنباند و رعد و برق آنان را بترساند، در حالی که ساحلی نمایان نیست».

سپس خواست که از جای خود برخیزد، ولی نتوانست؛ چراکه بسیار اندوهگین بود. پس فرمود:

«دو کس کرم را شکسته‌اند: حاکمی ستمگر که نقاب دین بر چهره زده و کذاب‌ی حيله‌گر که کارش رونق گرفته است».





گفتاری بسیار مهم از آن جناب هنگامی که وبای کرونا^۱ جهان را فرا گرفت و بسیاری از مردم را هلاک کرد.

تا کی تکبر خواهید کرد و دل‌هاتان را سخت خواهید ساخت؟ تا کی غافل خواهید بود و بر گناهانتان اصرار خواهید نمود؟ تا کی به نصیحتم گوش نخواهید سپرد و هشدارم را جدی نخواهید گرفت؟ آیا سیل بلا را نمی‌بینید که از هر طرف سرازیر است و صخره‌های سترگ را افکنده و درختان ستر را برکنده و غریو آن چنان بانگ انفجار است؟! آیا توفان وبا نمی‌وزد و تگرگ مرگ نمی‌بارد، چندان که از بیم آن به دخمه‌ها خزیده‌اید و در خانه‌ها پنهان شده‌اید، در حالی که اگر بیرون آیید از وبا خواهید مرد و اگر بیرون نیایید از گرسنگی؟! پس چرا هنوز غافلید و به گناهان خود ادامه می‌دهید؟! با چه کسی لج می‌کنید و از چه رو خود را می‌فریبید؟! مانند کسی که از آسمان افتاده و با سر به سوی زمین روان است، ولی چشمانش را می‌بندد و می‌گوید: «نیفتاده‌ام»! آیا به زودی به صخره‌ها نخواهد خورد و گوشت و استخوانش متلاشی نخواهد شد؟! یا مانند کسی که جگرش از حلقومش درآمده و بر روی خاک افتاده است، ولی به آن می‌نگرد و می‌گوید که چیزی نیست! چگونه چیزی نیست، در حالی که جگرش از حلقومش درآمده و بر روی خاک افتاده است؟! این است مثل شما که از زمین و آسمان در عذابید، ولی می‌گویید که طبیعی است و عذابی از جانب خداوند نیست!

آیا وقت آن نرسیده است که باور کنید خداوند بر شما خشمگین است و شما را جزا می‌دهد؟ آیا وقت آن نرسیده است که دست از لجاجت بردارید و خود را اصلاح کنید؟ اینک جهان مانند دیگی بر آتش می‌جوشد و غلغل می‌کند، ولی به آن می‌نگرید و می‌گویید که عادی است! نه به خدا سوگند، عادی نیست، ولی شما سخت مغرور و گردنکشید و از این رو، اقرار نمی‌کنید! مانند جبّاری خیره‌سر که بر شما مسلط است،

۱. «وباء» یک کلمه‌ی عربی، به معنای بیماری مرگبار و فراگیر است.



پس شما را وسوسه می‌کند و می‌گوید: «این بلای چندان بزرگی نیست و بزرگ‌تر از آن هم بوده است و شاید دشمنانم آن را ساخته‌اند»^۱؛ چراکه از خداوند نمی‌ترسد و در برابر او سرکش است و می‌ترسد که مقصّر دانسته شود. لا جرم نخوت او، آتشی خواهد شد و او و کسانی که از او پیروی کنند را خواهد سوخت؛ چراکه در برابر خداوند خاشع نشدند و تضرّع نکردند، هنگامی که خشمش را دیدند و عذابش را لمس کردند، بلکه بر تکبر افزودند و به کسی که آنان را به حق می‌خواند گفتند: «آیا برای دشمنی با تو مجازات خواهیم شد؟! هرگز! تو کیستی و چه اهمّیتی داری؟!» پس او را کوچک شمردند و خود را بزرگ پنداشتند، مانند کسانی که پیش از آنان بودند و فرستادگان خداوند را به سخره گرفتند و گفتند که دیوانه‌اند و مهمل می‌گویند و عذابی در کار نیست! اینان کیستند و چه اهمّیتی دارند؟! اگر خداوند می‌خواست، فرشتگان را می‌فرستاد یا یکی از بزرگانمان را بر می‌انگیخت! پس آنان را کوچک شمردند و خود را بزرگ پنداشتند، تا اینکه عذاب خداوند فرود آمد و چیزی که ناممکن می‌انگاشتند، واقع شد!

اینک شما آنان را واگذارید؛ زیرا خداوند نخواسته است که آنان را پاکیزه کند، بل خواسته است که آنان را در دنیا خوار سازد و در آخرت هیزم دوزخ گرداند. پس شما از آنان روی بگیرید؛ چراکه قومی بی‌پروا و گردنکشد و برای آفریدگار جهان گردن افراشته‌اند و سینه ستر کرده‌اند. پس شما از آنان پیروی نکنید، بلکه از خداوند بترسید و به سوی او بازگردید، باشد که گناهانتان را ببخشد و از نابود کردنتان صرف نظر کند؛ زیرا اراده فرموده است که نابودتان کند.

نگویید که مگر ما چه کرده‌ایم و چه گناهی مرتکب شده‌ایم؟! چراکه این سخت‌ناتان وقاحت دانسته خواهد شد! آیا به راستی نمی‌دانید که چه کرده‌اید و چه گناهی مرتکب شده‌اید؟! اگر چنین است، به شما خواهم گفت: حکومت خداوند را از خلیفه‌اش بازداشته‌اید و به طاغوت‌ها سپرده‌اید! پس آنان دین‌تان را تباه و دنیای‌تان را ویران ساخته‌اند، ولی با این همه، آن را از آنان نمی‌گیرید تا به خلیفه‌ی خداوند بسپارید! از این رو، در همه‌ی ظلم‌های آنان شریکید، بلکه خود از زمره‌ی آنان هستید!

۱. اشاره به سخن رهبر ایران که همواره محور دشمنی با علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی بوده است.



احکام خداوند را کنار گذاشته‌اید و از دل خود احکامی بر ساخته‌اید؛ چراکه احکام خداوند را نمی‌پسندید و می‌گویید که عادلانه نیست!

به راه‌های کافران گام نهاده‌اید و به شیوه‌های آنان عمل کرده‌اید، بلکه دوست آنان و دشمن مسلمانان شده‌اید!

برای قدرت، با شیطان ساخته‌اید و برای پول، تن به ذلت سپرده‌اید!

چه بسیار کسانی از شما که منکر اسلام گشته‌اند و چه بسیار کسانی از شما که در آن شک کرده‌اند!

صد دین در میانتان پیدا شده و هزار مذهب در میانتان رواج یافته است!

واجبات را ترک می‌کنید و محرمات را مرتکب می‌شوید، سپس می‌گویید که باکی نیست؛ چراکه دل‌ها مان پاک است!

نماز را سبک می‌شمارید و زکات را نمی‌پردازید!

می‌گویید: «به حج نروید، بلکه نیازمندان را اطعام کنید»، در حالی که دروغ می‌گویید؛ چراکه نه به حج می‌روید و نه نیازمندان را اطعام می‌کنید!

فحش از دهانتان نمی‌افتد، چونانکه غیبت و دروغ!

از باده‌ی شهوت مست شده‌اید و در باتلاق هوس غوطه می‌زنید! آیا جوانانتان را نمی‌بینید که چگونه پرده‌ها را دریده‌اند؟!

امانت از مردانتان رخت بسته و عفت در زنانان کمیاب شده است! اینک چون فاحشه‌ها جامه می‌پوشند و در میان بازارها می‌خرامند؛ چراکه آنان را حیایی نیست و مردان را غیرتی نمانده است!

به ربا عادت کرده‌اید و در قمار غرق شده‌اید، بلکه ربا را حلال نموده‌اید و قمار را واجب ساخته‌اید!^۱

۱. ظاهراً منظور از «قمار» در اینجا «بیمه» است که از نظر آن جناب گونه‌ای قمار محسوب می‌شود و با این حال، الزامی شده است. در این باره، بنگرید به: گفتار ۷۹.



در اختلاس سرآمدید و در رشوه خواری بی‌مانند! می‌گویید که هر کس حق دارد هر چه می‌تواند بردارد! پس یکدیگر را فریب می‌دهید و اموال یکدیگر را به باطل می‌خورید و سپس می‌گویید که زحمت کشیده‌ایم و حقمان را گرفته‌ایم! لا جرم می‌خورید، ولی سیر نمی‌شوید و می‌دوید، ولی به جایی نمی‌رسید!

به معروف امر نمی‌کنید و از منکر باز نمی‌دارید، بلکه به منکر امر می‌کنید و از معروف باز می‌دارید؛ چراکه معروف را منکر و منکر را معروف می‌پندارید!

زندان‌ها تان پر و مسجدها تان خالی شده است! هر چند مسجدها تان، کانون بدعت و گمراهی است!

فقر ساز می‌زند و فحشا رقص می‌کند!

این سو مردان افیونی! آن سو زنان تن‌فروش!

از عدالت در میان‌تان نشانی نمانده و نه از شرافت و بزرگواری! کجایند آزاد مردان؟! کجایند عدالت‌خواهان!؟

علم از عالمان‌تان گرفته شده، چونانکه عمل! بلکه کجایند عالمان‌تان؟! انگار که نیستند! بلکه ای کاش نبودند!

دینداران‌تان از فاسقان‌تان خطرناک‌ترند؛ یعنی خوبان‌تان از بدان‌تان بدتر! چراکه بر فسق خود نام دین نهاده‌اند و گناه می‌کنند تا ثواب برند! مشتی نادان گمراه خیره‌سر که به تقلید، نمازی می‌گزارند و سپس به یاری جباری می‌روند یا در پی دجالی می‌دوند یا در آتش تفرقه می‌دمند یا بر من - که به سوی حق می‌خوانم - می‌پرند و بدین سان، ضرری می‌رسانند که ترک کنندگان نماز نمی‌رسانند! وای بر آنان؛ چراکه زنا، از نمازی که می‌گزارند بهتر است! اینک شیعه‌ی‌شان سنی‌شان را قذف می‌کند و سنی‌شان شیعه‌ی‌شان را تکفیر! برخی در برخی دیگر افتاده‌اند و جهان را از نفرت آکنده‌اند! نه از علم بهره‌ای دارند و نه از ادب نصیبی! با انصاف بیگانه‌اند و در تعصب محکم! مانند خرس غزش می‌کنند و مانند گرگ زوزه می‌کشند، مانند مار می‌خزند و مانند سگ بو می‌کشند،

تا هر که چون آنان نمی‌اندیشد را فرو بلعند! دین را نمی‌شناسند، ولی فتوا می‌دهند و عقل را به کار نمی‌برند، ولی فلسفه می‌گویند! جزم‌اندیش و عیب‌جو و کج‌اندیش و بدزبان! شرارت در نگاهشان پنهان است و حماقت در کلامشان آشکار! هنگامی که دهان می‌گشایند، دشنام می‌دهند و بهتان می‌زنند و چون دهان می‌بندند، دسیسه می‌چینند و تدارک می‌بینند! می‌گویند: «فحش دهید؛ چراکه جایز است و تهمت زنید؛ چراکه ثواب دارد»، پس شیطان از شیطنت‌شان تعجب می‌کند و دیو از شرارت‌شان متحیر می‌ماند! بر گنده‌ی دین اژه می‌کشند و بر ریشه‌ی آن تبر می‌زنند و می‌گویند که ما پاسدار آنیم! کجاست کسی که دین را از آنان پاسداری کند؟! چراکه برای آن، دشمنی بزرگ‌تر از آنان نیست!

اینانند دینداران شما و این است وصف حالتان! آیا اکنون دانستید که چه کرده‌اید و چه گناهی مرتکب شده‌اید؟! آیا اکنون دریافتید که خداوند چرا بر شما خشمگین است و شما را جزا می‌دهد؟! بیداد حاکمان و فساد عالمان و سکوت صالحان و گمراهی دینداران و فسق مردان و زنانان، او را به خشم آورده و واداشته است که جزایتان دهد؛ چراکه همگی بر بدی گرد آمده‌اید و هیچ خوبی در میانتان نمانده است! پس چه کند؟! آیا تا ابد رهایتان کند که به بدی خود ادامه دهید؟! ممکن نیست؛ زیرا او را وعده‌ای است که باید به انجام رساند. پس مهلت شما محدود است. اگر بازگشتید، خوشا به حالتان؛ چراکه نجات یافته‌اید و خوشبخت شده‌اید و اگر باز نگشتید، شما را می‌برد و قومی دیگر می‌آورد و آنان مانند شما نخواهند بود. پس اکنون بنگرید که چه می‌کنید؛ زیرا من شما را آگاه کردم؛ هر کس را که این سخنم به او می‌رسد؛ خواه در شرق باشد و خواه در غرب و خواه از این مذهب باشد و خواه از آن مذهب و خواه من را دوست بدارد و خواه دشمن؛ چراکه سخنم به او رسیده و حجت بر او تمام شده است.

از خداوند برای خودم و هر کس از شما که توبه کند و اصلاح نماید، آمرزش می‌طلبم.





سفارشی از آن جناب برای یارانش، هنگامی که از شدت هجمه‌ها به او شکایت آوردند.

روزی گروهی از یاران آن جناب به محضرش رسیدند و از کثرت توهین‌ها و تهمت‌ها و آزارها شکایت آوردند، پس فرمود:

از چه چیزی شکایت می‌دارید؟! به شما نمی‌گویند مگر مانند چیزی را که به پیامبران خداوند گفتند. گفتند: دیوانه‌اند، گمراهند، دروغ‌گویند، فریبکارند، فتنه‌می‌انگیزند، تفرقه‌می‌افکنند، برتری می‌جویند. پس به سبب چیزی که به آنان گفتند تردید نکردند و سست نشدند، تا آن گاه که نصرت خداوند به آنان رسید. پس صبر پیش گیرید و استقامت کنید و سفاقت سفیهان شما را نفرساید، هنگامی که شما را دشنام می‌دهند و بهتان می‌زنند؛ چراکه بر شما خشمگین نیستند مگر به سبب اینکه آنان را به سوی خداوند و خلیفه‌اش فرا می‌خوانید و آنان از خداوند و خلیفه‌اش دلزده و رویگردانند و به سبب اینکه آنان را از بدعت‌هایی که در دین نهاده‌اند باز می‌دارید و آنان به بدعت‌هایی که در دین نهاده‌اند دلخوش و شیفته‌اند و به سبب اینکه بر رهبران نادان و ستمکارشان خرده می‌گیرید و آنان رهبران نادان و ستمکارشان را می‌پرستند و تعصب می‌ورزند و به سبب اینکه بازار عالمان دنیاخر و دین‌فروش‌شان را کساد می‌کنید و آنان از عالمان دنیاخر و دین‌فروش‌شان تقلید می‌کنند و خط می‌گیرند و به سبب اینکه زبان جز به حکمت نمی‌گشایید و آنان با این زبان ناآشنایند و تنها زبان زور یا شور را می‌فهمند!

زنهار! زنهار! برای فهماندن به آنان خونی نریزید و یاهوای نگویید؛ چراکه در دین اکراه و باطلی نیست.





زنهار! زنهار! برای خوشایند آنان به رنگ آنان در نیایید که رنگ خداوند و خلیفه‌اش بهترین رنگ است و جز پلیدان از آن کراحت ندارند؛ کسانی که به صورت انسان و به سیرت سوسک و مگسند که رنگ نجاسات را از رنگ سبزه دوست‌تر دارند!

زنهار! زنهار! برای اصلاح آنان خود را خراب نکنید؛ بدین سان که برای جذبشان، سخنی ناراست گوئید یا کاری نادرست انجام دهید؛ چراکه خراب، خراب را اصلاح نتواند کرد، بلکه صالح خراب را اصلاح تواند کرد و اگر صالح نتواند خراب را اصلاح کند، خراب چگونه خواهد توانست؟! آگاه باشید که ضامن پیروزی شما، تعداد شما نیست تا برای افزایش آن هر سخنی بگوئید و هر کاری انجام دهید. چه بسیار کسانی که تعدادشان بی‌شمار بود و شکست خوردند! ضامن پیروزی شما این است که سخن راست گوئید و کار درست انجام دهید؛ زیرا خداوند تضمین کرده است که حق پیروز خواهد شد، اگرچه یک تن باشد و باطل شکست خواهد خورد، اگرچه بی‌شمار باشد! این وعده‌ی خداوند است و خداوند وعده‌اش را وفا می‌کند، اگرچه مُحال نماید^۱. پس جز سخن راست نگوئید و جز کار درست نکنید؛ چراکه یک سخن دروغ، نظامی را ساقط می‌کند و یک کار ناروا، لشکری را هزیمت می‌دهد و یک آجر غصبی، خانه‌ای را ویران می‌سازد.

زنهار! زنهار! خود را تا سطح آنان پایین نیاورید، اگر خود را تا سطح شما بالا نمی‌آورند. بگذارید میان شما و آنان از آسمان تا زمین فاصله باشد؛ چراکه دوری از لاشه‌های بدبو هر چه بیشتر، بهتر! نگوئید: «آنان نمی‌فهمند که ما چه می‌گوئیم! پس بیایید تا چیزی بگوئیم که می‌فهمند!» زیرا الاغان نیز نمی‌فهمند که شما چه می‌گوئید! پس آیامانند آن‌ها عرعر خواهید کرد؟! کسانی که نمی‌فهمند شما چه می‌گوئید، الاغانند، بلکه نافهم‌تر! این سخن خداوند است که فرموده است: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا

۱. ناممکن به نظر رسد.



وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱؛
 [برای آنان دل‌هایی است که با آن نمی‌فهمند و برای آنان چشم‌هایی است
 که با آن نمی‌بینند و برای آنان گوش‌هایی است که با آن نمی‌شنوند! آنان
 مانند چهارپایانند، بلکه گمراه‌تر، آنان همانا بی‌خبرانند.] پس خود را برای
 فهماندن به آنان به زحمت نیندازید؛ زیرا از شما خواسته نشده است که به
 آنان بفهمانید!

زنهار! زنهار! به بزرگان آنان چشم ندوزید؛ چراکه بزرگِ الاغانِ الاغ‌ترین
 است؛ و نه به کسانی از آنان که عالم پنداشته شده‌اند؛ چراکه عالمِ الاغانِ
 نیز الاغ است، جز اینکه بارش فرق می‌کند! «نه محقق بود نه دانشمند/
 چارپایی بر او کتابی چند»^۲! آیا سخن خداوند را نشنیده‌اید که فرموده
 است: ﴿كَمْثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا﴾^۳؛ [«مانند الاغند که کتاب‌هایی را
 حمل کند»]^۴! آری به خدا سوگند! کسانی که عالم پنداشته شده‌اند و
 دعوت شما به سوی خداوند و خلیفه‌اش را در گمراهی می‌شمارند یا نشنیده
 می‌گیرند، از الاغانِ گمراه‌ترند! لعنت خداوند بر این شیاطینِ سالوس^۴ و
 اغواگر که جامه‌ی انسان بر تن کرده‌اند و نامِ عالم بر خود نهاده‌اند، در
 حالی که نزد خداوند از سوسک‌ها و مگس‌ها بی‌ارزش‌ترند! که هستند جز
 مشتی مزدور دین‌فروش، یا ترسوی عافیت‌طلب، یا کسی که کتابی چند را
 از برکرده، ولی چیزی از آن را نفهمیده و به کار نبسته است؟! لعنت خداوند
 بر آنان و بر هر احمق فرومایه‌ای که دست آنان را می‌بوسد، یا از آنان در دین
 تقلید می‌کند، یا پیش منبرشان می‌نشیند تا برایش سخن رانند! خداوند
 همه‌ی شان را با عالمانِ یهود محشور کند، اگرچه از عالمانِ یهود بدترند و
 دور نیست که عالمانِ یهود را با آنان محشور کند!

۱. الأعراف / ۱۷۹

۲. شعر از سعدی شیرازی است.

۳. الجمعة / ۵

۴. مکار؛ حيله‌گر؛ ریاکار؛ کسی که خود را به علم و صلاح جلوه دهد و مردم را بفریبد.

پس آنان را واگذارید تا به هم مشغول باشند و یکدیگر را بفریبند، تا هنگامی که اجلشان فرارسد. آن گاه پرده از پیش چشمانشان کنار خواهد رفت، پس حقیقتِ خود را خواهند دید، پس وحشت خواهند کرد؛ چراکه حقیقتِ آنان، به زشتی شیاطین است؛ مانند کسی که از خواب برخیزد، پس در آینه نظر کند و دیو ببیند! گوید: «به خدا سوگند که من انسان بودم و رویی چون روی فرشته داشتم! پس اکنون این کیست که در آینه است؟!» پس به او گفته شود: «این حقیقتِ توسست که آن را از خود و دیگران پنهان می‌داشتی! پس اکنون پرده از پیش چشمانت کنار رفته و حقیقت آشکار شده است!» آن گاه دل‌هاشان خالی خواهد شد، چنانکه گویی از پرتگاهی سقوط کرده باشند؛ زیرا حقیقتِ خود را بر خلاف چیزی یافته‌اند که گمان می‌داشتند! پس چون حقیقتِ کسانی که در دنیا به آنان اعتنایی نمی‌کردند یا اهانت می‌کردند را ببینند، دل‌هاشان تکه‌تکه خواهد شد؛ چراکه روی آنان را چون روی فرشتگان خواهند دید! خواهند گفت: «آیا اینان همانان هستند که در دنیا به آنان اعتنایی نمی‌کردیم و می‌گفتیم که گمراهند، دروغگویند، فریبکارند؟!» پس از تعجب و تأسف به خود خواهند پیچید، مانند مصروعی^۱ که تشنّج کرده باشد! تا آن گاه که فرشتگان عذاب برسند و آنان را به قدر احترامی که در دنیا دیده‌اند اهانت کنند، سپس به سوی دوزخ برانند، چنانکه گله‌ی الاغان را به سوی طویله می‌رانند، تا پس از عمری بالا نشستن و عزّت دیدن و تملّق شنیدن، در ازدحام دزدان و زناکاران و شراب‌خواران فشرده شوند و زیر دست و پا بمانند! این عاقبت کسانی است که اکنون عالم پنداشته می‌شوند، ولی دعوت شما به سوی خداوند و خلیفه‌اش را در گمراهی می‌شمارند یا نشنیده می‌گیرند.

پس ای اهل حکمت! حکمت را چنانکه هست به گوش همگان برسانید؛ سپس بنگرید که چه می‌کنند؛ زیرا هر کس که الاغ است به سوی تان سر بر نخواهد کرد، اگر گاز نگیرد و لگد نیندازد؛ پس برایتان معلوم خواهد شد که الاغ است

۱. مبتلا به بیماری صرع.



و هر کس که از انسانیت بهره‌ای دارد، به شما روی خواهد نمود و پاسخ خواهد داد؛ پس برایتان معلوم خواهد شد که انسان است.

شما برای آن حکمت نمی‌گویید که الاغان را انسان سازید! آیا هرگز شنیده‌اید که الاغی انسان شده باشد؟! شما برای این حکمت می‌گویید که انسان‌ها را از الاغان بازشناسید؛ پس آنان را گرد آورید و برای یاری خداوند و خلیفه‌اش آماده سازید. این سخن خداوند است که فرموده است:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ۖ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ صَلَاتِهِمْ ۖ إِنَّ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱؛

[بی‌گمان تو نمی‌توانی مردگان را بشنوانی و ندا را به گوش کران برسانی هنگامی که روی می‌گردانند و نمی‌توانی کوران را از گمراهی‌شان راه نمایی. تو تنها به کسانی می‌شنوانی که به آیات ما ایمان می‌آورند و پذیرا هستند.]

و فرموده است: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعُقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءَ وَندَاءَ صُمٍّ بُكْمٍ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَهْتَفُونَ﴾^۲؛ [«و کسی که منکران را فرامی‌خواند، مانند کسی است که بانگ می‌زند بر حیوانی که جز صدایی و آوازی نمی‌شنود! کر و لال و کورند، پس در نمی‌یابند!»] پس هرگاه کسی را با حکمت به سوی خداوند و خلیفه‌اش فراخواندید، پس به شما اعتنایی نکرد یا پر خاش نمود، تعجب نکنید؛ چراکه الاغ است. آیا از الاغی تعجب می‌کنید که سری نجبنانده، یا عرعرای سر داده است؟! او را واگذارید تا نشخوار کند و سرگین اندازد و در پی انسان‌ها بگردید که سخت‌ن را درمی‌یابند؛ چراکه شما انسانید و سخن انسان را انسان درمی‌یابد.

زنهار! زنهار! بر روی الاغان لگد نیندازید، هرگاه بر روی شما لگد انداختند؛ چراکه الاغ نیستید!

زنهار! زنهار! علم خود را به سبب جهل آنان وانگذارید و در حالی که مانند آنان نیستید، مانند آنان رفتار نکنید!

۱. التَّمْلُ / ۸۰-۸۱

۲. البقرة / ۱۷۱

زنهار! زنهار! با کودکان به نزاع نپردازید، اگر چه ریش درآورده باشند! چه بسیار مرد تنومندی که از کودکی سبکسارتر است!

زنهار! زنهار! در دام کسانی که به جنونِ سفسطه مبتلایند و شهوتِ جدال دارند نیفتید و خود را به پای آنان نبندید تا شما را با خود به هر سویی که می‌روند بکشانند؛ یکی از شرق گویند، پس به سوی آن میل کنید و یکی از غرب گویند، پس به سوی آن میل کنید؛ مانند چوبی که برای سگی اندازند تا بیاورد، پس او را با آن بازی دهند! خود را از آنان جدا کنید و به اصلاح خود و اصلاح کسانی که به اصلاح خود مایلند، مشغول دارید. آن گاه کسانی که شما را به دنبال خود می‌کشاندند، به دنبال شما کشیده خواهند شد؛ چرا که شما از آنان فارغید و آنان به شما گرفتارند! پس آنان را به هر سویی که خواهید، خواهید برد و نخواهید برد مگر به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین که به هر سویی مایلند جز سوی او! پس نخواهند گفت جز درباره‌ی او و نخواهند شنید جز درباره‌ی او، اگر چه بینی‌شان به خاک مالیده شود!

در این هنگام، یکی از یاران آن جناب گفت: اگر پاسخ هر چیزی که می‌گویند را ندهیم، ما را به نداشتن پاسخ متهم خواهند کرد و برخی گمراه خواهند شد! پس به او روی نمود و فرمود:

آیا جز این نمی‌خواهید که به هر سازی که می‌زنند برقصید؟! مهم نیست که ابلهان شما را به نداشتن پاسخ متهم کنند؛ زیرا عاقلان می‌دانند که شما در جای خود پاسخ داده‌اید و تنها از جدال بیهوده با اهل سفسطه کراهت دارید. آیا هیچ گاه خواهید توانست که دهان ابلهان را ببندید؟! در حالی که پیامبران خداوند نتوانستند و شما از آنان تواناتر نیستید! پس وقت خود را برای دست یافتن به چیزی که دست‌یافتنی نیست تلف نکنید، مبادا از دست یافتن به چیزی که دست‌یافتنی است بازمانید! بستن دهان ابلهان دست‌یافتنی نیست، ولی اصلاح کسانی که مایل به اصلاح خود هستند، دست‌یافتنی است. پس وقت خود را صرف بستن دهان ابلهان نکنید،



بل صرف اصلاح کسانی کنید که مایل به اصلاح خود هستند و بگذارید ابلهان از درد این رویگردانی بگریزند و فریاد کنند! این کاری است که من شما را به آن فرمان می‌دهم. پس اگر از یاران من هستید، آن را پیشه سازید و دهان به دهان ابلهان نگذارید.

نگویید که برخی گمراه خواهند شد؛ زیرا همه‌ی شیاطین گمراه نتوانند کرد کسی را که خداوند خواسته است او را هدایت کند و نگویید که برخی هدایت نخواهند شد؛ چراکه هدایت مردم بر عهده‌ی شما نیست و هر کس از آنان درخور هدایت باشد، خداوند او را هدایت خواهد کرد. آیا شما هدایت نیافتید؟! پس آنان نیز هدایت توانند یافت، ولی بیشترشان درخور هدایت نیستند.

«سخنم را با گوش خود بشنوید و با عقل خود برسید تا اگر راست بود بپذیرید و اگر ناراست بود نپذیرید. خداوند به شما توفیق دهد؛ چراکه شیطان می‌خواهد شما نشنوید تا ندانید و ندانید تا بدبخت شوید و آیا بدبختی جز در پی نادانی است؟! من می‌دانم کسانی که پیش از من بوده‌اند، سخن، بسیار گفته‌اند و شما را رنجانده‌اند؛ چراکه بسیاری از سخنان آنان دروغ بوده است و چیزهایی گفته‌اند که به آن دانشی نداشته‌اند و گروهی از آنان کسانی هستند که شما را نمی‌خواهند مگر برای خودهایشان و سخن نمی‌گویند مگر برای فریب. شما را به سوی حقّی فرا می‌خوانند که خود از آن بیگانه‌اند و برای شما خیری می‌خواهند که خود از آن بی‌بهره‌اند! اینان دین را تکیه‌گاهی برای قدرت و آخرت را دست‌آویزی برای دنیا کرده‌اند؛ و گر نه، نه دین را چنانکه باید می‌شناسند و نه آخرت را چنانکه شاید می‌خواهند. اکنون من برای شما سخن می‌گویم، در حالی که نه امید قدرتی و نه طمع دنیایی دارم. یکی هستم از میان شما که مانند شما در زمین ضعیف شمرده می‌شوم و در پی برتری یافتن بر شما یا تباهی انگیزختن در زمین نیستم. جز این نمی‌خواهم که امر به معروف و نهی از منکر کنم، تا خداوند هر که را خواهد بشنوند و هر که را خواهد کر نماید و شما چه می‌دانید؟! شاید چیزهایی را دگرگون سازد و از روی چیزهایی پرده برگیرد؛ چراکه او بر هر کاری توانا و به هر چیزی داناست».

(فرازی از نامه‌ی یکم)

